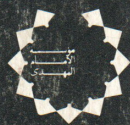


کشف الحق

(اربعین خاتون آبادی)

مؤلف : عالم جلیل آقا میر محمد صادق خاتون آبادی

باصحیح و تعلیق : سید داؤد میر صابر



کشف الحق

(اربعین خاتون آبادی)

مؤلف : عالم جلیل آقا میر محمد صادق خاتون آبادی (ر)

باصحیح و تعلیق : سید داؤد میر صابر



کشف الحق

- * مؤلف: عالم جلیل آقا میرمحمد صادق خاتون آبادی
 - * با تصحیح و تعلیق: سید داود میرصابری
 - * ناشر: مؤسسه الامام المهدی — بنیاد بعثت
 - * سال نشر: پاییز ۱۳۶۱
 - * تیراژ: ۱۰۰۰۰
 - * مرکز پخش: واحد کتاب بنیاد بعثت
- تهران — خیابان سمیه بین شهید مفتاح وفرصت تلفن: ۸۲۱۱۵۹

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ
صَلَّى اللَّهُ عَلَيْكَ يَا وَلِيَّ الْعَصْرِ اذْرِكْنَا

سخن ناشر

قال رسول الله، صلى الله عليه وآله:
من حفظ من امتي اربعين حديثاً ممّا يحتاجون اليه من امر
دينهم، بعثه الله يوم القيامة فقيهاً عالماً^١
حضرت رسول اکرم — صلى الله عليه وآله — فرمود:
هرکس از امت من چهل حديث که مورد احتياج آنها در امر دينشان
است، حفظ کند، خداوند روز قيامت، او را صاحب فهم و بصيرت و علم
برخواهد انگيخت.

قال رسول الله، صلى الله عليه وآله:
من حفظ على امتي اربعين حديثاً ينتفعون بها، بعثه الله، تعالى
يوم القيامة فقيهاً عالماً^٢.

حضرت رسول اکرم — صلى الله عليه وآله — فرمود:
هرکس موجب شود که امت من، چهل حديث حفظ شوند که از آنها
بهره مند گردند، خداوند متعال روز قيامت او را صاحب فهم و بصيرت و علم

(١) بحارالانوار، ١٥٣/٢ به نقل از خصال شيخ صدوق.

(٢) بحارالانوار، ١٥٦/٢ به نقل از صحيفة الرضا — عليه السلام — وغوالي اللثالى.

و به فرموده علامه فقيد، شيخ آقا بزرگ تهرانی،^۳ و به نقل ایشان از عالمان بزرگی چون شهيد اول و علامه مجلسی، صدور این قبیل روایات در اهمیت حفظ چهل حدیث از حضرت رسول اکرم و ائمه معصومین—صلوات الله عليهم اجمعین—قطعی، و عمل به آن از سنت‌های اکیده است و خاصه و عامه آنها را نقل و به آنها اطمینان نموده، بلکه متواتر دانسته اند.

لذا در بین عالمان عالم اسلام، کتب متعددی تحت عنوان الاربعون حدیثاً و یا بانامهایی جزاین، ولی محتوایی هم آن، دیده می شود.

عالم جلیل، شيخ آقابزرگ تهرانی، در اثر ارزنده اش «الذریعة الی تصانیف الشیعة» حدود ۸۳ کتاب از تألیف عالمان شیعه تحت عناوین الاربعون حدیثاً، چهل حدیث و چهل کلمه برمی شمارد و البته این مقدار بجز کتبی است که مؤلفانشان چنین عناوینی بر آنها نهاده، بلکه اسم خاصی که نشان دهنده اربعین بودنشان باشد، برای آنها انتخاب نکرده اند.

از اربعین‌های ارزشمندی که می توان یاد کرد «کشف الحق» معروف به اربعین خاتون آبادی، تألیف محدث خیرآقا میرمحمد صادق خاتون آبادی می باشد، که بیشترین اعتبار خود را به علت نقل از مآخذی چون آثار فضل بن شاذان (م ۵۲۶۰ هـ) و منتخب البصائر حسن بن سلیمان حلی^۴ (از شاگردان شهید اول) می یابد. کتابهای نادری که از اهمیت فوق العاده‌ای برخوردارند، خصوصاً آنچه که از فضل بن شاذان نقل شده است. او از صحابه بزرگ حضرت جواد و حضرت هادی و حضرت عسکری و به گفته‌ای، حضرت رضا—سلام الله عليهم اجمعین—و از اجلای آنان در علم و مقام بوده

۳. ر. ک. الذریعة الی تصانیف الشیعة، ۴۰۹/۱.

۴. علامه میرزا محمدباقر موسوی خوانساری در «روضات الجنات» گفته (۲/۲۹۳):

«الشیخ حسن بن سلیمان بن خالد الحلّی کان من تلامذة شیخنا الشهید الأول و فقیهاً فاضلاً کما فی «الأمل» وله کتاب «منتخب بصائر الدرجات» للشیخ الأجلّ الأقفه الأکمل سعد بن عبد الله القمی المعاصر لزمان سیدنا الامام العسکری علیه السلام بل الفائز بلقائه و لقاء سیدنا صاحب الزمان علیه السلام، و صاحب المصتقات الکثیرة الفقهیة، و غیرها، و هذا الكتاب منه فی أربعة أجزاء کما ذکره الشیخ فی «الفهرست» و الغالب علیه أخبار المنقبة و النوادر کما یظهر من منتخبه الموصوف، و ینقل عنه صاحب «الوسائل» و «البحار» کثیراً و هو غیر «بصائر الدرجات» الّذی هو فی مجلّدين للشیخ الأقفه النبیل محمّدين حسن الصفار المدفون بقم المحروسة من مشایخ أشیاخ الصدوق—رحمه الله—

است. ۵ کسی که در شأنش حضرت امام حسن عسکری - سلام الله علیه - فرموده است:

«أَغْبِطُ أَهْلَ خِرَاسَانَ بِمَكَانِ الْفَضْلِ بْنِ شَاذَانَ وَكُونِهِ بَيْنَ أَظْهُرِهِمْ».

و کتاب های غیبت و رجعت او آثاری هستند که قبل از غیبت کبری حضرت ولی عصر - سلام الله علیه - در باره آن حضرت و غیبتشان نوشته شده است. و چنین کتابهایی، گذشته از محتوای گرانقدرشان، خود نشانه هائی هستند روشن، از عمق و وسعت بسیار این باور، در میان باورهای اسلام آل رسول - سلام الله علیهم اجمعین - و علامت هائی هستند عالی در تلقی مؤمنانش با این اعتقاد؛ تا آنجا که قبل از آمدنش - سلام الله علیه - به دفاع از او برخاسته اند و قبل از رفتنش، به انتظارش نشسته اند.

اللهم عجل فرجه وسهل مخرجه

مؤسسة الامام المهدي

چند تذکر از مصحح

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

الحمد لله رب العالمين و صلى الله على محمد وآله الطاهرين.

۱ - متأسفانه با پی گیری بسیار در تهران و اصفهان - که مولد مؤلف و محل تکثیر کتاب بوده است - اثری از نسخه خطی آن بدست نیامد بدین سبب تصحیح آن به گونه ای قیاسی انجام گرفته است. بدین جهت اگر خواننده محققى موردی را لازم به تصحیح مجدد دید، ناشر کتاب را از موضوع مورد نظر مطلع نماید.

نسخه در دسترس، چاپ سربی، در ۲۲۱ صفحه، مطبوع در چاپخانه اصفهان بود، که بی اندازه مغلوط و مشوش می باشد. بدین جهت در مواردی که غلط کتاب واضح بوده است آن را تصحیح نموده و در موارد دیگر اگر با مراجعه به کتب لغت و فرهنگ ها و مصادری که مؤلف از آن نقل کرده، بر طرف نشده، آن مورد به حال خود گذاشته شده که رعایت امانت گردیده باشد. لیکن لفظی که بنظر صحیح تر می رسید تذکر داده شده است.

۲ - در خلال کتاب پاورقی هایی ملاحظه شد که معلوم نیست از خود مؤلف بوده است یا از دیگری، با این حال آن پاورقی ها با رمز [م] در انتهای عبارت مربوطه، از دیگر پاورقی ها مشخص شده است.

ح

۳ - کتاب اربعین دارای دو حدیث السابع عشر است که احتمالاً مؤلف می خواسته یکی از آن دو را انتخاب کند و یا یکی از آنها ذیل دیگری و در توضیح آن بوده، و یا اینکه به اشتباه شماره مزبور را تکرار نموده است و یا...

۴ - مؤلف در مواردی چند، احادیثی را فقط با ذکر رجال آن نقل کرده و اشاره ای به کتاب یا مرجع دیگری نکرده است که توضیحات لازم در پاورقی آورده شده است.

۵ - منابع و مصادر تنقیح و تصحیح، در آخر کتاب مشروحاً آمده است.

وآخر دعوانا أن الحمد لله العالمین

۱۳۶۰/۱۱/۱۸

سید داود میرصابری

فهرست

صفحه	عنوان
۵	مقدمه نواده مؤلف
۷	مقدمه مؤلف
۱۱	منهج اول
۱۳	أحاديث مربوط به حفظ و روایت چهل حدیث
۱۵	حدیث اول
۱۵	در بیان ولادت امام زمان (علیه السلام)
۱۶	شرح حال مادر آن حضرت (علیه السلام)
۲۴	ولادت آن حضرت به روایت حکیمه خاتون
۳۱	ذکر ولادت آن حضرت در کتب مخالفین
۳۲	ظلم و تعدی خلفاء، و خفای ولادت امام عصر (علیه السلام)
۳۲	سال ولادت و بیان اختلاف آن
۳۳	حدیث دوم
۳۳	تولد امام (علیه السلام) و ظهور معجزات از آن حضرت
۳۴	نام مادر آن حضرت

- ۳۵ حدیث سوم
- ۳۷ حدیث چهارم
- ۳۷ فرود آمدن ملائکه از آسمان به مناسبت تولد آن حضرت
- ۳۹ حدیث پنجم
- ۴۳ حدیث ششم
- ۴۴ حدیث هفتم
- ۴۴ ذکر معجزه‌ای از آن حضرت (علیه السلام)
- ۴۶ حرمت تسمیه آن حضرت (علیه السلام)
- ۴۷ حدیث هشتم
- ۴۷ ملاقات احمد بن اسحاق با آن حضرت (علیه السلام)
- ۵۰ حدیث نهم
- ۵۰ نص امام کاظم (علیه السلام) بر آن حضرت (علیه السلام)
- ۵۲ حدیث دهم
- ۵۳ فرستادن معتضد چند نفر را برای دستگیری آن حضرت (علیه السلام)
- ۵۲ بیان معجزات آن حضرت
- ۵۵ نائبان آن حضرت
- ۵۸ توقیع آن حضرت به جناب علی بن محمد سمري
- ۵۹ ذکر احادیث عامه درباره آن حضرت
- ۶۱ حدیث یازدهم
- ۶۳ ذکر معجزه‌ای از آن حضرت
- ۶۵ حدیث دوازدهم
- ۶۷ حدیث سیزدهم
- ۶۷ ملاقات سعد بن عبدالله با امام زمان (علیه السلام)
- ۷۰ ذکر معجزه‌ای از آن حضرت
- ۷۰ ماجرای عاتکه بنت دیرانی
- ۷۳ اخبار آن حضرت به مدت عمر علی بن زیاد
- ۷۴ ماجرای قاسم بن علا
- ۸۰ حدیث چهاردهم
- ۸۲ حدیث پانزدهم
- ۸۵ ذکر معجزه‌ای از آن حضرت
- ۸۹ ماجرای ابن مهزیار

- ۹۵ کر افرادی که به خدمت آن حضرت رسیده اند
- ۹۶ ملت غیبت
- ۹۸ نگونگی استفاده از آن حضرت در زمان غیبت
- ۹۹ نگونگی طول عمر
- ۱۰۰ نظار و ثواب منتظرین
- ۱۰۲ صمه ابوالادیان خادم امام عسکری (علیه السلام)
- ۱۰۶ شوه دادن جعفر کذاب به خلیفه
- ۱۰۸ ندیث شانزدهم
- ۱۱۰ ندیث هفدهم
- ۱۱۳ ندیث هفدهم (مکرر)
- ۱۱۶ مراج و سفارش خدای تعالی پیامبر (صلی الله علیه وآله) را به ولایت
- ۱۱۷ ندیث هجدهم
- ۱۲۱ ندیث مفضل بن عمر با امام صادق (علیه السلام)
- ۱۲۳ لهور امام زمان (علیه السلام)
- ۱۲۵ لاک لشکر سفیانی و خسف بیداء
- ۱۲۸ برون آوردن عمر و ابوبکر از قبر
- ۱۳۰ تروج حسنی
- ۱۳۳ نکایت ائمه (علیهم السلام) از جفاکار بهای امت در زمان ظهور
- ۱۳۳ نکایت حضرت فاطمه (سلام الله علیها) به پیامبر (صلی الله علیه وآله)
- ۱۳۷ جعت
- ۱۳۸ نکایت امام زمان (علیه السلام) به پیامبر اکرم (صلی الله علیه وآله)
- ۱۴۱ ندیث نوزدهم
- ۱۴۴ ندیث بیستم
- ۱۴۶ ندیث بیست و یکم
- ۱۴۷ سیدن عبدالعظیم حسنی به خدمت امام دهم (علیه السلام)
- ۱۴۹ ندیث بیست و دوم
- ۱۵۲ ندیث بیست و سوم
- ۱۵۴ هی از توقیت
- ۱۶۱ ندیث بیست و چهارم
- ۱۶۳ ندیث بیست و پنجم
- ۱۶۵ ندیث بیست و ششم

۱۶۷	حدیث بیست و هفتم
۱۶۹	حدیث بیست و هشتم
۱۷۰	ذکر بعضی از حوادث ظهور
۱۷۳	حدیث بیست و نهم
۱۷۳	علائم ظهور
۱۸۲	حدیث سی ام
۱۸۲	علامات ظهور
۱۸۵	حدیث سی و یکم
۱۸۷	حدیث سی و دوم
۱۹۰	حدیث سی و سوم
۱۹۰	خطبه امیرالمؤمنین (علیه السلام) در باره دجال و حوادث آخرالزمان
۲۰۱	حدیث سی و چهارم
۲۰۳	حدیث سی و پنجم
۲۰۵	حدیث سی و ششم
۲۰۷	حدیث سی و هفتم
۲۰۹	حدیث سی و هشتم
۲۰۹	اصحاب آن حضرت (علیه السلام)
۲۱۰	حدیث سی و نهم
۲۱۱	عدالت و امنیت در زمان ظهور
۲۱۱	تعلیم قرآن در زمان ظهور
۲۱۲	حدیث چهلم
۲۱۷	منهج دوم: رجعت
۲۱۸	معنی رجعت
۲۱۹	آیات رجعت
۲۲۶	رجعت امام حسین (علیه السلام)

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

دیباچه در شرح حال علّیین مقام المدفون بوادی السلام آقا میرمحمد صادق حجّة الاسلام: بنا بر آنچه مرحوم حاج شیخ عباس قمی در منتهی الامال در احوال اولاد حضرت سجاد و فامیل خاتون آبادی میفرماید آقا میر محمد صادق عالم فاضل کامل ورع تقی نقی جامع معقول و منقول و مدرس در اغلب علوم بوده و اکثر علماء بلاد از تلامذه او بوده اند امامت کرد در مسجد جامع عباس اصفهان مدت سی و دو سال (رحل او بود از مرحوم آقا میرمحمد اسماعیل خاتون آبادی) و ازهد اهل زمان خود بوده و چهل سال روزه گرفته و باندک چیز تعیش نموده در مدت عمر خود در مجلس حکام و سلاطین داخل نشده مگر یکشب به جهت مجادله با میرزا علی محمد باب در منزل معتمد الدوله منوچهر خان خواجه با حضور فهول علمای اصفهان و بعد از غالبت آن مرحوم و مغلوبت میرزا علی محمد این کتاب اربعین با رساله رجعت تالیف نمود برای اینکه هم خواص استفاده نمایند و هم عوام مردم کور کورانه در چاه ضلالت و غوایت نیافتند و ولی عصر و حجت وقت خود ارواحنا فداه را بشناسند و بدعواهای باطل گوش ندهند و علوم

فقه و اصول از محقق قمی و شیخ محمد تقی صاحب حاشیه بر معالم و علم حکمت و کلام را از مولی علی نوری و ملا محراب و آخوند ملا اسماعیل خواجوئی اخذ نموده بود و در سنه ۱۲۰۷ متولد و در شب چهاردهم ماه رجب ۱۲۷۲ وفات نموده و صبح سیزدهم به والد ماجد بنده الحاج میرمحمد حسین فرموده بود:

حسین کتابها را جمع کن و مهر مرا بیاور بشکن! امشب بعد از نماز مغرب و عشا من میرم و خبر فوت خود را داده بود و این بنده اقل الطلبة که نافلة آن مرحوم میباشم موفق بطبع این کتاب شدم ذخیره لیوم المعاد والله الموفق لسداد.
الأحقر الحاج سید ابوالفضل مدرس خاتون آبادی

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ
 الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي جَعَلَ بِيَدِهِ مَقَالِيدَ الثَّوَابِ وَالْعِقَابِ وَإِلَيْهِ
 مَرْجِعُ الْأُمُورِ فِي الْمَبْدَءِ وَالْمَأْبِ وَصَبَّرَنَا مِنَ الْمُنْتَظَرِينَ
 لِفِرْجِ آلِ مُحَمَّدٍ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ أَجْمَعِينَ وَالصَّلَاةُ
 وَالسَّلَامُ عَلَيَّ مِنْ خِيارَةٍ مِنْ بَيْنِ بَرِيَّتِهِ وَعَلَى الْأَصْفِيَاءِ مِنْ
 أَوْلَادِهِ الْأَنْجَبِينَ الَّذِينَ نَطَقَ لِفَضْلِهِمُ الْكِتَابَ صَلَوةً دَائِمَةً
 إِلَى يَوْمِ الْحِسَابِ خِصُوصاً بِابْنِ عَمِّهِ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ مَبِينِ
 الْخُطَابِ.

اما بعد، چنين گويد تراب آقدام آرباب حق اين محمّد رضا محمّد صادق
 حسيني خاتون آبادي حشرهما مع اجدادهما الأُطيبين كه: طالبان مَناهج حق و
 يقين و سالكان طريق معرفتِ بالتحقيق پوشيده نماندا كه معرفت احوالات
 حضرت امام ثاني عشر، خاتم اوصياء طاهرين، از وقت ولادت تا ظهور آن
 جناب، و امور متعلق به رجعت آنجناب، و رجعت خامس آل عبا جناب سيد
 الشهداء، و رجعت خاتم انبياء محمّد مصطفی صلی الله عليه وآله، و ساير ائمه

هدی سلام الله عليهم اجمعين، از جمله مسائل ضروریه مذهب امامیه اثنا عشریه است؛^۱ و فهم آنها از برای هر کسی از عوام و خواص از اهم امور و ألزم مهمات است؛ و اطلاع به احادیث متعلقه به رجعت ائمه طاهرین صلوات الله عليهم اجمعین مثیر فیوضات ربّانی، و منتج بدایع خلقت حضرت سبحانی است. بر هر کسی لازم است که بقدر الوسع و الطاقه البشريه جدّ و جهد خود را در تحصیل آنها مبذول دارد، و اهتمام خود را در فهم آنها فرو گذار نکند. بخاطر قاصر رسید که در این باب رساله مختصری جمع نمایم، در ضمن اربعین حدیث از احادیث معتبره مأثوره از ائمه طاهرین سلام الله عليهم اجمعین تالیف نمایم، به نحوی که هر شریف و وضع به بهره توانند رسید، و از فوائد آن منتفع گردند، و مشتمل بوده باشد بر علت غیبت آن جناب به بیان واضح، که قریب بفهم طالبین است بتوفیق الله سبحانه، و این از برکات عهد و اوان و ثمرات امن و امان ایام سعادت فرجام دولت عظمی، و سلطنت سلطان سلاطین جهان، باسط مهاد امن و امان، مظهر جود ربّانی، وارث ملک سلیمانی، ملجأ سلاطین کامکار، ملاذ خوانین جمع اقتدار جور و بیداد، مُمهد اساس عدل و تمکین، مُشید بنای والای شرع مبین، نَزَف درجات مَن نشاء^۲ و نَخْتَص برحمة مَن نشاء^۳ السلطان بن السلطان و الخاقان بن الخاقان، سمی خاتم الانبیاء السلطان محمد شاه قاجار، خلد الله مُلکه، و مدّالله ظلال جلاله علی رؤس الانام، و متّع الله المؤمنین ببقائه إلى ظهور دولة خاتم الأوصیاء صلوات الله علیه، و علی آباءه الطاهرین بود به نظر اشرف رسانید، امید که مقبول طبع اقدس گردد، و ثنوبات این روزگار فرخنده آثار عاید شود، و مسمی بکشف الحق گردید.

و این حقیر کثیرالتقصیر، بجهت ذخیره یوم المعاد، و امیدواری از خداوند متعال، در این رساله مختصر بتحریر و ترقیم فضایل و خصایص و معجزات و احوالات و غرایب، در زمان غیبت حضرت خاتم الأوصیاء و حضرت صاحب العصر و الزمان، عجل الله فرجه، و احوالات ظهور و اِمارات آن

۱ - بخش پایانی کتاب در مورد رجعت خواهد بود انشاء الله.

۲ - انعام/ ۸۳ و یوسف/ ۷۶

۳ - در آیات قرآنی دو آیه بصورت: والله یختص برحمة من یشاء (بقره/ ۱۰۵) و در جای دیگر یختص برحمة من یشاء (آل عمران/ ۷۴) وجود دارد و این کلام ظاهراً اقتباس از این دو آیه است.

و کیفیت رجعت آن جناب، و رجعت خاتم انبیاء محمد مصطفی و حضرت خامس آل عبا سید الشهداء، و سائر ائمه هدی سلام الله علیهم اجمعین پرداختیم، تا آنکه شیعیان به خواندن و شنیدن این رساله معرفت باحوال آنجناب بهمرسانند، و بر غلّو مرتبه، و سُمّو درجه آنسرور واقف شوند، تا خارج از مصداق این حدیث که از احادیث متواتره است شوند، که فرمودند که: مَنْ مَاتَ وَ لَمْ یَعْرِفْ إِمَامَ زَمَانِهِ مَاتَ مِیتَةَ الْجَاهِلِیَّةِ و فی الحقیقه در حکم کسی است که ادراک زمان اسلام و اسلام را نکرده باشد، و در شمار کافر خواهد بود، و چون در این زمان بعضی از خواص در مقام تحقیق از احوالات غیبت و رجعت و امامت بر آمدند، و معرفت به رجعت پیغمبر آخر الزمان، محمد مصطفی، و علی مرتضی، و سائر ائمه هدی، سیما حضرت امام حسین نداشتند و اکثر ناس بیخبر بودند که گویا اصلا نشنیده اند، با آنکه این مسئله از جمله عقاید دینی، و از ضروریات مذهب شیعه اثنا عشریه است، و در افواه بعضی از جهال، که خود را از جمله علماء می دانند، بعضی از مقالات از احوال آن جناب مذکور می نمودند، که موجب تشویش عقاید گردید، چه کنم دیده جهان کور است و بعضی را فریفته خود نموده اند، و از اعتقادات حقه منحرف گردانیده اند، و بفساد اعتقاد گرفتار شده اند. این حقیر به نگارش این رساله سمط تحریر نموده، تا بقدر مقدور کوشش در هدایت متشوشین، و منحرفین در عقاید برآمده باشم، و در انتشار احادیث اهل بیت اهمالی نموده باشم، و الله الموفق والمعین و این رساله را ترتیب دادم بر دو منهج:

۱- کمال الدین، ص ۴۰۹ احادیث راجع به این موضوع را (کسی که بمیرد و امام زمانش را نشناسد) در کتب ذیل می توان ملاحظه نمود: غیبت نعمانی ص ۱۲۷ تا ص ۱۳۶ و در آنجا ۲۰ روایت در این باب آورده. کافی ج ۱ باب: من مات ولیس له امام.... (۴ روایت) و إلزام الناصب ج ۱ ص ۷ (۸ روایت) و ثواب الاعمال و عقاب الاعمال (۲ روایت) و غیره.....

منہج اوّل

۱۲۳

منهج اول — در احوالات حضرت امام ثانی عشر حضرت صاحب العصر و الزمان عجل الله فرجه، از زمان ولادت و غیبت صغری و غیبت کبری، و ظهور و امارات ظهور، و احوالات آنجناب در زمان ظهور، و احوالات سائر خلائق در وقت ظهور، و این احوالات ایراد میشود در ضمن چهل حدیث، تا مندرج در منظوق حدیثی که جماعتی از علماء شیعه و سنی بطرق مختلفه، و اسانید متفرقه، از مؤالف و مخالف توصیف و ضبط و حفظ اربعین حدیث نموده‌اند. از آنجمله سید جلیل الشان حسن بن حمزه علوی طبری علیه الرحمة الملقب بالمرعش؛ در کتاب غیبت بسند صحیح از حضرت امام حسن عسکری علیه السلام روایت کرده است که: **آنحضرت فرمود: مَنْ حَفَظَ أَرْبَعِينَ حَدِيثًا فِي أَمْرِ دِينِهِمْ، بَعَثَهُ اللَّهُ يَوْمَ الْقِيَمَةِ فَقِيهًا عَالِمًا^۱**

۱ — حسن بن حمزه بن علی بن عبدالله بن محمد بن الحسن بن علی بن الحسن بن علی بن ابیطالب علیه السلام ابو محمد طبری ملقب به مرعشی از راویان ثقة و صاحب چند کتاب معتبر هم چون کتاب غیبت است. در تنقیح المقال گوید: حسن بن حمزه علوی که کنیه او ابا محمد است مردی فاضل و ادیب و عارف و فقیه و زاهد بوده است و صاحب کتابهای بیشماری همچون: کتاب مبسوط و کتاب مفخر و کتاب جامع و کتاب مرشد و کتاب تباشیر الشیعه و غیره است. (تنفیح المقال مامقانی ش: ۲۵۲۳). او در شهر بغداد بدنیا آمد و در سال ۳۵۸ هـ. ق از دنیا رفت (جامع الرواة ج ۱ ص ۱۹۵). متأسفانه کتاب غیبت او که از معتبرترین کتب در این مورد است در میان کتب خطی یافت نشد لیکن اخبار مربوطه به ثواب حفظ چهل حدیث را مؤلف کتاب ارزشمند بحار درج ۲ ص ۱۵۳ تا ص ۱۵۸ آورده است.

یعنی: هرکس نگاه دارد و حفظ کند از برای امت من چهل حدیث از احادیثی که در امر دین خود محتاج باشند، برمی انگیزاند خدایتعالی او را در روز قیامت فقیه عالم. و در بعضی از روایات فیما ینفَعهم فی امر دینهم، و در بعضی دیگر، اربعین حدیثاً ینتفعون بها از غیر تَقیید به «امر الدین» اراده نموده اند، و بعضی در تتمه حدیث روایت نموده اند که: من روی علی^۱ اربعین حدیثاً کُنتُ شفیعاً یومَ القیمة.

و در کتب معتبره چند بجای بَعَثَهُ اللهُ، حَشَرَهُ اللهُ ایراد نموده اند. و شیخ سعید بن ابراهیم بن علی اردبیلی که از فضلاء مخالفین است میگوید: کُنتُ سَمِعْتُ من کثیر من مشایخ الحدیث أنّ النَّبِیَّ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ قَالَ: مَنْ حَفَظَ اَرْبَعِينَ حَدِيثًا فِيمَا يَنْتَفَعُونَ بِهَا كُنتُ شَفِيعًا لَهُ يَوْمَ الْقِيَمَةِ. و مراد احادیث وارده در حق اهل بیت علیهم السلام است.

و شافعی و احمد که از ائمه اربعه نواصب اند گفته اند که مراد حضرت رسول این است که: هرکس چهل حدیث از احادیث حضرت رسول صلی الله علیه وآله، که در مناقب ائمه طاهرین صلوات الله علیهم اجمعین باشد، محافظت نماید برانگیخته شود در روز قیامت از فقیهان و عالمان و محشور میشود.

بعد از آن احمد حنبل می گوید که پیغمبر را در خواب دیدم که فرمود: ای احمد این قول را شک مدار، پس هرگاه احمد حنبل قائل باشد که هرکس چهل حدیث در مناقب ائمه طاهرین صلوات الله علیهم اجمعین محافظت نماید، برانگیخته می شود در روز قیامت از فقیهان و عالمان، پس دوستان و مجبان و شیعیان اهل بیت هیچ شک نداشته باشند.

وأوضح حُجَّةَ عند البرایا إذا كان الشَّهود هو الخُصوم^۲

۱- در احادیث دیگر «علی امتی» آمده است.

۲- یعنی: آشکارترین دلایل نزد همه آن هنگامی است که شاهدان آن خود دشمنان باشند.

(الحديث الأوّل)

در بیان ولادت و والده آنجناب:

قال أبو محمد بن شاذان عليه الرّحمة: حدّثنا محمد بن عبد الجبار قال قلت لسيّد الحسن بن علي عليه السّلام: يا بن رسول الله جعلني الله فداك أحبُّ ان أعلم أنّ الإمام و حجة الله على عباده من بعدك؟ قال عليه السّلام: إنّ الأمام من بعدى ابني سمّي رسول الله و كنيته، صلى الله عليه وآله، الذي هو خاتم حُجج الله، و آخر خلفائه. ممّن يتولّد هو يا بن رسول الله؟^۲ قال: من ابنة قيصر ملك روم، الا أنّه سيولد فيغيّب عن الناس غيبةً طويلة، ثم يظهر و يقتل الدّجال، فيملاء الأرض قسماً وعدلاً، كما ملئت جوراً وظلماً، فلا يحلّ لأحد أن يسمّيه او يكتّبه قبل خروجه صلوات الله عليه.

يعنى: گفت محمد پسر شاذان، که خبر داد ما را محمد پسر جبار، گفت گفتم به مولای خود حسن بن علی علیهما السّلام، که: ای فرزند رسول خدا — بگرداند مرا خدای تعالی فدای تو — دوست می دارم که بدانم که امام و حجت خدا بر بندگان خدا از بعد از تو کیست. ان حضرت فرمود که: امام و حجت بعد از من پسر منست، که همنام و هم کنیت رسول خداست، آنکه او خاتم حجّت های

۱- اثبات الهداة ج ۷ ص ۱۳۷ حدیث ۶۸۰ با کمی اختلاف

۲- ظاهراً در آغاز این کلام، کلمه قال یا قلت، افتاده است چنانکه در اثبات الهداة مسطور است.

خداست، و آخرین خلیفه‌های اوست؛ گفتیم: از که بوجود خواهد آمد؟ فرمود: از دختر قیصر پادشاه روم، بدان واگه باش که زود باشد که متولد گردد، پس غایب شود از مردمان غایب شدن طولانی، پس ظاهر شود و بکشد دجال را، پس پر کند زمین را از عدل و داد، همچنان که پر شده باشد از جور و ظلم، پس حلال نیست احدی را که اسم ببرد او را به نام و کنیت پیش از خروج او صلوات الله علیه.

و دو شیخ بزرگوار شیخ محمد بن بابویه قمی و شیخ طوسی — رحمة الله علیهما — در کتابهای غیبت به سند معتبر روایت کرده‌اند از بشر بن سلیمان برده فروش، که از فرزندان ابو ایوب انصاری بود، و از شیعیان خاص امام علی النقی علیه السلام بود، و همسایه ایشان بوده در شهر سرمن رای. گفت: روزی کافور خادم حضرت امام علی النقی علیه السلام به نزد من آمد و مرا طلب نمود، چون به خدمت آن حضرت رفتم و نشستم فرمود که:

تو از فرزندان انصاری و ولایت و محبت ما اهل بیت همیشه در میان شما بوده است، از زمان حضرت رسول صلی الله علیه و آله تا حال، و

۱- کمال الدین ص ۴۱۸ و بحار جدید ج ۵۱ ص ۶ و غیبت شیخ طوسی ص ۱۲۴ (نقل ما از کمال الدین است)

فإذا أنا بكافور الخادم رسول مولانا أبي الحسن علي بن محمد عليهما السلام يدعوني إليه فليست ثيابي ودخلت عليه فرأيت يحدّث ابنه أبا محمد وأخته حكيمه من وراء الستر، فلما جلست قال: يا بشر إنك من ولد الأنصار وهذه الولاية لم تزل فيكم يرثها خلف عن سلف، فأنتم ثقاتنا أهل البيت وإني مزكّيك ومشرّفك بفضيلة تسبق بها شأوا الشيعة في الموالاة بها: بسر أطلعك عليه وأنفذك في اتباع أمة فكتب كتاباً ملصقاً بخط رومي ولغة رومية، وطبع عليه بخاتمه، وأخرج شستقة صفراء فيها مائتان وعشرون ديناراً فقال:

خزنها وتوجه بها إلى بغداد، واحضر معبر الفرات ضحوة كذا، فإذا وصلت إلى جانبك زواريق السبایا و برز الجوّاری منها فستحقد بهم طوائف المبتاعین من وكلاء قواد بنی العباس و شرادم من فیتان العراق، فإذا رأیت ذلك فأشرف من البعد علی المسمی عمر بن یزید النخّاس عامّة نهارك إلى أن یرز للمبتاعین جاریة صفتها كذا وكذا، لابسة حریرتین صفیقتین، تمتنع من السفور ولمس المعترض، و الانقیاد لمن یحاول لمسها و يشغل نظره بتأمل مكاشفها من وراء الستر الرقیق فیضربها النخّاس فتصرخ صرخة رومیة، فاعلم أنها تقول: واهتك ستراه، فيقول بعض المبتاعین عليّ بثلاثمائة دينار فقد زادني العفاف فيها رغبة، فتقول بالربیة: لو برزت في زبي سليمان و علی مثل سریر ملكه مابدت لي فيك رغبة فأشفق علی مالك، فيقول النخّاس: فما الحيلة ولا بدّ من بيعك، فتقول الجارية: و ما العجلة ولا بدّ من اختيار مبتاع يسكن قلبي [إليه و] إلى أمثاته وديانته، فعند ذلك قم إلى عمر بن یزید النخّاس و قل له:

انّ مع كذا مائة ألعاض الأشاف كتبه بلغة رومية بخط رومي، صفة كذا مائة مائة

پیوسته، محل اعتماد ما بوده‌اید، و من تو را اختیار می‌کنم، و مشرف می‌گردانم به فضلی، که به سبب آن بر شیعیان سبقت گیری در ولایت ما، و تو را از برای پنهان مطلع می‌گردانم، و به خریدن کینیزی می‌فرستم، پس نامه پاکیزه

→

نبه و سخا و فناؤها لتأتمل منه أخلاق صاحبه فإن مالت إليه ورضيته، فأنا وكيهه في ابتياعها منك.

قال بشر بن سليمان النخّاس: فامتثلت جميع ما حدّه لي مولاي أبو الحسن عليه السلام في أمر الجارية، فلما نظرت في الكتاب بكت بكاء شديداً، وقالت لعمر بن يزيد النخّاس: بعني من صاحب هذا الكتاب، وحلفت بالمرّجة المغلّظة إنّه متى امتنع من بيعها منه قلت نفسها، فما زلت أشاخه في ثمنها حتّى استقرّ الأمر فيه على مقدار ما كان أصحابه مولاي عليه السلام من الدّنانير في الشّسقة الصفراء، فاستوفاه متي وتسلّمت منه الجارية ضاحكة مستبشرة، وانصرفت بها إلى حجرتي التي كنت آوي إليها ببغداد فما أخذها القرار حتّى أخرجت كتاب مولاهما عليه السلام من جيبها وهي تلمسه وتضعه على خدّها وتطبقه على جفنها وتمسحه على بدنّها، فقلت: تعجباً منها أتلثمين كتاباً ولا تعرفين صاحبه؟

قالت:

أيّها العاجز الضعيف المعرفة بمحلّ أولاد الأنبياء أعزني سمعك وفرّخ لي قلبك أنامليكة بنت يشوعا بن قيصر ملك الرّوم، وأمي من ولد الحواريين تنسب إلى وصيّ المسيح شمعون، أبتك العجب العجيب إنّ جدّي قيصر أراد أن يزوّجني من ابن أخيه وأنا من بنات ثلاث عشرة سنة فجمع في قصره من نسل الحواريين ومن القسيسين والرّهبان ثلاثمائة رجل ومن ذوي الاخطار سبعمائة رجل وجمع من أمراء الأجناد وقوّاد العساكر ونقباء الجيوش وملوك العشائر أربعة آلاف، وأبرز من يهول ملكه عرشاً مسوغاً من أصناف الجواهر إلى صحن القصر فرمعه فوق أربعين مرّقة فلما صعد ابن أخيه وأحدقت به الصلبان وقامت الأسايفة عكفاً ونشرت أسفار الانجيل تسافلت الصلبان من الأعالي فلصقت بالأرض، و تقسّوت الأعمدة فانهارت إلى القرار، وخرّ الصاعد من العرش مغشياً عليه، فتغيّرت ألوان الأساقفة، و ارتعدت فرائضهم، فقال كبيرهم لجدّي: أيّها الملك أعفنا من ملاقة هذه النحوس الدّالة على زوال الدّين المسيحي والمذهب الملكاني، فتطيّر جدّي من ذلك تطييراً شديداً، وقال للأساقفة: أقيموا هذه الأعمدة، وارفعوا الصلبان، واحضروا أخا هذا المدبر العائر المنكوس جدّه لأزّوج منه هذه الصبية فيدفع نحوسه عنكم بسعوده، فلما فعلوا ذلك حدث على الثاني ما حدث على الأوّل، وتفرّق الناس وقام جدّي قيصر مغتماً و دخل قصره و اريحيت الستور فأريت في تلك اللّيلة كان المسيح و الشمعون وعمّدة من الحواريين قد اجتمعوا في قصر جدّي ونصبوا فيه منبراً يباري السماء علواً و ارتفاعاً في الموضوع الذي كان جدّي نصب فيه عرشه، فدخل عليهم محمّداً صلى الله عليه وآله مع فتية وعمّدة من بنيه فيقوم إليه المسيح فيعتقه فيقول: يا روح الله إنّي جئتك خاطباً من وصييك شمعون فتاته مليكة لابني هذا، وأوماً بيده إلى أبي محمّد صاحب هذا الكتاب، فنظر المسيح إلى شمعون فقال له: قد أتاك الشرف فصل رحمك برحم رسول الله صلى الله عليه وآله قال: قد فعلت، فصعد ذلك المنبر وخطب محمّد صلى الله عليه وآله و زوّجني وشهد المسيح عليه السلام وشهد بنوا محمّد صلى الله عليه وآله و الحواريون، فلما استيقظت من نومي أشفقت أن أقصّ هذه الرّؤيا على أبي وجدّي مخافة القتل، فكتبت أسرها في نفسي ولأبديها لهم، و ضرب صدري بمحبّة أبي محمّد حتّى امتنعت من الطعام و الشراب و ضعف نفسي ودقّ شخصي و مرضت

نوشتند به خط فرنگی و لغت فرنگی، و مهر شریف خود را بر آن زدند، و کیسه زری بیرون آوردند که در آن دو یست و بیست اشرفی بود، فرمودند که بگیر این نامه و زر را، و متوجه بغداد بشو، و در چاشت فلان روز بر سر جسر حاضر شو، پس چون کشتی های حیران به ساحل رسد، جمعی از کنیزان را در آن کشتیها خولهی دید، و جمعی از مشتریان از وکیلان امرای بنی عباس، و قلیلی از جوانان

→ مرضاً شدیداً فما بقي من مدائن الرُّوم طيب إلا أحضره جدِّي وسأله عن دوائي فلما برَّح به اليأس قال: يا قرة عيني فهل تخطر ببالك شهوة فأزودكها في هذه الدنيا؟ فقلت: يا جدِّي أرى أبواب الفرج عليّ مغلقة فلو كسفت العذاب عمن في سجنك من أسارى المسلمين و فككت عنهم الأغلال و تصدقت عليهم و مننتهم بالخلاص لرجوت أن يهب المسيح وأمه لي عافية و شفاء، فلما فعل ذلك جدِّي تجلّدت في إظهار الصحّة في بدني و تناولت يسيراً من الطعام فسرب ذلك جدِّي وأقبل عليّ إكرام الأسارى إعزازهم، فرأيت أيضاً بعد أربع ليال كأنّ سيّدة النساء قد زارتني و معها مريم بنت عمران و ألف و صيفة من وصانف الجنان فتقول لي مريم: هذه سيّدة النساء أمّ زوجك أبي محمّد عليه السلام، فأتلّق بها و أبكي و أشكو إليها امتناع أبي محمّد من زيارتي، فقالت لي سيّدة النساء عليها السلام: إنّ ابني أبا محمّد لا يزورك و أنت مشرّكة بالله و على مذهب النصارى و هذه أختي مريم تبرأ إلى الله تعالى من دينك فإن ملت إلى رضا الله عزّوجلّ و رضا المسيح و مريم عنك و زياره أبي محمّد أيّاك فتقول: أشهد أن لا إله إلا الله و أشهد أنّ - أبي - محمّداً رسول الله، فلما تتكلّمت بهذه الكلمة ضمتني سيّدة النساء إلى صدرها فطيبت لي نفسي، و قالت: الآن توقّعي زيارة أبي محمّد أيّاك فإنّي منفذه إليك، فانتبهت و أنا أقول: واشوقاه إلى لقاء أبي محمّد، فلما كانت الليلة القابلة جاءني أبو محمّد عليه السلام في منامي فرأيت كآتي أقول له: جفوتني يا حبيبي بعد أن شغلت قلبي بجوامع حبّك؟ قال: ما كان تأخيري عنك إلا لشركك و إذ قد أسلمت فإنّي زائرُك في كلّ ليلة إلى أن يجمع الله شملنا في العيان، فما قطع عني زيارته بعد ذلك إلى هذه الغاية.

قال بشر: فقلت لها: و كيف وقعت في الأسر فقالت: أخبرني أبو محمّد ليلة من الليالي أنّ جدّك سيسرب جيوشاً إلى قتال المسلمين يوم كذا، ثمّ يتبعهم فعليك باللحاق بهم متنكّرة في زيّ الخدم مع عدّة من الوصائف من طريق كذا، ففعلت فوقعت علينا طلائع المسلمين حتى كان من أمري ما رأيت و ما شاهدت و ما شعر أحدٌ [بي] بأنّي ابنة ملك الرُّوم إلى هذه الغاية سواك، و ذلك باطلاعي أيّاك عليه، ولقد سألتني الشيخ الذي وقعت إليه في سهم الغنيمة عن اسمي فأنكرته، و قلت: نرجس، فقال: اسم الجوّاري، فقلت: العجب إنك روميّة و لسانك عربيّ؟ قالت: بلغ من ولوع جدّي و حملة إيّاي على تعلّم الآداب أنّ أوّعزّ إلى امرأة ترجمان له في الاختلاف إليّ، فكانت تقصّدي صباحاً و تفيدني العربيّة حتى استمرّ عليها لسانى و استقام.

قال بشر: فلما انكفأت بها إلى سرّ من رأى دخلت على مولانا أبي الحسن العسكريّ عليه السلام فقال لها: كيف أراك الله عزّ الاسلام و ذلك النصرانيّة، و شرف أهل بيت محمّد صلى الله عليه و آله؟ قالت: كيف أصف لك يا ابن رسول الله ما أنت أعلم به منّي؟ قال: فإنّي أريد أن أكرمك فأيتما أحبّ إليك عشرة آلاف درهم؟ أم بشرى لك فيها شرف الأبد؟ قالت: بل البشري، قال عليه السلام: فأبشري

عرب خواهی دید که بر سر اسیران جمع خواهند شد، پس از دورنظر کن به برده فروشی که عمر بن زید نام دارد، در تمام روز تا هنگامی که از برای مشتریان حاضر سازد کنیزکی را که فلان و فلان صفت دارد، و تمام اوصاف او را بیان فرمود، و دو جامه حریر گنده پوشیده است، و ابا و امتناع خواهد نمود آن کنیز از نظر کردن مشتریان و دست گذاشتن ایشان بر او، و خواهی شنید که از پس پرده صدائی رومی از او ظاهر می شود، پس بدان که به زبان رومی می گوید که:

وای که پرده عفتم دریده شد. پس یکی از مشتریان خواهد گفت که من سیصد اشرفی می دهم به قیمت این کنیز، و عفت او مرا در خریدن این کنیز راغب تر گردانید، پس آن کنیز به لغت عربی به آن شخص خواهد گفت که: اگر به زنی حضرت سلیمان بن داود ظاهر شوی، و پادشاهی او را بیایی من به تو رغبت نخواهم کرد، [مال خود را ضایع مکن، و به قیمت من مده.

پس آن برده فروش گوید: من برای تو چه چاره کنم که به هیچ مشتری راضی نمی شوی، و آخر از فروختن تو چاره نیست، پس آن کنیزک گوید که چه تعجیل می کنی، و البته باید مشتری بهمرسد، که دل من به او میل کند، و اعتماد بر وفا و دیانت او داشته باشم. پس در این وقت تو برو بنزد صاحب کنیز، و بگو که نامه ای با من هست که یکی از اشراف و بزرگان از روی ملاحظت نوشته است به لغت فرنگی و خط فرنگی، و در آن نامه کرم و سخاوت و وفاداری و بزرگی خود را وصف کرده است، آن نامه را به آن کنیز بده که بخواند، اگر به صاحب این نامه راضی شود، من وکیلیم از جانب آن بزرگ، که این کنیز را از برای او خریداری نمایم.

→
بولدیملک الدنيا شرقاً و غرباً و يملأ الأرض قسطاً و عدلاً كما ملئت ظلماً و جوراً، قالت: من؟ قال عليه السلام: من خطبك رسول الله صلى الله عليه و آله له من ليلة كذا من شهر كذا من سنة كذا بالرومية، قالت من المسيح و وصيه؟ قال: فمتن زوجك المسيح و وصيه، قالت: من ابنك أبي محمد؟ قال: فهل تعرفينه؟ قالت: و هل خلوت ليلة من زيارته إيتاي منذ اللية التي أسلمت فيها على يد سيدة النساء أمه.
فقال أبو الحسن عليه السلام: يا كافر ادع لي أختي حكيمة، فلما دخلت عليه قال عليه السلام لها: هاهيه فاعتنقتها طويلاً و سرت بها كثيراً، فقال لها مولانا: يا بنت رسول الله أخرجيهما إلى منزلك و علميهما الفرائض و السنن فإنها زوجة أبي محمد و أم القائم عليه السلام.

بشرین سلیمان گفت که آنچه آن حضرت خبر داده بود همه واقع شد، و آنچه فرموده همه را به عمل آوردم. چون کنیز در نامه نظر کرد بسیار گریست و گفت به عمرو بن یزید^۲ که: مرا به صاحب این نامه بفروش، و سوگندهای عظیم یاد کرد که اگر مرا به او نفروشی، خود را هلاک می‌کنم. پس با او در قیمت گفت و گوی بسیار کردم، تا آنکه به همان قیمت راضی شد که حضرت امام علی نقی علیه السلام بمن داده بودند، پس زر را دادم و کنیز را گرفتم، و کنیز خندان و شاد شد و با من آمد به حجره‌ای که در بغداد گرفته بودم و تا به حجره رسید، نامه امام علیه السلام را بیرون آورد و می‌بوسید و بر دیده می‌چسبانید، و بر روی می گذاشت، و بر بدن می‌مالید. پس من از روی تعجب گفتم که می‌بوسی نامه‌ای را که صاحبش را نمی‌شناسی؟ کنیز گفت که:

ای عاجز کم معرفت به بزرگی فرزندان و اوصیاء پیغمبران، گوش خود به من سپار، و دل خود برای شنیدن سخن من فارغ مدار، تا احوال خود را برای تو شرح کنم.

من ملیکه دختریشوعا فرزند قیصر پادشاه روم، و مادرم از فرزندان شمعون بن حمون الصفا، وصی حضرت عیسی علیه السلام است، تو را خبر دهم به امری عجب.

بدانکه جدم قیصر خواست که مرا به عقد فرزند برادر خود در آورد در هنگامی که من سیزده ساله بودم، پس جمع کرد در قصر خود از نسل حواریان عیسی، علیه السلام از علمای نصاری و عباد ایشان سیصد مرد از صاحبان قدر و منزلت هفتصد کس، و از امرای لشکر و سرداران عسکر، و بزرگان سپاه و سرکرده‌های قبایل چهار هزار نفر، و تختی فرمود حاضر ساختند که در ایام پادشاهی خود به الواح جواهر مرصع گردانیده بود، و آن تخت را بر روی چهل پایه تعبیه کردند، و بتها و چلیپاهای خود را بر بلندیا قرار دادند، و پسر برادر خود را بر بالای تخت فرستاد پس چون کشیشان انجیل‌ها بر دست گرفتند که بخوانند، بتها و چلیپاها همگی سرنگون بر زمین افتادند، و پایهای تخت خراب شد، و تخت بر زمین افتاد، و پسر برادر ملک از تخت افتاده بیهوش شد، پس در آنحال رنگ‌های کشیشان متغیر

شد، و اعضای ایشان بلرزید، پس بزرگ ایشان به جدم گفت که ای پادشاه ما را معاف بدار از چنین امری، که بسبب آن نحوستها روی نمود که دلالت می کند بر آنکه دین مسیحی بزودی زایل گردد.

پس جدم این امر را به فال بد دانست و گفت به علما و کشیشان که این تخت را بار دیگر بر پا کنید، و چلیپاها را به جای خود قرار دهید و حاضر گردانید برادر این برادر، و این برگشته روزگار بدبخت را، که این دختر را به او تزویج نمایم، تا سعادت این برادر دفع نحوست این برادر بکند. پس چون چنین کردند و آن برادر دیگر را بر بالای تخت بردند و شروع به خواندن انجیل کردند، همان حالت اولی روی نمود، و نحوست این برادر برادر نحوست آن برادر بود، و سر این کار را ندانستند، که این از سعادت سرودیست نه از نحوست دو برادر.^۱

پس مردم متفرق شدند، و جدم غمناک به حرم سرا درآمد و پرده های خجالت در آویخت. پس چون شب شد و به خواب رفتم، در خواب دیدم که حضرت مسیح و شمعون و جمعی از حواریان در قصر جدم جمع شدند، و منبری از نور نصب کردند که از رفعت بر آسمان سر بلندی می نمود، و در همان موضع تعبیه کردند که جدم تخت را گذاشته بود، پس حضرت رسالت پناه محمد صلی الله علیه و آله با وصی و دامادش علی بن ابی طالب صلوات الله علیه، و جمعی از امامان بزرگوار ایشان قصر را به نور قدم خویش منور ساختند. پس حضرت مسیح به قدم ادب از روی تعظیم و اجلال به استقبال حضرت خاتم النبیین صلی الله علیه و آله شتافت، و دست در گردن مبارک آن حضرت در آورد، پس حضرت رسالت پناه فرمود که: یا روح الله آمده ام که ملیکه فرزند وصی توشمعون را برای فرزند سعادت مند خود خواستگاری نمایم— و اشاره فرمود به ماه برج امامت و خلافت امام حسن عسکری علیه السلام— فرزند آنکسی که تو نامه اش را به من دادی.

پس حضرت عیسی نظر افکند به سوی حضرت شمعون و گفت که: شرف دو جهان به تو روی آورده، پیوند کن رحم خود را به رحم آل محمد صلوات الله علیهم آجمعین. شمعون گفت که: کردم. پس همگی بر آن منبر بر آمدند^۲ و حضرت

۱- در متن چنین است.

۲- چنانچه ملاحظه می شود در جمله ابهامی است لیکن در نسخه موجود چنین است

رسول صلی الله علیه و آله خطبه انشا فرمود، و با حضرت مسیح مرا بر امام حسن
 عسکری عقد بستند، و فرزندان حضرت رسالت با حواریان گواه شدند. پس چون
 از خواب سعادت مآب بیدار شدم، از بیم کشتن، آن خواب را برای پدر و جدّ خود
 نقل نکردم، و این گنج رایگان در سینه پنهان داشتم، و آتش محبت آن خورشید
 فلک امامت روز به روز کانون سینه ام مشتعل می شد، و سرمایه صبر و قرار مرا به
 باد فنا می داد، تا به حدّی که خوردن و آشامیدن بر من حرام شد، و هر روز چهره
 کاهی می شد و بدن می کاهید و آثار عشق نهانی در بیرون ظاهر می گردید، پس
 در شهرهای روم طیبی نماند مگر آنکه جدم برای معالجه من حاضر کرد، و از
 دوی درد من از او سؤال نمود و هیچ سود نمی داد. چون از علاج درد من مأیوس
 گردید روزی به من گفت: ای نور چشم من آیا در خاطرت هیچ آرزویی در دنیا
 هست که برای توبه عمل آورم؟ گفتم: ای جدّ من درهای فرج را بروی خود بسته
 می بینم، اگر شکنجه و آزار را از اسیران مسلمانان که در زندان تواند دفع نمائی، و
 بندها و زنجیرها را از ایشان بگشائی، و ایشانرا آزاد کنی امید دارم که حضرت
 مسیح و مادرش به من عافیتی بخشند. پس چون چنین کرد، اندک صحتی از خود
 ظاهر ساختم و اندک طعامی تناول نمودم، پس خوشحال و شاد شد و دیگر اسیران
 مسلمانان را عزیز و گرامی داشت. پس بعد از چهارده شب در خواب دیدم که
 بهترین زنان عالمیان فاطمه زهرا علیها السلام به دیدن من آمد، و حضرت مریم
 — علیها السلام — با هزار کنیز از حوریان بهشت در خدمت آن حضرت بودند.
 پس حضرت مریم به من گفت که: این خاتون بهترین زنان و مادر شوهر تست امام
 حسن عسکری علیه السلام.

پس من به دامن مبارکش درآویختم و گریستم و شکایت کردم که
 حضرت امام حسن علیه السلام به من جفا می کند و از دیدن من ابا مینماید، پس
 آن حضرت فرمود که: فرزند من چگونه بدیدن تو آید و حال آنکه به خدا شرک
 می آوری و بر مذهب ترسایانی، و اینک خواهرم مریم دختر عمران بیزاری
 می جوید به سوی خدا از دین تو، اگر میل داری که حق تعالی و حضرت مسیح و
 مریم علیهما السلام از تو خوشنود گردند و حضرت امام حسن عسکری علیه السلام

به دیدن تو بیاید، پس بگو **أشهد أن لا إله إلا الله وأن محمداً رسول الله**.

پس چون به این دو کلمه طیبه تلفظ نمودم، حضرت سیده‌النساء مرا به سینه خود چسبانید، و دلداری فرمود و گفت: اکنون منتظر آمدن فرزندم باش که من او را به سوی تومی فرستم.

پس بیدار شدم و آن دو کلمه طیبه را بر زبان می‌راندم، و انتظار ملاقات گرامی آن حضرت را می‌بردم، چون شب آینده در آمد و به خواب رفتم، خورشید جمال آن حضرت طالع گردید، گفتم ای دوست من بعد از آنکه دلم را اسیر محبت خود گردانیدی چرا از مفارقت جمال خود مرا چنین جفا دادی. فرمود که دیر آمدن من به نزد تو نبود مگر برای آنکه تو مشرک بودی، اکنون که مسلمان شدی هر شب به نزد تو خواهم بود تا آنزمان که حق تعالی ما و تو را به ظاهر به یکدیگر برساند، و این هجران را به وصال مبدل گرداند. پس از آن شب تا به حال یکشب نگذشته است که درد هجران مرا بشریت وصال دوا نفرماید. بشر بن سلیمان گفت که: چگونه در میان اسیران افتادی؟ گفت: مرا خبر داد حضرت امام حسن عسکری علیه السلام در شبی از شبها، که در فلان روز جدت لشگری به جنگ مسلمانان خواهد فرستاد، پس خود از عقب ایشان خواهد رفت، تو خود را در میان کنیزان و خدمتکاران بیندازی به هياتی که تو را نشانند، و از پی جد خود روانه شو، و از فلان راه برو. و چنان کردم طلیعه لشکر مسلمانان به ما برخوردند و ما را اسیر کردند، و آخر کار من آن بود که دیدی و تا حال کسی به غیر از تو ندانسته است که من دختر پادشاه روم، و مرد پیری که در غنیمت من به حصه افتادم از نام من سؤال کرد، گفتم نرجس نام دارم. گفت این نام کنیزان است. بشر گفت که: این از عجیبت که تو از اهل فرنگی و زبان عربی را نیک می‌دانی. گفت که: بلی از بسیاری محبتی که جدم نسبت بمن داشت و میخواست که مرا بریاد گرفتن آداب حسنه بدارد، زن مترجمی را که زبان فرنگی و عربی هر دو میدانست مقرر کرده بود که هر صبح و شام می‌آمد و لغت عربی بمن می‌آموخت، تا آنکه زبانم باین لغت جاری شد. بشر گوید که چون او را بسر من رأی بردم، و بخدمت حضرت امام علی نقی علیه السلام رسانیدم، حضرت به کنیزک خطاب فرمود که: چگونه حق سبحانه و تعالی به تو نمود عزت دین اسلام و مذلت دین نصاری را، و شرف و بزرگواری محمد و اهل بیت او علیهم السلام را؟

گفت که چگونه وصف کنم برای تو ای فرزند رسول خدا چیزی را که تو بهتر می دانی از من. پس حضرت فرمود که می خواهم تو را گرمی دارم، کدام یک بهتر است نزد تو، اینکه ده هزار اشرفی بتو بدهم، یا تو را بشارتی بدهم به شرف ابدی؟ گفت بلکه بشارت به شرف را می خواهم و مال را نمی خواهم. حضرت فرمود که: بشارت باد تو را به فرزندی که پادشاه مشرق و مغرب عالم شود، و زمین را پر از عدل و داد کند بعد از آنکه پر از ظلم و جور شده باشد. گفت که این فرزند از کی به عمل خواهد آمد؟ فرمود که از آن کسی که حضرت رسالت پناه — صلی الله علیه و آله — تو را برای او خواستگاری کرد. پس از او پرسید که حضرت مسیح و وصی او تو را به عقد کی در آوردند؟ گفت به عقد فرزند تو امام حسن عسکری علیه السلام. حضرت فرمود که آیا او را می شناسی؟ گفت که مگر از آن شبی که به دست بهترین زنان مسلمان شده ام شبی گذشته است که او به دیدن من نیاید؟ پس کافور خادم را طلبید و فرمود که برو و خواهرم حکیمه خاتون را طلب کن.

چون حکیمه داخل شد، حضرت فرمود که این کنیز است که می گفتم. حکیمه خاتون او را در بر گرفت و بسیار نوازش کرد و شاد شد، پس حضرت فرمود که ای دختر رسول خدا ببر او را به خانه خود و واجبات و سنتها را به او بیاموز، که او زن حضرت امام حسن عسکری و مادر حضرت صاحب الزمان صلوات الله علیهما است.

و مشایخ عظام ذوی الاحترام محمد بن یعقوب کلینی و محمد بن بابویه قمی و شیخ ابو جعفر طوسی و سید مرتضی و غیر ایشان از محدثین به سندهای معتبر روایت کرده اند^۱ از حکیمه خاتون رضی الله عنها، که روزی حضرت امام حسن عسکری علیه السلام به خانه من تشریف آوردند، و نگاه تندی به نرجس

۱ — کمال الدین، ص ۴۲۶ ح ۲، و بحار ج ۵۱، ص ۱۲ (نقل ما از کمال الدین است)

فزارنی ابن أخي فأقبل يحدق النظر إليها، فقلت له: يا سيدي لملك هويتها فأرسلها إليك؟ فقال لها: لا يا عمّة ولكنّي أتعجب منها فقلت: وما أعجبك [منها]؟ فقال عليه السلام: سيخرج منها ولد كريم على الله عزّوجلّ الذي يملأ الله به الأرض عدلاً وقسطاً كما ملئت جوراً وظلماً، فقلت: فأرسلها إليك يا سيدي؟ فقال: استأذني في ذلك أبي عليه السلام قالت: فليست ثيابي وأتيت منزل أبي الحسن عليه السلام فسلمت وجلست فبدأني عليه السلام وقال: يا حكيمة أبعثي نرجس إلى ابني أبي محمّد

خاتون کردند. پس عرض کردم که اگر شما را خواهش او هست به خدمت شما بفرستم؟ فرمود که ای عمه این نگاه از روی تعجب بود، زیرا که در این زودی حق سبحانه و تعالی از او فرزند بزرگواری بیرون آورد که عالم را پر از عدالت کند، بعد از آنکه پر از جور و ستم شده باشد. گفتم که پس بفرستم او را به نزد شما؟ فرمود که از پدر بزرگواریم رخصت بطلب در این باب. حکیمه گوید که جامه های خود را پوشیدم و به خانه برادرم امام علی نقی علیه السلام رفتم، و چون سلام کردم و نشستیم بی آنکه من سخن بگویم حضرت از باب اعجاز ابتدا فرمود و گفت: ای حکیمه نرجس را بفرست برای فرزندم. گفتم ای سید من از برای



قالت: فقلت: يا سيدي علي هذا قصدتك علي أن أستاذك في ذلك، فقال لي: يا مباركة إنَّ الله تبارك وتعالى أحبُّ أن يشرِّك في الأجر ويجعل لك في الخير نصيباً، قالت حكيمه: فلم ألبث أن رجعت إلى منزلي وزيتها وهبتها لأبي محمد عليه السلام وجمعت بينه وبينها في منزلي فأقام عندي أياماً، ثم مضى إلى والده عليهما السلام ووجهت بها معه.

قالت حكيمه: فمضى أبو الحسن عليه السلام وجلس أبو محمد عليه السلام مكان والده و كنت أوره كما كنت أوره والده فجاءتني نرجس يوماً تخلع خفي، فقالت: يا مولاتي ناوليني خنك، فقلت: بل أنت سيدي و مولاتي والله لا أدفع إليك خفي لتخلعه ولا لتخدميني بل أنا أخدمك علي بصري، فسمع أبو محمد عليه السلام ذلك فقال: جزاك الله يا عمه خيراً، فجلست عنده إلى وقت غروب الشمس فصحت بالجارية وقلت: ناوليني ثيابي لأنصرف فقال عليه السلام: لا يا عمته بيتي الليلة عندنا فأنه سيولد الليلة المولود الكريم علي الله عزوجل الذي يحيي الله عزوجل به الأرض بعد موتها، فقلت: ممن يا سيدي ولست أرى بنرجس شيئاً من أثر الحبل؟ فقال: من نرجس لا من غيرها، قالت: فوثبت إليها فقلبتها ظهراً لبطن فلم أرها أثر حبل، فعدت إليه عليه السلام فأخبرته بما فعلت فبتسم ثم قال لي: إذا كان وقت الفجر يظهر لك بها الحبل لأن مثلها مثل أم موسى عليه السلام لم يظهر بها الحبل ولم يعلم بها أحد إلى وقت ولادتها، لأن فرعون كان يشق بطون الحبال في طلب موسى عليه السلام، وهذا نظير موسى عليه السلام.

قالت حكيمه: فعدت إليها فأخبرتها بما قال و سألتها عن حالها فقالت: يا مولاتي ما أرى بي شيئاً من هذا، قالت حكيمه: فلم أزل أرقبها إلى وقت طلوع الفجر وهي نائمة بين يدي لا تقلب جنباً إلى جنب حتى إذا كان آخر الليل وقت طلوع الفجر وثبت فرعة فضممتها إلى صدري وسويت عليها فصاح [إلي] أبو محمد عليه السلام وقال: اقربي عليها «إنا أنزلناه في ليلة القدر» فأقبلت أقرأ عليها و قلت لها: ما حالك؟ قالت: ظهر [بي] الأمر الذي أخبرك به مولاي فأقبلت أقرأ عليها كما أمرني، فأجابني الجنين من بطنها يقرأ مثل ما أقرأ وسلم علي.

قالت حكيمه: ففرغت لما سمعت، فصاح بي أبو محمد عليه السلام لا تعجبي من أمر الله عزوجل إنَّ الله تبارك وتعالى ينطقنا بالحكمة صغاراً، ويجعلنا حجة في أرضه كباراً فلم يستتم الكلام حتى غيبت عني نرجس فلم أرها كأنه ضرب بيني وبينها حجاب فعدوت نحو أبي محمد عليه السلام وأنا



همین مطلب به خدمت تو آمده بودم که در این امر رخصت بگیرم. فرمود که ای بزرگوار صاحب برکت، خدا می خواست که تو را در چنین ثوابی شریک گرداند، و بهره عظیم از خیر و سعادت به تو کرامت فرماید، که تو را واسطه چنین امری گردانید.

→ صارخه، فقال لي: ارجعي يا عمّة فانك ستجديها في مكانها.

بخالت: فرجعت فلم ألبث أن كشف الغطاء الَّذي كان بيني وبينها و إذا أنا بها و عليها من أثر النور ماغشى بصري و إذا أنا بالصبيّ عليه السّلام ساجداً لوجهه جاثياً علي ركبتيه، رافعاً سبّابتيه، و هو يقول: «أشهد أن لا إله إلاّ الله [وحده لا شريك له] و أنّ جدّي محمّداً رسول الله و أنّ أبي أمير المؤمنين، ثمّ عدّ إماماً اماماً إلى أن بلغ إلى نفسه. ثمّ قال: اللهمّ انجز لي ما وعدتني و أتمم لي أمري و ثبت و طأتي، و املأ الأرض بي عدلاً و قسطاً».

فصاح بي أبو محمّد عليه السّلام فقال: يا عمّة تناوله و هاتيه، فتناولته و أتيت به نحوه فلمّا مثلت بين يدي أبيه و هو على يدي سلّم على أبيه فتناوله الحسن عليه السّلام متي [و الطير ترفرف على رأسه] و ناوله لسانه فشرّب منه، ثمّ قال: امضي به إلى أمّه لترضعه و ردّبه إليّ قالت: فتناولته أمّه فأرضعته، فرددته إلى أبي محمّد عليه السّلام و الطير ترفرف على رأسه فصاح بطير منها فقال له: احمله و احفظه و رده إلينا في كلّ أربعين يوماً، فتناوله الطير و طار به في جوّ السماء و أتبعه سائر الطير، فسمعت أبا محمّد عليه السّلام يقول: «استودعك الله الَّذي أودعته أمّ موسى موسى» فيكث نرجس فقال لها: اسكتي فإنّ الرّضاع محرّمٌ عليه إلاّ من تديك و سيعاد إليك كما ردّ موسى إلى أمّه و ذلك قول الله عزّوجلّ: «فرددناه إلى أمّه كي تقرّ عينها و لا تحزن»

قالت حكيمة: فقلت: و ما هذا الطير؟ قال: هذا روح القدس الموكّل بالأنمة عليهم السّلام يوقّهم و يسدّ دهم و يريّهم بالعلم .

قالت حكيمة: فلمّا كان بعد أربعين يوماً ردّ الغلام و وجه إليّ ابن أخي عليه السّلام فدعاني، فدخلت عليه فإذا أنا بالصبيّ متحرّك يمشي بين يديه، فقلت: يا سيدي هذا ابن سنتين؟ فتبسّم عليه السّلام، ثمّ قال: إنّ أولاد الأنبياء و الأوصياء إذا كانوا أنمة ينشؤون بخلاف ما ينشؤ غيرهم، و إنّ الصبيّ متى إذا كان أتى عليه شهرٌ كان كمن أتى عليه سنة، و إنّ الصبيّ متى ليتكلم في بطن أمّه و يقرأ القرآن و يعبد ربّه عزّوجلّ، [و] عند الرّضاع تطيعه الملائكة و تنزل عليه صباحاً و مساءً.

قالت حكيمة: فلم أزل أرى ذلك الصبيّ في كلّ أربعين يوماً إلى أن رأيته رجلاً قبل مضيّ أبي محمّد عليه السّلام بأيّام فلائل فلم أعرفه، فقلت لا بن أخي عليه السّلام من هذا الَّذي تأمرني أن أجلس بين يديه؟ فقال لي: هذا ابن نرجس و هذا خليفتي من بعدي و عن قليل تفقدوني فاسمعي له و أطيعي .

قالت حكيمة: فمضى أبو محمّد عليه السّلام بعد ذلك بأيّام فلائل، و افترق الناس كما ترى و والله إنّي لأراه صباحاً و مساءً و إنّه لينبئني عمّا تسألون عنه فاخبركم، و والله إنّي لأريد أن أسأله عن الشيء فيسبّدني به و إنّه ليرد عليّ الأمر فيخرج إليّ منه جوابه من ساعته من غير مسألتي . وقد أخبرني البارحة بمجيئك إليّ و أمرني أن أخبرك بالحقّ .

حکیمه گفت که به زودی به خانه خود برگشتم و زفاف آن معدن فتوت و عفاف را در خانه خود واقع ساختم، و بعد از چند روز آن سعد اکبر را با آن زهره منظر به خانه خورشید آنور یعنی والد مظهر او بردم، و بعد از چند روز آن آفتاب مطلع امامت در مغرب عالم بقا غروب نمود، و ماه برج خلافت امام حسن عسکری علیه السلام در امامت جانشین او گردید، و من پیوسته به عادت مقرر زمان پدر به خدمت آن امام البشر می رسیدم. پس روزی نرجس خاتون آمد و گفت ای خاتون من پا دراز کن که کفش از پایت بیرون کنم. گفتم توئی خاتون و صاحب من و هرگز نگذارم که تو کفش از پای من بکنی و مرا خدمت کنی، بلکه من تو را خدمت میکنم، و منت بر دیده خود مینهم. چون حضرت امام علیه السلام این سخن از من شنید گفت خدا تو را جزای نیکو دهد ای عمه. پس در خدمت آن حضرت نشستم تا وقت غروب آفتاب، پس صدا زدم به کنیز خود که بیاور جامه های مرا تا بروم. حضرت فرمود که ای عمه امشب را نزد ما باش که در این شب متولد می شود فرزند گرامی بر خدا، که حق تعالی به او زنده می گرداند زمین را به علم و ایمان و هدایت، بعد از آنکه مرده باشد به شیوع کفر و ضلالت. گفتم از کی به هم می رسد، ای سید من، آن فرزند، و من در نرجس هیچ اثر حمل نمی یابم؟ فرمود که از نرجس بهم می رسد نه از دیگری پس برستم و شکم و پشت نرجس را ملاحظه کردم، هیچگونه اثری نیافتم، پس برگشتم و عرض کردم. حضرت تبسم فرمود و گفت: چون صبح می شود اثر حمل بر او ظاهر خواهد شد، و مثل او مثل مادر موسی است که تا هنگام ولادت هیچ تغییری بر او ظاهر نشد، و احدی بر حال او مطلع نگردید، زیرا که فرعون شکم زنان حامله را می شکافت برای طلب حضرت موسی، و حال این فرزند نیز در این شبیه است به حال موسی.

و در روایت دیگر آنست که حضرت فرمود که: حمل ما اوصیای پیغمبران در شکم نمی باشد در پهلو می باشد و از رحم بیرون نمی آید بلکه از ران فرو می آئیم، زیرا که ما نورهای حق تعالی ایم و چرک و کثافت و نجاست را از ما دور گردانیده است.

حکیمه گفت که به نزد نرجس رفتم و این احوال را به او گفتم. گفت: ای خاتون هیچ اثری در خود مشاهده نمی‌نمایم. پس شب در آنجا ماندم و افطار کردم، و نزدیک نرجس خوابیدم^۱، و در هر ساعت از او خبر می‌گرفتم و او به حال خود خوابیده بود و هر ساعت حیرتم زیاده می‌شد، و در این شب پیش از شب‌های دیگر بنماز و تهجد برخاستم و نماز شب ادا کردم و چون به نماز وتر رسیدم، نرجس از خواب جست و وضو ساخت و نماز شب به جا آورد، و چون نظر کردم صبح کاذب طلوع کرده بود، پس نزدیک شد که دردم شکمی پدید آید از وعده‌ای که حضرت فرموده بود. ناگاه حضرت امام حسن علیه السلام از حجره خود صدا زدند که شک مکن که وقتش رسیده است. در این حال در نرجس اضطرابی مشاهده کردم، پس او را در بر گرفتم و نام الهی بر او خواندم. حضرت آواز دادند که سوره «إنا أنزلناه» بر او بخوان. پس از او پرسیدم که چه حال داری؟ گفت ظاهر شد اثر آنچه مولا می‌فرموده. پس چون شروع کردم به خواندن سوره «انا انزلناه فی لیلۃ القدر» شنیدم که آن طفل در شکم با من همراهی می‌کرد در خواندن، و بر من سلام کرد. من ترسیدم. پس حضرت صدا زدند که تعجب مکن از قدرت الهی که حق تعالی خردان ما را به حکمت گویا می‌گرداند، و ما را در بزرگی حجت خود ساخته است، در زمین. پس چون کلام حضرت امام علیه السلام تمام شد، نرجس از دیده من غایب شد، گویا پرده میان من و او حایل گردید؛ پس دویدم به سوی حضرت امام حسن علیه السلام فریادکنان، حضرت فرمود که: برگرد ای عمه که او را در جای خود خواهی دید. چون برگشتم پرده گشوده شد و در نرجس نوری مشاهده کردم که دیده‌ام را خیره کرد، و حضرت صاحب الامر علیه السلام را دیدم رو به قبله به سجده افتاده به زانوها، و انگشتان سبابه را به سوی آسمان بلند کرده و می‌گوید: **أشهد أن لا إله إلا الله وأن جدی رسول الله وأنّ أبی أمير المؤمنين**» پس یک‌یک امامان را شمرد تا به خودش رسید. پس فرمود که: **«اللهم أنجز لی وعدی^۲ وأتمم لی امری وثبت وطأتی واملأ بی عدلاً وقسطاً»** یعنی: خداوند! وعده نصرت که به من وعده فرموده‌ای وفا کن، و امر خلافت و امامت مرا

۱ - از این به بعد را تا آنجائی که حکیمه میگوید: که امام فرمودند سوره انا انزلناه را بخوان در غیبت طوسی ص ۱۴۱ آورده است.

۲ - در اصل اللهم أنجز لی ما وعدتني است.

تمام کن، و استیلاء و انتقام مرا از دشمنان ثابت گردان، و پر کن زمین را به سبب من از عدل و داد. پس حضرت امام حسن علیه السلام مرا آواز داد که: ای عمه فرزند مرا در بر گیر، و به سوی من بیاور. چون بر گرفتم او را خخته کرده و ناف بریده و پاک و پاکیزه یافته، و بر ذراع راستش نوشته بود که «جاء الحق و زهق الباطل إن الباطل كان زهوقاً»^۱ یعنی: حق آمد و باطل مضمحل شد و محو گردید، بدرستی که باطل مضمحل شدنی است، و ثبات و بقا نمی دارد. پس حکیمه گفت^۲ که: چون آن فرزند سعادت‌مند را به نزد پدر بزرگوار بردم و نظرش بر پدر افتاد سلام کرد، پس حضرت او را گرفت و زبان مبارک بر هر دو دیده اش مالید، و بر دهان و هر دو گوشش زبان گردانید، و بر کف دست چپ او را نشانند دست مظهر بر سر آن سرور مالید، و گفت: ای فرزند سخن بگوبه قدرت الهی. پس حضرت صاحب الأمر، علیه السلام استعاذه فرمود و گفت: «بسم الله الرحمن الرحيم و تُرِيدُ أَنْ نَمُنَّ عَلَى الَّذِينَ اسْتَضَعُوا فِي الْأَرْضِ وَ نَجْعَلَهُمْ أُمَّةً وَ نَجْعَلَهُمُ الْوَارِثِينَ وَ نَمَكِّنَ لَهُمْ فِي الْأَرْضِ وَ نُرِيْ فِرْعَوْنَ وَ هَامَانَ وَ جُنُودَهُمَا مِنْهُم مَّا كَانُوا يَحْذَرُونَ»^۳ و این آیه کریمه موافق احادیث معتبره در شأن آن حضرت و آباء بزرگوار او نازل شده است، و ترجمه ظاهر لفظش این است که: می خواهیم منت گذاریم بر جماعتی که ایشان را ستمکاران در زمین ضعیف گردانیده اند، و بگردانیم ایشان را پیشوایان دین، و بگردانیم ایشانرا وارثان زمین، و تمکین و استیلاء بخشیم ایشان را در زمین، و می نمایم به فرعون و هامان (یعنی ابی بکر و عمر — علیهما اللعنة) و لشگرهای ایشان، از آن امامان، آنچه را از ایشان حذر می کردند.

پس حضرت صاحب الأمر علیه السلام، صلوات بر حضرت رسالت و حضرت امیرالمؤمنین و جمیع امامان علیهم السلام فرستاد تا پدر بزرگوار خود، پس^۴ در این حال مرغان بسیار بسیار نزدیک سر مبارک آنحضرت پیدا شدند، و یکی از آن مرغان صدا زد که این طفل را بردار و نیکو محافظت نما، و هر چهل

۱ — اِسْرَاءُ / ۸۱

۲ — ظاهراً مؤلف محترم از این قسمت به بعد را تا پدیدار شدن مرغان آسمانی از غیبت شیخ طوسی ص ۱۴۱ و ۱۴۲ نقل کرده.

۳ — سوره قصص آیات ۵ و ۶.

۴ — از این قسمت به بعد را در بحار ج ۵۱ ص ۱۴ حدیث ۱۴ میتوان ملاحظه نمود.

روزی یک مرتبه به نزد ما بیاور. مرغ آن حضرت را گرفت و به سوی آسمان پرواز کرد، و سایر مرغان نیز از عقب او پرواز کردند. حضرت امام حسن علیه السلام فرمود که: سپردم تو را به آن کسی که مادر موسی به او سپرد موسی را. پس نرجس خاتون گریان شد. حضرت فرمود ساکت شو که شیر از غیر پستان تو نخواهد خورد، به زودی او را به سوی تو برمی گردانند، مانند حضرت موسی که به مادرش برگردانیدند. پرسید که این چه مرغ بود که صاحب را به او سپردید؟ فرمود که این روح القدس است که موکل است به ائمه علیهم السلام، ایشان را موفق می گرداند از جانب خدا، و از خطا نگاه می دارد، و ایشان را به علم زینت می دهد.

حکیمه گفت که چون چهل روز گذشت به خدمت آن حضرت رفتم چون داخل شدم دیدم که طفلی در میان خانه راه می رود، گفتم ای سید من این طفل دو ساله است. حضرت تبسم نمود و فرمود که اولاد پیغمبران و اوصیای ایشان هرگاه امام باشند، بر خلاف اطفال دیگر نشو و نما میکنند، و یکماهه ایشان مانند یکساله دیگرانست، و ایشان در شکم مادر سخن می گویند و قرآن می خوانند و عبادت پروردگار می کنند، و در هنگام شیر خوردن ملائکه فرمان ایشان را می برند، و هر صبح و شام بر ایشان نازل می شوند. پس حکیمه فرمود که هر چهل روز یکمرتبه به خدمت او می رسیدم، در زمان امام حسن عسکری علیه السلام، تا آنکه چند روزی قبل از وفات آن حضرت، او را ملاقات کردم به صورت مردی کامل، او را نشناختم، به فرزند برادر خود گفتم که این مرد کیست که نزد او بنشینم؟ فرمود که: این فرزند نرجس است، و خلیفه من است بعد از من، و عنقریب من از میان شما می روم، باید که سخن او را قبول کنی و امر او را اطاعت نمائی، پس بعد از چند روز حضرت امام حسن عسکری علیه السلام به عالم قدس ارتحال نمود؛ و اکنون من حضرت صاحب الأمر صلوات الله علیه را هر صبح و شام ملازمت می نمایم، و از هر چه سؤال نمایم مرا خبر می دهد، و گاه هست که می خواهم سؤالی بکنم، هنوز سؤال نکرده، جواب می فرماید.

و در کتب معتبره شیعه زیاده از هزار حدیث روایت شده است^۱ در

۱ - مرحوم مجلسی رحمه الله در کتاب بحار الانوار در ملبغ سیزدهم آن تنها در حدود ۹۴۰ حدیث آورده است با توجه به اینکه بسیاری از اخبار مربوط به آن حضرت علیه السلام در این جلد نیامده است و بسیاری از آنها را در جلد نهم و

ولادت حضرت مهدی و غیبت او، و آنکه امام دوازدهم است^۲، و نسل امام حسن عسکری علیه اسلام است^۳، و اکثر آن احادیث مقرون به اعجاز است، زیرا که خبر داده اند به ترتیب ائمه علیهم السلام تا امام دوازدهم^۴ و خفای ولادت آن حضرت^۵، و آنکه آن حضرت را دو غیبت خواهد بود^۶، ثانی درازتر از اول^۷، و آنکه آن حضرت مخفی متولد خواهد شد با سایر خصوصیات، و جمیع این مراتب واقع خواهد شد، و کتبی که مشتمل اند بر این اخبار کتب قدیم بودند، و این قطع نظر از تواتر از جهات دیگر مفید علم است. بعلاوه اطلاع جمع کثیر بر ولادت با سعادت آن حضرت و دیدن جماعت فقیر آن حضرت را، از موثقین اصحاب از وقت ولادت شریف تا غیبت کبری، معلوم است^۸ و در کتب معتبره عامه و خاصه مذکور است، و بعد از این مذکور خواهد شد. و در بسیاری از کتب مخالفان مثل فصول المهمة و مطالب السؤل و شواهد النبوه، ولادت آن حضرت را با اکثر خصوصیات که شیعه در کتب خود ضبط کرده اند، نقل کرده اند، پس چنانچه ولادت آبابی اظهار آن حضرت معلوم است، ولادت آن حضرت نیز معلوم است، و استبعاد نمودن مخالفان از طول غیبت و خفای ولادت، و طول عمر آن حضرت، بعد از اثبات به ادله قطعیه، فائده نمی کند؛ و به محض استبعاد، نفی آنها کردن محض سفاهت است^۹. و چه استبعاد دارد که چون خلفای جور شنیده بودند که حضرت رسول، صلی الله علیه و آله، و ائمه، صلوات الله علیهم اجمعین، خبر داده اند که امام دوازدهم ظاهر خواهد شد و عالم را پر از عدل و داد خواهد کرد، و



دیگر مجلدات آن کتاب میتوان یافت. از طرفی دانشمند محقق آقای لطف الله صافی در کتاب ارزشمند منتخب الاثر حدود ۹۱۶ حدیث را در این باره گرد آورده است

۱ - اخبار راجع به ولادت را بیشتر محدثین در کتب خود نقل کرده اند از جمله: صدوق در کمال الدین ۱۷ روایت، بحار الانوار ج ۵۱ باب اول ۳۷ روایت إلزام الناصب ۲ روایت غیبت شیخ ۳ روایت إعلام الوری ۳ روایت اثبات الوصیه ۹ روایت و بسیاری از کتب دیگره

۲ - منتخب الاثر ص ۲۴۳

۳ - همان مدرک ص ۲۲۶

۴ - بیشتر این احادیث را در منتخب الاثر در ابواب اولیه آن ملاحظه کنید.

۵ - منتخب الاثر ص ۲۸۶

۶ - همان مدرک ص ۲۵۱

۷ - همان مدرک ص ۲۵۴

۸ - همان مدرک ص ۳۵۸

۹ - این اعتراضات و جوابهای آن را بیشتر در غیبت شیخ صفحات ۵۰، ۷۴، ۷۶، ۷۸ میتوان ملاحظه نمود.

خلفای جور و سلاطین ظلمه را بر طرف خواهد کرد، و شیعه پیوسته انتظار وجود و ظهور او را می کشند، و ایشان سعی در اطفای این نور می کردند، و لهذا امام علی نقی و امام حسن عسکری، صلوات الله علیهم اجمعین، را در سرّ من رای محبوس گردانیده بودند، و پیوسته از حمل و ولادت آن سرور سراغ می گرفتند، و در مقام تزییع آن حضرت بودند، حق تعالی اظهار قدرت کامله خود نمود، حمل مادر آن حضرت را مستور گردانیده و ولادت آن حضرت را از ظلمه و خلفای جور مخفی گردانیده، او را به حفظ و حمایت خود از شرّ ظالمان دور کرده باشد، چنانچه ولادت آن بزرگواران را مستور ساخته بود، و بر شیعیان و موالیان و مخالفان به آثار و اخبار کالشمس فی رابعة النهار، ظاهر و هویدا کرده باشد، تا حجت بر عالمیان تمام شود، و جمعی کثیر که آسمای ایشان معروف است بر ولادت با سعادت آن حضرت مطلع شدند، مانند حکیمه خاتون، و قابله که در سرّ من رای همسایه ایشان بود، و بعد از ولادت تا وفات حضرت امام حسن عسکری، علیه السلام، جماعت بسیار به خدمت آن حضرت رسیدند، و معجزاتی که در وقت ولادت آن حضرت در نرجس خاتون مادر آن حضرت ظاهر شد زیاده از حدّ عدد احصاست، و تاریخ ولادت شریف آن حضرت بنا بر مشهور میان خاصه و عامه در سال دو یست و پنجاه و پنجم از هجرت واقع شد، و وفات حضرت امام حسن عسکری، علیه السلام، بنا بر مشهور در سال دو یست و شصت از هجرت بود، و در وقت وفات آن حضرت بنا بر قول مشهور پنجساله بوده، و مع ذلک معجزات و غرایب حالات از آن حضرت به ظهور می آمد.^۲

۱ — مرحوم محدث نوری، در نجم ثاقب ص ۱۷ می فرماید که در سال ولادت حضرت حجت — علیه السلام — اختلاف شدید است و چندی از اقوال در این باب را از ارشاد مفید رحمه الله و کافی و کنزالفوائد کراچکی و دروس از شهید اول و جنة شیخ ابراهیم کفعمی و اثبات الوصیه مسعودی رحمه الله نقل می فرماید سپس کلام را بسط داده تا اینکه در ترجیح اقوال سال ۲۵۵ را بنا به حدیثی که بعد از آن آورده و آن حدیث، خبر دوم همین کتاب است برگزیده است.

۲ — اکثر این معجزات را در کتاب مدینه المعاجز از سید هاشم توبلی بحرانی باب آخر آن ملاحظه کنید و نیز به مدارک ما در پاورقی ذیل حدیث دهم در صفحات آینده رجوع کنید.

(الحديث الثاني)

قال أبو محمد شاذان (ره)، حدّثنا محمد بن حمزة بن الحسن بن عبد الله بن العباس بن عليّ بن أبي طالب، صلوات الله عليه، قال سمعتُ أبا محمد، عليه السلام، يقول: قد ولد ولي الله وحبّته على عباده وخليفتي من بعدي، مختوناً ليلة التّصف من شعبان، سنة خمس وخمسين ومائتين عند طلوع الفجر، وكان أوّل من غسله رضوان خازن الجنان مع جمع من الملائكة المقرّبين بماء الكوثر والسلسيل، ثمّ غسلته عمّتي حكيمه بنت محمد بن علي الرضا — عليهما السلام، قال: امة مليكة التي يقال لها بعض الأيام سوسن، وفي بعضها ريحانة، وكان صقيل ورجس ايضاً من أسماؤها.

يعنى: محمد بن علي بن حمزة گفت: شنيدم از حضرت امام حسن عسکرى — عليه السلام — که می گفت: متولد شد ولي خدا و حبّت خدا بر بندگان خدا، و خليفه من بعد از من، ختنه کرده شده در شب نصف شعبان سال دويست و پنجاه و پنج، نزد طلوع فجر، اول کسی که او را شست رضوان خازن بهشت بود با جمعی از ملائکه مقررین، که او را به آب کوثر و سلسيل شستند، بعد از آن شست او را عمّه من حکيمه خاتون. پس از محمد بن علي (رض) که راوی این حديث

است پرسیدند از مادر صاحب الأمر — علیه السّلام — گفت: مادرش ملیکه بود که او را در بعضی از روزها سوسن، و در بعضی از آیام ریحانه می گفتند و صیقل^۱ و نرجس نیز از نام های او بود، سلام الله علیهما ورحمة الله وبرکاته.

۱ — چنانچه ملاحظه می شود در اصل حدیث صقیل است ولی در اینجا صیقل آمده است و درنجم ثاقب صیقل آورده و بعد از حدیث فرموده که: «و از این خبر وجه اختلاف در اسم آن معظّمه معلوم می شود و این که به هر پنج اسم نامیده می شد». در هر صورت در بعضی از احادیث صقیل هم وارد شده است.

(الحديث الثالث^۱)

و قال ابن بابويه (ره): حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ إِبرَاهِيمَ بْنِ إِسْحَاقَ الطَّالِقَانِي، قَالَ حَدَّثَنَا الْحَسَنُ بْنُ عَلِيٍّ بْنِ زَكَرِيَّا بِمَدِينَةِ السَّلَامِ، قَالَ حَدَّثَنَا أَبُو عَبْدِ اللَّهِ مُحَمَّدُ بْنُ خَلِيلَانَ، قَالَ حَدَّثَنَا أَبِي عَنْ أَبِيهِ عَنْ غِيَاثِ بْنِ أَسِيدٍ، قَالَ سَمِعْتُ مُحَمَّدَ بْنَ عَثْمَانَ الْعَمَرِيَّ قَدَّسَ اللَّهُ رُوحَهُ يَقُولُ: لَمَّا وُلِدَ الْخَلْفُ الْمَهْدِيُّ صَلَوَاتُ اللَّهِ عَلَيْهِ سَطَعَ نُورٌ مِنْ فَوْقِ رَأْسِهِ إِلَى السَّمَاءِ^۲، ثُمَّ سَقَطَ بِوَجْهِهِ سَاجِدًا لِرَبِّهِ عَزَّوَجَلَّ، ثُمَّ رَفَعَ رَأْسَهُ وَهُوَ يَقُولُ: شَهِدَ اللَّهُ أَنَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ وَالْمَلَائِكَةُ وَأُولَى الْعِلْمِ قَائِمًا بِالْقِسْطِ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ^۳. قَالَ: وَكَانَ مَوْلَدُهُ يَوْمَ الْجُمُعَةِ.

يعنى: حضرت صاحب الامر — عليه السلام — چون متولد شد تابش کرد از بالای سر مبارکش نوری که به عنان آسمان رسید، بعد از آن روی بر زمین گذاشت از روی سجده کردن پروردگار خود را عز شأنه، و آیه را که در حدیث مذکور شد در آن می خواند. محمد بن عثمان رضی الله عنه گفت که: مولد آن حضرت در روز جمعه بود.

۱ — کمال الدین ج ۲ ص ۴۳۳ ح ۱۳ و بحارج ۵۱ ص ۱۷ ح ۱۹

۲ — کمال الدین: إلى اعنان السماء

۳ — آل عمران ۱۸/ ودر کمال الدین قسمتی از آیه بعد از آن را یعنی «إِنَّ الدِّينَ عِنْدَ اللَّهِ الْإِسْلَامُ» را آورده است.

(الحديث الرابع)

قال الشيخ الصدوق أبو جعفر بن علي الحسين قدس سره: حدثنا محمد بن ماجيلويه^٢، وأحمد بن محمد بن يحيى العطار قالوا: حدثنا محمد بن يحيى، قال حدثنا الحسن بن عليّ التيشابوري، عن إبراهيم بن محمد بن عبد الله بن موسى بن جعفر بن محمد عليهم السلام، عن السياري قال: حدثني نسيم ومارية قالتا: لما سقط صاحب الزمان^٣ من بطن أمه، سقط جاثياً على ركبتيه، رافعاً سبابته^٤ إلى السماء، ثم عطس فقال: الحمد لله رب العالمين، وصلى الله على محمد وآله. زعمت الظلمة أن حجة الله داخضة، لو أذن لي^٥ في الكلام، لزال الشك. قال إبراهيم بن محمد بن عبد الله: وحدثني نسيم خادمة أبي محمد — عليه السلام — قالت: قال لي صاحب الزمان — عليه السلام، وقد دخلت بعد مولده بليلة، فعطست عنده فقال لي: برحمتك الله. قالت نسيم: ففرحت بذلك فقال لي — عليه السلام: ألا أبشرك في العطاس

١ — كمال الدين ج ٢ ص ٤٣٠ حديث ٥ وبحار ج ٥١ ص ٤ ح ٦ وإعلام الوری ص ٤٢٠

٢ — نام اصلی او محمد بن علی بن محمد بن ابی القاسم عبدالله یا عبیدالله است و جد او محمد بن ابی القاسم است و هر دو آنها در سلسله روایات از افراد ثقه هستند (جامع الرواة ج ٢ ص ٤٥٠)

٣ — كمال الدين: انه لما سقط صاحب الزمان — عليه السلام....

٤ — كمال الدين: رافعاً سبابته و ظاهراً ينطوّر صحيح تر است.

٥ — كمال الدين: لو اذن لنا...

فقلت: بلی. فقال: هو امان من الموت ثلثة ايام.

یعنی: ابراهیم بن محمد روایت کرده از سیاری که او گفت: خبر دادند مرا نسیم و ماریه و گفتند: که در آن وقت که حضرت صاحب الزمان — علیه السلام — از مادر به وجود آمد، به دو زانو در آمده، انگشتان سیبیه به جانب آسمان بلند کرد، و بعد از آن عطسه کرد، پس گفت: الحمد لله رب العالمین و صلی الله علی محمد و آله. گمان کردند ظالمان که حجّت خدا باطل و بر طرف خواهد شد، اگر خدا رخصت می داد مرا به سخن گفتن هر آینه شک زایل می شد. ابراهیم بن محمد بن عبدالله گفت: نسیم خادمه حضرت ابی محمد — علیه السلام — گفت که: بعد از متولد شدن حضرت صاحب الزمان علیه السلام بیکشب در آمد به حجره ای که آن حضرت در آن حجره بود، پس عطسه کردم، آن حضرت فرمود: یرحمک الله. نسیم گفت فرحناک و خوشحال شدم، آن حضرت فرمود که: آیا بشارت بدهم ترا در باب عطسه؟ گفتم: بلی. فرمود که: آن امان است از مرگ سه روز.

وابوعلی خیزرانی از جاریه عسکری — علیه السلام — روایت کرده است که چون حضرت قائم علیه السلام متولد شد، نوری دیدم از آن حضرت ساطع گردید و اطراف آسمان را روشن کرد، و مرغان سفید دیدم از آسمان بزمی می آمدند، و بال های خود را بر سر و رو و سایر بدن مبارک آن حضرت می مالیدند، و پرواز می کردند به سوی آسمان، چون این واقعه را به حضرت عسکری — علیه السلام — نقل کردیم حضرت خندید و فرمود: اینها ملائکه آسمانند، فرود آمده اند که تبرک بجویند به آن حضرت، و اینها یاوران او خواهند بود که وقتی که خروج کند. و در تتمه این حدیث در روایت دیگر از ابن بابویه مرویست که از طریف خادم روایت می کند^۲ که گفت: در آمدم به حجره ای که حضرت صاحب الزمان —

۱ — کمال الدین ص ۴۳۱ ح ۷ و بحارج ۵۱ ص ح ۱۰. قال أبوعلی: وسمعت هذه الجارية تذكر أنه لما ولد السيد — عليه السلام — رأته لها نوراً ساطعاً قد ظهر منه وبلغ أفق السماء، ورأيت طيوراً بيضاء تهبط من السماء وتمسح أجنحتها على رأسه ووجهه وسائر جسده، ثم تطير، فأخبرنا أبا محمد — عليه السلام — بذلك فضحك، ثم قال: تلك ملائكة نزلت للتبرك بهذا المولود وهي أنصارة إذا خرج.

۲ — کمال الدین ج ۲ ص ۴۴۱ ح ۱۲

و بهذه الإسناد، عن إبراهيم بن محمد العلوي قال: حدثني طريف أبو نصر قال: دخلت على صاحب الزمان — عليه السلام — فقال: علي بالصندل الأحمر فأتيت به، ثم قال: أتعرفني؟ قلت: نعم،

علیه السلام — در آن حجره در گهواره بود، آن حضرت فرمود که: صندل سرخ از برای من بیاور. بعد از آنکه صندل بردم. فرمود که: مرا می شناسی؟ گفتم: بلی، چون نشناسم؟ تو خواجه و مولای من و فرزند خواجه و مولای منی. فرمود که: ازین از تو نپرسیدم. گفتم: بیان فرمای که از چه چیز پرسیدی؟ فرمود که: من خاتم اوصیایم به برکت وجود من خدای تعالی دفع می کند بلا را از اهل من و شیعه من.

→
 فقال: من أنا؟ فقلت: أنت سيدي و ابن سيدي، فقال: ليس عن هذا سألتك، قال طريف: فقلت: جعلني الله فداك فبين لي قال: أنا خاتم الأوصياء، وبي يدفع الله عزوجل البلاء عن أهلي و شيعتي.

(الحديث الخامس) ١

قال الشيخ الجليل محمد بن الحسن الطوسي نورالله مرقده وفي رواية أخرى من جماعة من الشيوخ أن حكيمة حدثت بهذا الحديث أى حديث ولادة الصاحب - عليه السلام، وذكرت أنه كانت ليلة التصف من شعبان، وأن أمه نرجس، وسأقت الحديث إلى قولها: فإذا أنا بحس سيدي، وبصوت أبي محمد - عليه السلام - وهو يقول: يا عمتي هاتي إيني إليّ. فكشفت عن سيدي، فإذا هو ساجد متلقياً الأرض بمساجده وعلى ذراعه الأيمن، مكتوب «جاء الحق وزهق الباطل إنَّ الباطل كان

١ - غيبت شيخ ص ١٤٣

أقول: رأيت في بعض مؤلفات أصحابنا رواية هذه صورتها قال: حدثني هارون بن مسلم عن سعدان البصرى ومحمد بن أحمد البغدادي وأحمد بن إسحق وسهل بن زياد الآدمي وعبدالله بن جعفر عن عدة من المشايخ عن سيدنا أبي الحسن وأبي محمد عليهما السلام قالا إنَّ الله عزَّوجلَّ إذا أراد أن يخلق الامام انظر قطرة عن ماء الجنة من المزن فتسقط في ثمرة من ثمار الأرض فيأكلها الحجة في الزمان عليه السلام فإذا استقرت فيه فيمض له أربعون يوماً سمع الصوت فإذا اتت له يوماً أربعة أشهر وقد حمل كتب على عضده الأيمن «وتمت كلمة ربك صدقاً وعدلاً لا مبدل لكلماته وهو السميع العليم» فإذا ولد قام بأمرالله ورفع له عمود من نور في كلِّ مكان نظر فيه إلى الخلائق وأعمالهم وينزل أمرالله في ذلك العمود والعمود نصب عينه حيث تولى ونظر (منه عفى الله عنه) بحارج ٥١ ص ٢٤. [م]

زهوقاً»^١ فضممته إلى فوجدته حفر و غامنه^٢ فلففته في ثوب، وحملته إلى أبي محمد عليه السلام — و ذكر والحديث إلى قوله — أشهد أن لا إله إلا الله، وأشهد أن محمداً رسول الله، وأن علياً أمير المؤمنين حقاً لم يزل^٣، يعد السادة والأوصياء إلى أن بلغ إلى نفسه ودعا لأوليائه بالفرج على يديه ثم أحجم، وقالت: ثم رفع بيني وبين أبي محمد — عليه السلام — كالحجاب ولم أرسدي، فقلت لأبي محمد — عليه السلام: يا سيدي أين مولاي؟ فقال أخذه من هوأحق منك ومنا — ثم ذكر والحديث بتمامه، وزادوا فيه — فلما كان بعد أربعين يوماً دخلت على أبي محمد — عليه السلام — فإذا مولانا الصاحب — عليه السلام — يمشى في الدار، فلم أروجهما أحسن من وجهه، ولا لغة أفصح من لغته، فقال أبو محمد — عليه السلام: هذا المولود الكريم على الله عز وجل. فقلت سيدي أرى من أمره ما أرى، وله أربعون يوماً فبئس، وقال: يا عمتي أما علمت إنا معاشر الأئمة، ننشوا في اليوم ما ينشوا غيرنا في السنة؛ فقمتم وقبّلت رأسه، و انصرفت ثم عدت وتفقدته، فلم أره فقلت لأبي محمد — عليه السلام: ما فعل مولانا؟ فقال: يا عمّة استودعناه الذي استودعت أم موسى — عليه السلام. —

يعنى اينكه: شيخ طوسي نورالله مرقده، و در روايت ديگر از جماعتي از شيوخ روايت کرده اند اينكه: حكيمة خير داد ولادت حضرت صاحب — عليه السلام — را، و ذكر نمود اينكه ولادت آن حضرت در شب پانزدهم از ماه شعبان واقع گرديده است، و مادر آن حضرت نرجس خاتون بود، و ذكر كرد احوالات ولادت آن حضرت را تا به اين قول: پس ناگاه من ديدم سيد و آقاي خود را و ندا فرمود حضرت امام حسن — عليه السلام — كه: اي عمه بياور فرزند مرا نزد من. پس جوياي مولاي خود گرديدم، پس او در سجده بود و سجده فرموده بود بهفت موضع سجده، و بر ذراع مبارکش به قلم قدرت نوشته بود: «جاء الحق و زهق

١ — إسرائ / ٨١

٢ — غيبت شيخ: مفروغاً،

٣ — غيبت شيخ: ثم لم يزل

في بحار الانوار: اقول: و عين الشيخ في المصباحين و السيد ابن طاوس (ره) في كتاب الاقبال و ساير مؤلفي كتب الدعوات ولادته عليه السلام في النصف من شعبان و قال في فصول المهمة ولد عليه السلام بسر من رأى ليلة النصف من شعبان سنة خمس و خمسين و ماتين نقل من خط الشهيد رحمة الله عليه عن الصادق عليه السلام قال: ان الليلية التي يولد فيها القائم عليه السلام لا يولد فيها مولود الا كان مؤمن و ان ولد في الارض الشرك نقله الى الايمان ببركة الامام عليه السلام (منه غفرالله ذنوبه) (بحارج ٥١ ص ٢٨)

الباطل إن الباطل کان زهوقاً» پس برداشتم و بر سینه خود چسبانیدم، پس پیچیدم مولای خود را در جامه و، و بردم به نزد پدرش — علیه السّلام و بیان کرد احوالات آن حضرت را تا باین قول که — آن حضرت فرمود که: شهادت می دهم به وحدانیت خدایتعالی و به رسالت پیغمبر آخر الزّمان، و اینکه علی بن ابی طالب امیرالمؤمنین است، و تعداد کرد ائمه طاهرین را و اوصیاء پیغمبر، تا اینکه رسید به خود آن جناب و دعاء نمود از برای اولیاء و دوستان خود فرج را، به دو دست خود، پس بالا رفت میان من و میان امام حسن — علیه السّلام — مثل حجاب، پس من مولای خود را ندیدم. پس گفتم به امام حسن: ای آقای من کجاست مولای من؟ پس فرمود: گرفت او را کسی که او سزاوارتر است از تو و از من. و ذکر کرد حدیث را بتمامه و زیاد کردند در آن آنکه حکیمه خاتون گفت که: بعد از چهل روز از ولادت آن حضرت بنزد امام حسن — علیه السّلام — رفتم، مولای خود حضرت صاحب الامر علیه السلام را دیدم که در آن خانه سیر می فرمود، و ندیده بودم روئی نیکوتر از روی او، و زبانی فصیح تر از زبان او، جناب امام حسن — علیه السّلام — فرمود که: این مولودی است گرامی نزد حق تعالی. از روی تعجب گفتم: ای خواجه و مولای من می بینم از امر او آنچه می بینم. یعنی: عجب حالتی مشاهده می کنم در چهل روزگی مشی می نماید، و بزبان فصیح تکلم می نماید. آن حضرت تبسم نمود و فرمود: ای عمه که ما معاشر امانان نمو می کنیم و می بالیم در یکروز، آن مقدار که غیر ما در سالی می بالند. پس برخاستم و سر مبارک او را بوسیدم و برگشتم. بعد از آن معاودت به آن منزل نمودم و تفحص حضرت صاحب — علیه السلام — کردم، او را ندیدم. از امام — علیه السلام — پرسیدم که مولای ما کجاست که او را نمی بینم؟ فرمود ای عمه: بودیعت دادم او را به آنکسی که مادر موسی بودیعت داد موسی را باو. و در روایت دیگر وارد شده است^۱ که: حضرت امام حسن — علیه السّلام — به روح القدس که به صورت مرغی مرئی شده بود امر کرد تا آن حضرت را برداشته برد، و باقی ملایک که به صورت مرغان نزول کرده بودند از پی رفتند، و نرجس خاتون گریست، و امام — علیه السلام — او را تسلّی داده فرمود: اسکتی فإنّ الرّضاع

يَحْرِمُ عَلَيْهِ إِلَّا مِنْ ثَدْيِيكَ^۱، وَيَعَادُ إِلَيْكَ كَمَا رَدَّ مُوسَى عَلَيْهِ السَّلَامُ إِلَى أُمِّهِ، وَذَلِكَ قَوْلُ اللَّهِ عَزَّوَجَلَّ: «فَرَدَدْنَاهُ إِلَى أُمِّهِ كَيْ تَقَرَّ عَيْنُهَا وَلَا تَحْزَنَ»^۲. يَعْنِي: خَامُوشِ بَاشِ كِه شِيرِ خُورْدَنِ حَرَامِ اسْتِ بَرِ اَوْ، إِلَّا اَزِ دُوپَسْتَانِ تُو وَ زُودِ بَاشَدِ كِه اَوْ رَا بِنَزْدِ تُو بَازِ اَوْرَنْدِ، چنانکه موسی — علیه السَّلَام — رَا بِمَادِرِ مُوسَى رَدِ کَرْدَنْدِ، وَ خُدَايِ تَعَالَى اَزِ اَنِ خَبِرِ دَادِهِ وَ فَرَمُودِه: «فَرَدَدْنَاهُ اِلَى اُمِّهِ كَيْ تَقَرَّ عَيْنُهَا وَلَا تَحْزَنَ»

(الحديث السادس^۱)

قال الشيخ الصدوق أبو جعفر بن بابويه (ره): حدثنا محمد بن عليّ ما جيلويه (رض) قال: حدثنا محمد بن يحيى العطار، قال: حدثني إسحاق بن روح البصري،^۲ عن أبي جعفر العمري قال: لما ولد السيد - عليه السلام - قال أبو محمد صلوات الله عليه: ابعثوا إليّ بأبي عمرو فبعث إليه فقال له اشتر عشرة آلاف رطل خبزاً و عشرة آلاف رطل لحماً و فرقه: قال: أحسبه قال: علي بنى هاشم و عقق عنه بكذا و كذا شاة. يعني: أبو جعفر گفت که چون متولد شد حضرت سید یعنی صاحب الزمان - عليه السلام - امام حسن - عليه السلام - فرمود که: ابو عمرو را بنزد من بفرستید. چون ابو عمرو حاضر شد آن حضرت فرمود: که ده هزار رطل نان و ده هزار رطل گوشت خریداری نمای و پراکنده کن آنرا، و دیگر عقیقه کن از برای او بچنین و چنین گوسفند.

۱ - کمال الدین ج ۲ ص ۴۳۰ ح ۶ و بحارج ۵۱ ص ۵ ح ۹

۲ - کمال الدین: اسحاق بن ریح البصری

(الحديث السابع^١)

قال الفضل بن شاذان: حدّثنا إبراهيم بن محمّد بن فارس النيشابوري، قال: لما همّ الوالي عمرو بن عوف بقتلى وهو رجل شديد النصب، وكان مولعاً بقتل الشيعة، فأخبرت بذلك، وغلب علىّ خوف عظيم. فودعت أهلي وأحبائي، وتوجّهت الى دار ابي محمد — عليه السلام — لا ودّعه و كنت اردت الهرب، فلما دخلتُ عليه رأيت غلاماً جالساً في جنبه، وكان وجهه مضيئاً كالقمر ليلة البدر، فتحيّرت من نوره وضيائه وكاد أن انسى ما كنت فيه من الخوف والهرب فقال: يا ابراهيم لا تهرب. فإنّ الله تبارك وتعالى سيكفيك شره فازداد تحيّرّي، فقلت لابى محمّد — عليه السلام: يا سيدى جعلنى الله فداك من هو؟ وقد أخبرنى عمّا كان فى

١ — اثبات الهداة ج ٧ ص ٣٥٦ فصل ٧ ح ١٣٦

قال ابن ابي الحديد فى شرح نهج البلاغه — فان قيل من هذا الرجل الموعود وقيل اما الامامية فيزعمون انه امامهم الثانى عشر وانه ابن امة اسمها نرجس واما اصحابنا فيزعمون انه فاطمى يولد كما فى مستقبل الزمان لام ولد وليس بموجود الان فان قيل فمن يكون من بنى امية فى ذلك الوقت موجود حتى يقول عليه السلام فى امرهم ما قال من انتقام هذا الرجل منهم قيل لها الامامية فيقولون بالرجعة ويزعمون انه سيعاد قوم باعياهم من بنى امية وغيرهم اذا ظهر امامهم المنتظر وانه يقطع ايدى اقوام وارجلهم و يسمل عيون بعضهم ويصل قوما آخرين وينتقم من اعداء آل محمد عليهم السلام المتقدمين والمتاخرين واما اصحابنا فيزعمون انه سيخلف الله تعالى فى آخر الزمان رجلا من ولد فاطمة عليهما السلام ليس

ضمیری. فقال: هو ابني و خلیفتی من بعدی، وهو الّذی یغیب غیبة طویلة، و یظهر بعد امتلاء الارض جوراً و ظلماً فیملها عدلاً و قسطاً. فسألته عن اسمه قال: هو سمي رسول الله صلى الله عليه و آله و کنیته، و لا یحلّ لأحد أن یسمیه باسمه او یکنیته بکنیته، إلى أن یظهر الله دولته و سلطنته، فاکتم یا ابراهیم ما رأیت و سمعت متاً الیوم إلا عن اهله. فصلیت علیهما و آبائهما و خرجت مستظهماً بفضل الله تعالی، و اتقاً بما سمعته من الصاحب — علیه السلام فبشّرني علی بن فارس بأن المعتمد قد أرسل أبا احمد اخاه و امره بقتل عمرو بن عوف، فاخذه ابواحمد فی ذلك الیوم و قطعه عضواً عضواً و الحمد لله رب العالمین.

یعنی: ابراهیم بن احمد نیشابوری گفت که: چون عمرو بن عوف والی همت بست به کشتن من، و او مردی بود که میل تمام داشت به قتل شیعیان، پس خبر یافتم و خوفی عظیم بر من غالب شد، و اهل و عیال و دوستان خود را وداع کردم، و توجه نمودم به خانه حضرت امام حسن — علیه السلام — وداع کنم، و اراده داشتم که فرار کنم. پس چون به آن خانه در آمدم پسری دیدم در پهلوئی آن حضرت نشسته بود که رویش چون ماه شب چهارده بود، از نور و ضیای آنحضرت حیران شدم به مرتبه ای که نزدیک بود که آنچه در خاطر داشتم و در آن بودم از ترس و فکر گریختن فراموش کنم، با من گفت که: «ای ابراهیم حاجت به گریختن نیست، زود باشد که خدای تعالی شر او را از تو کفایت کند.»

حیرتم زیاده شد؛ بامام حسن — علیه السلام — گفتم که: فدای تو گرداند مرا خدای تعالی، کیست این پسر که از مافی الضمیر من مرا خبر می دهد. آن حضرت فرمود که:

او فرزند منست، و خلیفه من است بعد از من، و اوست آن کسی که غایب می شود غایب شدنی دراز، و بعد از پر شدن زمین از جور و ظلم ظاهر شود، و پر کند زمین را از عدل و داد. پس از آن حضرت از نام آن سرور پرسیدم، فرمود

→ موجودا الان و ینتقم و انه یملأ الارض عدلاً كما ملئت جوراً و ظلماً من الظالمین و ینکل بهم اشد النکال و انه لام ولد كما قدورد فی هذا الاثر و فی غیره من الاثار و ان اسمه کاسم رسول الله صلى الله عليه و آله و انه یظهر بعد من یستولی علی کثیر من الاسلام تلک من اعقاب بنی امیة و هو السفیانی الموعود به فی الصحیح من ولد ابی سفیان بن حرب بن امیة و ان الأمام الفاطمی یقتله و أشیاعه من بنی أمیة و غیرهم و حیثذ ینزل المسیح علیه السلام من السماء و تبدوا الشراط الساعة و تظهر دابة الارض و یبطل تکلیف و یتحقق قیام الاجساد عند نفض الصور كما نطق به الکتاب (انتهی منه) [م]

که: همانام و هم کنیت پیغمبر است، و حلال نیست کسی را که او را به نام و به کنیت ذکر کند، تا زمانی که ظاهر سازد خدایتعالی دولت و سلطنت او را،^۱ پس پنهان دار ای ابراهیم آنچه دیدی و آنچه شنیدی از ما امروز، الا از اهلسن. پس برایشان و آبای گرام ایشان صلوات فرستادم، و بیرون آمدم در حالتی که مستظهر به فضل خدای تعالی بودم، و وثوقی و اعتماد بود مرا بر آنچه شنیدم از حضرت صاحب الزمان علیه السلام. پس بشارت داد مرا علی بن فارس که مُعتمد خلیفه عباسی برادر خود ابو احمد را فرستاد به قتل عمرو بن عوف، تا او را گرفته، بند از بند او جدا کرد. و الحمد لله رب العالمین

۱ - موضوع حرمت تسمیه حضرت ولی عصر علیه السلام از دیرباز، مورد بحث متکلمین و اصحاب حدیث، بوده است و بر سر حرمت و حلیت آن بحث زیادی شده، و حتی بعضی از علماء کتب مستقل در این باب نوشته اند هم چون شرعاً التسمیه مرحوم محقق داماد، و کشف التعمیه شیخ حر عاملی، که نسخه ای از آن در کتابخانه دانشگاه موجود است و تحریم التسمیه از شیخ سلیمان ماحوزی، و فلک المشحون از سید باقر قزوینی. احادیثی که دال بر حرمت آن است ظاهراً بیش از ۱۵ می باشد، چنانچه محدث نوری در نجم ثاقب ص ۶۰ سیزده حدیث و در بحار نیز همین اندازه و در کتب دیگر چون الزام الناصب و کافی و... به تعداد کمتر نقل شده است، و لیکن روایاتی که در آنها تصریح به اسم اشاره و یا خود اسم شده است نیز قابل توجه است، اما این موضوع ذهن متجددین از نویسندگان و بعضی علماء ما را متوجه این کرده که حرمت تنها در غیبت صغری بوده است، ولی اغلب علماء از محدثین ما بخصوص در گذشته حرمت آن را تا زمان ظهور دانسته اند، و استدلال قائلین بجواز هم همین بوده که در بعضی روایات صریحاً نام برده شده چنانچه علی بن عیسی اربلی صاحب کشف الغمه از سخن شیخ طبرسی و شیخ مفید تعجب کرده و می گوید که:

عجب است که این دو شیخ گفته اند که ذکر اسم و کنیه جایز نیست و از طرفی می گویند که اسم او اسم پیغمبر صلی الله علیه و آله است و ایشان گمان می کنند که ذکر اسم و کنیه نکرده اند. اما محدث نوری رحمه الله در نجم الثاقب در پاسخ این کلام گفته: از تعجب علی بن عیسی باید تعجب کرد که میان تلفظ به اسم و کنیه که حکم به حرمت فرمودند و اشاره به اسم و کنیه فرق نگذاشته.

و علامه مجلسی رحمه الله در مورد این بحث می گوید که: احوط ترک آن بطور مطلق است، و محدث نوری فرموده که سید نعمه الله جزائری در شرح عیون الاخبار قول به حرمت را نسبت به اکثر علماء دانسته. از طرفی لازم به تذکر است که این بحث هیچ مورد اختلاف نبوده، و همه قائل به حرمت بودند تا زمانی که در عصر شیخ بهائی بین فلاسفه و علماء نظری این بحث مورد تشکیک قرار گرفت.

(الحديث الثامن^١)

قال الصدوق عليه الرحمة: حدثنا علي ابن عبدالله الوراق قال: حدثنا سعد بن عبدالله عن أحمد بن إسحق بن سعد الأشعري قال: دخلت على أبي محمد الحسن بن عليّ عليهما السّلام وأنا أريد أن أسأله عن الخلف من بعده، فقال لي مبتدئاً: يا أحمد بن إسحق إنّ الله تبارك وتعالى لم يخلّ الأرض منذ خلق آدم — عليه السّلام — ولا يخلّيها إلى أن تقوم الساعة من حجّة الله على خلقه، به يدفع البلاء من أهل الأرض، وبه ينزل الغيث، وبه يخرج بركات الأرض.

قال: فقلت له: يا بن رسول الله، فمن الخليفة والإمام بعدك؟ فنهض — عليه السّلام — مسرعاً فدخل البيت، ثمّ خرج وعلي عاتقه غلامٌ كان وجهه القمر ليلة البدر من أبناء ثلاث سنين، فقال: يا أحمد بن إسحق لولا كرامتك على الله عزّوجلّ وعلى حججه ما عرضت عليك إبني هذا، أنّه سمى رسول الله صلى الله عليه وآله وكنيته، الذي يملأ الأرض قسطاً وعدلاً، كما ملئت جوراً وظلماً. يا أحمد بن إسحق مثله في هذه الأمة كمثل الخضر — عليه السلام، ومثله مثل ذى القرنين، والله ليغيبنّ غيبة لا ينجو من الهلكة فيها إلّا من ثبته الله عزّوجلّ على القول بإمامته، ووفقه للدّعاء بتعجيل فرجه.

قال أحمد بن إسحق قلت: يا مولاي هل من علامة تطمئن إليها قلبي؟ فنطق الغلام — عليه السلام — بلسان عربي فصيح فقال:
 أنا بقية الله في أرضه، المنتقم من أعدائه، فلا تطلب أثراً بعد عين يا أحمد بن إسحق.

فخرجت فرحاً مسروراً فلما كان من الغد عدت إليه فقلت: يا بن رسول الله لقد عظم سروري بما مننت عليّ فما السنة الجارية فيه من الخضرو ذى القرنين؟ فقال طول الغيبة يا أحمد، فقلت له: يا بن رسول الله وإن غيبته لتطول؟ قال: إي وربّي حتى يرجع عن هذا الأمر أكثر القائلين به، فلا يبقى إلا من أخذ الله عهده بولايتنا، وكتب في قلبه الإيمان وأيده بروح منه. يا أحمد بن إسحق هذه أمر من الله جلّت عظمتها، و سرّ من سرّ الله، و غيب من غيب الله، فخذ ما آتيتك، واكتمه وكن من الشاكرين تكن معنا في عليين!

يعنى: أحمد بن إسحق بن سعد أشعري گفت که: به مجلس حضرت امام حسن عسکری — عليه السلام — در آمدم و می خواستم پیرسم از آن حضرت که بعد از او کیست. آن حضرت به معجزه ابتداء نمود به جواب سؤالی که مرا در خاطر بود، و فرمود که:

ای احمد بن إسحق بدرستی که حضرت الله تبارک و تعالی زمین را خالی نگذاشته از حجّتی، که خدایراست بر خلق از آن زمان که آدم صفی — علیه السلام — را آفریده، و خالی نخواهد گذاشت تا قیام قیامت، به برکت وجود او، خدایتعالی دفع می کند بلا را از اهل زمین، و باران می فرستد به سبب ذات شریف او، و همچنین بمیمنت ذات اقدس او حضرت حقتعالی بیرون می آورد برکات زمین را.

احمد ابن إسحق گفت گفتم: ای فرزند رسول خدا خلیفه و امام کیست بعد از تو؟ آن حضرت به تعجیل در آمد به حجره، و بعد از آن بیرون آمد، پسری را در آغوش گرفته که رویش چون ماه شب چهارده بود، و از آبای ثلث سنین^۳ می نمود. پس حضرت امام حسن — علیه السلام — فرمود که:

ای احمد ابن إسحق اگر باعث کرامت تو نبود نزد حقتعالی و حجت های

۱ — کمال الدین: معنا غداً

۲ — این حدیث را در کمال الدین با اندک تفاوتی نقل کرده است

۳ — یعنی کودک سه ساله

او، من این فرزند خود را بتونمی نمودم، بدرستی که او همانم و هم کنیت رسول خدا — صلی الله علیه و آله — و اوست آنکسی که پر خواهد کرد زمین را از عدل و داد، آنچنانکه پر شده باشد از جور و ظلم.

ای أحمد بن إسحق مثل او در این امت مانند مثل حضرت خضر — علیه السلام — است، و همچو مثل ذی القرنین است به خدا قسم که هرآینه البته البته^۱ غایب خواهد شد، غایب شدنی که رستگاری نیابد از هلاک شدن مگر کسی که خدای تعالی ثابت دارد او را به قائل بودن بیامامت او، و توفیق دهد خداوند عالمیان آنکس را بدعا کردن، و تعجیل فرج او را از حق تعالی درخواستن.

أحمد ابن إسحق گفت: گفتم: ای مولای من آیا علامتی و نشانی هست که به آن دلم آرام گیرد. در آن زمان حضرت خاتم الاوصیاء — علیه السلام — به سخن درآمده بزبان عربی فصیح فرمود که:

منم بقیه الله در زمین و إنتقام کشنده از دشمنان حضرت رب العالمین پس مطلب اثر و نشان بعد از معاینه و روبرو دیدن.

أحمد بن اسحق گفت: بیرون آمدم شادمان و فرحناک و روز دیگر به خدمت آن حضرت رفتم، و گفتم: ای فرزند رسول خدا عظیم شد خوشحالی و شادمانی من به سبب آنچه منت گذاشتی بر من به آن، یعنی به نمودن حضرت صاحب الزمان، پس بیان فرمای که سنتی که جاریست در آن حضرت از خضر و ذی القرنین چیست؟ امام — علیه السلام — فرمود که: آن سنت جاریه درازی غایب بودن است ای أحمد. پس گفتم که: ای فرزند رسول خدا غایب بودن او به طول خواهد کشید؟ آن حضرت فرمود که: بلی به خدا قسم تا به مرتبه ای که برگردند از این امر بیشتر قائلین به این امر، و باقی نماند بر این امر الا آنکسی که فرا گرفته است خدا عهد از او به دوستی ما، و نوشته است در دل او ایمان، و تأیید نموده است او را به روحی از جانب خود، ای أحمد، این امری است از جانب خدا — جلّت عظمته — و سرّیست از سر خدا، و غیبست از غیب خدا، پس بگیر آن چیزی را که آوردم از برای تو و پنهان دار آن را، و از شکرکنندگان باش، تا فردای قیامت با ما باشی در اعلی مرتبه از مراتب بهشت. اللهم ارزقنا جوار أصفیائک الظاهرین.

۱ — در اصل عربی: لیغیبن است که مضمن دو تأکید است (یکی «ل» و دیگری «ن» مشدّد) و شاید به این جهت مؤلف محترم دو البته را پشت هم آورده.

(الحديث التاسع)

قال ابن بابويه في كتاب كمال الدين حدثنا أحمد بن زياد بن جعفر الهمداني (رض) قال حدثنا علي بن إبراهيم بن هاشم عن أبيه عن صالح بن السندی عن يونس بن عبد الرحمن قال دخلت على موسى بن جعفر عليهما السلام فقلت له: يا بن رسول الله أنت القائم بالحق؟ قال: انا القائم بالحق، لكن القائم الذي يطهر الأرض من أعداء الله عز وجل ويملاها عدلاً كما ملئت جوراً وظلماً هو الخامس من ولدي له غيبة بطول أمدها خوفاً على نفسه يرتد فيها قوم ويثبت فيها آخرون ثم قال عليه السلام طوبى لشيعتنا المتمسكين بحبلنا في غيبة قائمنا الثابتين على مولاتنا والبرائة من أعدائنا أولئك منا ونحن منهم قد رضوانا أئمة ورضينا بهم شيعة فطوبى لهم ثم طوبى لهم والله إنهم معنا في درجتنا يوم القيمة»

يعنى: يونس بن عبد الرحمن گفت كه: داخل شدم به مجلس حضرت امام موسى بن جعفر-عليهما السلام- پس گفتم كه اى فرزند رسول خدا صلى الله عليه وآله ، توئى قائم و پىاى دارنده امر امامت به حق؟ فرمود كه: منم قائم به حق وليكن آن قائم كه پاى خواهد كرد زمين را از دشمنان خداى عزوجل و پرخواهد كرد زمين را از عدل، همچنانكه پر شده باشد از جور و ظلم، او پنجمين است از اولاد من؛ مر

او راست غایب بودنی که دراز شود مدت آن، از روی ترس داشتن بر خود. مرتد شوند در آن غایب بودن قومی، و ثابت باشند بر دین و مذهب حق دیگران. بعد از آن آن حضرت فرمود که خوش باد مر شیعیان ما را آنان که چنگ زنده اند به کمند متابعت ما در زمان غایب بودن قائم ما. آنان که ثابت اند بر موالات و دوستی و بر بیزاری از دشمنان ما؛ ایشان از مایند و ما از ایشانیم. بتحقیق که ایشان راضی شده اند به ما در حال امام بودن، و راضی شده ایم ما به ایشان در حال شیعه بودن. پس خوش باد ایشان را و دیگر باره خوش باد ایشان را. به خدا قسم که ایشان با مایند در روز قیامت در درجه ما. والسلام علی من اتبع الهدی

(الحديث العاشر^١)

قال أبو محمد بن شاذان عليه الرّحمة: حدّثنا أبو عبد الله ابن الحسين بن سعد الكاتب (رض)، قال أبو محمد — عليه السلام: قد وضع بنو أمية وبنو العباس سيوفهم علينا لعلتين: احدهما أنّهم كانوا يعلمون ليس لهم في الخلافة حقّ، فيخافون من ادعائنا اياها وتستقرّ في مركزها، وثانيهما أنّهم قد وقفوا من الاخبار المتواترة على أنّ زوال ملك الجبابة والظلمة على يد القائم متّ، و كانوا لا يشكون أنّهم من الجبابة والظلمة، فسعوا في قتل أهل بيت رسول الله صلى الله عليه وآله وإبادة أنسله طمعاً منهم، في الوصول اليّ منع تولّد القائم — عليه السلام — او قتله، فأبى الله أن يكشف أمره ليوّاحد منهم إلّا يتمّ نوره ولوكره المشركون.

يعنى: حسين بن سعد كاتب كفت كه: حضرت إمام حسن بن علي عسكري — عليهما السلام — فرمود كه: بنى اميه و بنى عباس شمشيرهاى خود را بر ما گذاشتند به دو سبب: يكي آنكه مى دانستند كه ايشان را در خلافت حقى نيست، و مى ترسيدند از آنكه ما دعواى خلافت كنيم، و خلافت در جاي خود قرار گيرد. دويم آنكه از اخبار متواتره واقف شده بودند كه زوال ملك جباران و

١ — اثبات الهداة ج ٧ ص ١٣٩ ح ٦٨٥ و كفاية المهتدى حديث ٣٤

٢ — اثبات الهداة: إيابة

ظالمان بر دست قائم ما خواهد بود، و شگ نداشتند در آنکه ایشان از جباران و ظالمانند، پس کوشش کردند در کشتن اهل بیت رسول خدا — صلی الله علیه و آله — و نیست و نابود گردانیدن نسل آن حضرت از روی طمعی که ایشان را به وصول به منع تولد حضرت قائم — علیه السلام — یا کشتن آن حضرت (یعنی مبالغه در کشتن اهل بیت رسول خدا صلی الله علیه و آله می نمودند، به امید آنکه شاید آن حضرت به وجود نیاید، یا اگر به وجود آمده باشد کشته شود، تا مُلک و پادشاهی از دست ایشان بدر نرود) پس ایا نمود خدای تعالی که کشف امر آن حضرت نماید از برای یکی از آن ظالمان، الا آنکه تمام می گرداند حق تعالی نور خود را، و اگر چه خوش نمی دارند مشرکان.

و مؤید این حدیث است آنچه شیخ طوسی و شیخ طبرسی و شیخ راوندی و جمع کثیری از غیر ایشان نقل کرده از رشیق مادرانی که خلاصه مضمونش بر وجهی که بعضی نقل کرده اند اینست که:

رشیق گفت: معتضد خلیفه مرا أمر کرد با دو نفر دیگر، که هر یک بر اسبی سوار شویم و زود به سامره برویم، و غافلاً به خانه حسن بن علی رویم و

۱ - غیبت شیخ ص ۱۴۹ و بحار ج ۵۲ ص ۵۱ حدیث ۳۶ (نقل ما از غیبت شیخ است)

وحدث عن رشیق صاحب المادری قال بعث الینا المعتضد و نحن ثلاثة نفر فأمرنا ان یركب کل واحد منا فرسا و نجنب آخر و نخرج مخفین لایکون معنا قلیل ولا کثیر الا علی السرج مصلی و قال لنا: الحقوا بسامرة و وصف لنا محلة و داراً و قال: إذا اتیموها تجدون علی الباب خادماً اسود فاکبسوا الدار و من رأیتم فیها فاتونی برأسه فوافینا سامرة فوجدنا الأمر کما وصفه و فی الدهلیز خادم اسود و فی ینه تكة ینسجها فسألناه عن الدار و من فیها فقال: صاحبها، فوالله ما التفت الینا و قل اکثرائه بنا، فکبنا الدار کما أمرنا فوجدنا داراً سریة و مقابل الدار ستر ما نظرت قط الی أنبل منه، کأن الایدی رفعت عنه فی ذلک الوقت، ولم یکن فی الدار احد فرقعنا الستر فاذا بیت کبیر کأن بحراً فی ماء. و فی أقصى البیت حصیر قد علمنا انه علی الماء، و فوفه رجل من أحسن الناس هیئة قائم یصلی فلم یلتفت الینا و لا الی شیء من أسبابنا، فسبق أحمد بن عبدالله لیتخطی البیت ففرق فی الماء و ما زال یضطرب حتی مددت یدی الیه فخلصته و أخرجه و غشي علیه و بقی ساعة و عاد صاحبی الثانی الی فعل ذلک الفعل فثاله مثل ذلک، و بقیة مبهوتا فقلت لصاحب البیت: المَعذرة الی الله و الیک فوالله ما علمت کیف الخبر و لا الی من أجبیء و انا تائب الی الله، فما التفت الی شیء مما قلنا، و ما انفتل عما کان فیها لنا ذلک و انصرفنا عنه، و قد کان المعتضد ینتظرنا و قد تقدم الی الحجاب إذا و افیناه ان ندخل علیه فی أي وقت کان، فوافیناه فی بعض اللیل فادخلنا عیه فسألنا عن الخبر فحکینا له مارأینا. فقال و یحکم لقیکم أحد قبلی و جرى منکم الی أحد سبب او قول؟ قلنا: لا فقال: انا نفی من جدی، و حلف بأشد ایمان له أنه رجل إن بلغه هذا الخبر لیضربن أعناقنا فما جسرنا أن نحدث به إلا بعد موتہ

هر که را در آن خانه بیاییم سرش به نزد خلیفه حاضر سازیم، و ما به تعجیل تمام رفتیم و در و بام را فرو گرفتیم و در آن خانه کسی را نیافتیم، و پرده‌ای دیدیم بر دری آویخته، پرده را برداشته داخل آن حجره شدیم و آن حجره بود پر عرض و طول و پر از آب، چنانکه گویا دریائست ذخار در آن حجره، و حصیری بر روی آب پهن کرده بودند و شخصی در کمال جمال بر روی آن حصیر در نماز بود، و به ما مطلقاً التفات نفرمود. یکی از آن دو رفیق من که او را أحمد بن عبدالله می‌گفتند پا در آب گذاشت که خود را باو برساند در آب غرق گردید، و اضطراب بیحد به ظهور رسانید، پس دست او گرفته از آبش بیرون کشیدیم، ساعتی بیهوش بود، رفیق دیگر، مغرور به آنکه شناور است، در آن آب در آمد، به هلاکت مشرف شده بود که بیرونش آوردیم، آنگاه من فریاد برآوردم که: معذرت از خدا و از شما می‌خواهم، به خدا قسم که من بیخبر بودم، و چون بر کیفیت حال مطلع شدم به خدا بازگشت نمودم، و از آنچه در خاطر داشتم نادم و پشیمانم. التفات بما مطلقاً نکرد. پس بنزد معتضد باز گشته آن واقعه را بر او عرض کردیم. پس معتضد سفارش نمود که: این قضیه را پنهان دارید و الاً به خدا قسم که شما را زنده نمی‌گذارم، و تا او در حیات بود، ما از ترس کشته شدن این را می‌نهفتیم، و به کسی حرفی از آن نمی‌گفتیم و چون او در گذشت این حکایت از ما ظاهر گشت. الحمد لله الذی یصون حجتہ من شر الأعداء، و السلام علی من اتبع الهدی.

و در سابق مذکور شد که ولادت شریف حضرت مهدی در سال دو یست و پنجاه و پنجم هجرت واقع شد، و وفات حضرت امام حسن عسکری — علیه السلام — بنا بر مشهور در سال دو یست و شصت از هجرت بود، و آن حضرت پنجسال از سن شریف ایشان گذشته بود که بنابراین وقت امامت، ایشان پنجساله بودند، و مع ذلک معجزات و غرائب حالات از آنحضرت بظهور می‌آمدا، و آن حضرت را دو غیبت بود، یکی صغری و یکی کبری، و در غیبت صغری جمعی از سفراء و نواب آن حضرت عرایض و مسائل مردم را به آن جناب می‌رسانیدند^۱، و جواب به خط

۱- بیشتر این معجزات را مرحوم مجلسی در باب بیستم بحار الانوار ج ۵۱، و محدث نوری در نجم ثاقب باب ششم، و شیخ طوسی در غیبت خود (ص ۱۷۰) و سید هاشم توبلی بحرانی در مدینه المعاجز باب آخر کتاب و راوندی در خرائج و جرائع و صدوق در کمال الدین باب ۴۳، و شیخ حرّ در اثبات الهداة باب ۳۳ و دیگر کتبی که مجال ذکر آنها نیست.

۲- شیخ طوسی در کتاب غیبت ص ۲۱۴ و ۲۵۷ بعضی از این سفراء را از نائبان خاص تا اشخاص موثقی که با نواب

شریف آنحضرت می آوردند، و خمس و نذرها را که شیعیان می بردند، ایشان می گرفتند و به خدمت عرض می کردند، و حضرت می فرمود که به سادات و فقرای شیعیان برسانند، و جمع کثیر موظف بودند هر ساله، و معجزات بسیار از سفراء ظاهر می شد^۱ که مردم یقین داشتند که ایشان از جانب آن حضرت منصوبند، چنانچه مقدار مال را می گفتند، و نام کسی که مال را فرستاده بود می گفتند، و آنچه برایشان در راه واقع شده بود خبر می دادند، و مرگ و بیماری و سایر احوال آینده ایشان را می گفتند، و به همان نحو واقع می شد^۲. و در این غیبت صغری جماعت بسیار از غیر سفراء به خدمت آن حضرت می رسیدند، و مدت این غیبت تقریباً هشتاد و چهار سال بود، و سفراء بسیار بودند، اما سفرای معروف که مستمراً شیعیان ایشان را می شناختند و به ایشان رجوع می کردند، چهار نفر بودند:

اول ایشان عثمان بن سعید اُسدی بود و از صحابه امام علی نقی و امام حسن عسکری — علیهما السلام — بود و این دو امام تعدیل او فرموده بودند^۳، و به شیعیان فرموده بودند که آنچه او می گوید حق است و از جانب ما می گوید، و بعد از وفات آن، ابوجعفر محمد بن عثمان قائم مقام او گردید، به نصّ حضرت امام حسن عسکری و بنصّ امام علی نقی؛ و حضرت صاحب — علیهم السلام — بعد از وفات عثمان نامه نوشتند که^۴:

انا لله و انا اليه راجعون، تسلیم می کنیم امر خدا را و راضی شده ایم بقضای او. پدر تو با سعادت زندگانی کرد و مرد حمید و پسندیده، پس خدا رحمت کند او را، و ملحق گرداند او را به اولیاء و موالی او، زیرا که پیوسته إهتمام کننده بود در امر ایشان، و سعی کننده بود در آنچه موجب قرب او بود به



ارتباط داشتند و به افتخار آنها توقع صادر میشده (مثل ابی الحسن محمد بن جعفر اُسدی) ذکر نموده

۱ — این معجزات را در باب معجزات ولی عصر علیه السلام نگاه کنید و نیز در باب ذکر نالیان خاص حضرت.

۲ — رجوع شود به بحار ج ۵۱ ص ۲۹۳ باب مآظهر من معجزاته و اثبات الهداة ج ۷ و دیگر مدارکی که در قیل ذکر شد.

۳ — محمد بن عثمان بن سعید عمری اُسدی، اولین نائب خاص حضرت علیه السلام است، و امامین عسکرین در چند موضع سخنانی در وثاقت او فرموده اند، از جمله شیخ در ص ۲۱۵ غیبت از قول احمد بن إسحاق نقل می کند که او خدمت امام دهم ابوالحسن علیه السلام رفت و گفت من در وقتی که بخواهم نمی توانم خدمت شما برسم، پس گفته چه کسی را قبول کنیم، و امر چه کسی را اطاعت نمایم، حضرت بدو فرمودند: این ابو عمرو، ثقة و امین است هر چه بگوید از من گفته، و آنچه به تو بپردازد از من برداخته. او گوید چون آن امام همام از دنیا رفت خدمت امام عسکری علیه السلام رسیدم، و او هم همان گفته پدرش را بازگو فرمود و گفت: این ابوعمر وثقه و امین من در حیات و مرگم می باشد. و بعد از آن روایات دیگر دال بر وثاقت و دیدناری آن مرد بزرگ نقل نموده.

۴ — غیبت شیخ ص ۲۱۹ و کمال الدین ص ۵۱۰ ح ۴۱:

سوی خدا و به سوی هُدی، حقتعالی روی او را منور گرداند و لغزشهای او را بیامزد، و حق تعالی ثواب تو را عظیم گرداند، و به صبر نیکوتر کرامت فرماید، مصیبت او به تو و بما هر دو رسیده است، و مفارقت او تو را و ما را بوحشت افکنده است، پس خدا او را شاد گرداند، و بازگشت او به آخرت و از جمله کمال سعادت او آنست که حق تعالی او را فرزندی مثل تو روزی کرده است که جانشین او باشد، و بعد از او قائم مقام او باشد به امر او، و ترحم کند بر او، و می گویم که اَلْحَمْدُ لِلَّهِ که نفوس راضیند به مکان تو، و به آنچه خدا در تو و نزد تو مقرر گردانیده است، خدا تو را یاری کند و تقویت کند و إعانت نماید، و توفیق دهد و حافظ و ناصر و معین تو باشد.

و چندین توفیق و قیوع از ناحیه مقدّس مشتمل بر سفارت او بیرون آمد از برای شیعیان، و إجماعی شیعیان است نیابت او و عدالت، و شیعیان به او رجوع می کردند و معجزات از او ظاهر می شد، و کتابها در فقه تصنیف کرده، از آنچه از حضرت صاحب — علیه السلام و از حضرت امام حسن — علیه السلام — شنیده بود، و بروایت اُمّ کلثوم دختر او و دیگران در سال سیصد و پنج به رحمت ایزدی واصل شد.

و چون نزدیک وفات او شد حضرت صاحب علیه السلام او را امر کرد که ابوالقاسم حسین بن روح را قائم مقام خود کند و جعفر بن احمد بن میل^۱ نهایت اختصاص به محمد بن عثمان داشت، و اکثر کارهای حضرت را با او می فرمود، و اکثر مردم را گمان آن بود که او را نایب خود خواهد کرد و جماعت بسیار از

قال عبد الله بن جعفر الحميري: وخرج التوقيع إلى الشيخ أبي جعفر محمد بن عثمان العمري في التعمية بأبيه رضي الله عنهما في فصل من الكتاب «إنا لله وإنا إليه راجعون تسليماً لأمره ورضاء بقضائه، عاش أبوك سعيداً ومات حميداً فرحمه الله وألحقه بأوليائه ومواليه — عليهم السلام — فلم يزل مجتهداً في أمرهم، ساعياً فيما يقربه إلى الله عزوجل وإيهم، نصر الله وجهه وأقاله عثرته».

و في فصل آخر: «أجزل الله لك الثواب وأحسن لك الفراء، رزئت ورزنا وأوحشك فراقه وأوحشنا، فسره الله في منقلبه، و كان من كمال سعادته أن رزقه الله عزوجل ولداً مثلك يخلفه من بعده، و يقوم مقامه بأمره، و يترحم عليه، و أقول: الحمد لله، فإنّ الأ نفس طيبة بمكانك و ما جعله الله عزوجل فيك و عندك، أعانك الله و قواك و عضدك و وقفك، و كان الله ولياً و حافظاً و راعياً و كافياً و معيناً».

۱ — در غیبت شیخ و بحار و دیگر کتب که دیده شده احمد بن متیل است.

محدثین شیعه روایت کرده‌اند که، چون نزدیک وفات محمد بن عثمان شد اُکابر شیعه را طلبید و به همه گفت که اگر مرا مرگ در یابد امر نیابت و سفارت با ابوالقاسم حسین بن روح نوبختی است، و از جانب حضرت صاحب — علیه السلام — مامور شده‌ام که او را نایب کنم، بعد از من در امور خود به او رجوع کنید.^۱ پس جمیع شیعه باو رجوع می‌کردند، و زیاده از بیست و یک سال او مشغول سفارت بود و مرجع جمیع شیعه بود، و به نحوی تقیه می‌کرد که سنیان اکثر او را از خود می‌دانستند^۲ و نهایت محبت به او داشتند، تا آنکه در ماه شعبان سال سیصد و بیست و شش بریاض بهشت یرتجال نمود، و به امر حضرت صاحب — علیه السلام — شیخ جلیل علی بن محمد سمری را وصی و قائم مقام خود گردانید، و سعادت و نیابت به او متعلق شد، و سه سال امر نیابت با او بود، و در نیمه ماه شعبان سال سیصد و بیست و نه برحمت ایزدی واصل گردد، و این سال تناثر نجوم بود که اکثر علماء و محدثین شیعه در این سال به عالم بقا یرتجال نمودند^۳، و ابتدای غیبت کبری شد و آثار امامت ظاهراً منقطع گردید. ثقة الاسلام محمد بن یعقوب کلینی، و رئیس محدثین علی بن بابویه رضی الله عنهما در این سال به عالم بقا یرتجال نمودند.

و حسین پسر علی بن بابویه این خبر را به همین نحو روایت کرده است، و شیخ طوسی و دیگران روایت کرده‌اند از حسن بن أحمد مکتب که گفت: ما در بغداد بودیم در سالی که سمری به رحمت الهی واصل شد، چند روز قبل از فوتش به خدمت او رفتیم پس فرمانی از حضرت صاحب — علیه السلام — بیرون آورد که مضمونش این بود:^۴

۱ — غیبت شیخ ص ۲۲۴

۲ — نحوه تقیه حسین بن روح به حدی بوده که این گمان را در میان دشمنان بوجود آورده و چنانکه محدث قمی می‌فرماید هر فرقه از سنیان افتخار به این داشتند که او از ماست (منتهی الآمال ج ۲ ص ۵۰۹) شیخ طوسی نیز در کتاب غیبت در باب احوالات حسین بن روح نوبختی، حکایاتی را که دال بر شدت تقیه آن مرحوم است نقل میکند که در اینجا مجال تفصیل نیست.

۳ — تناثر یعنی پراکنده شدن، عالم نحر یرمرحوم میرزا محمد تنکابنی در قصص العلماء ص ۳۸۸ چنین فرماید: و آن سال را (یعنی سال ۳۲۹) سال تناثر نجوم ارض گفتند چه علماء ستارگان زمین می‌باشند و در آنسال اعیان علماء وفات نمودند و بعضی گفتند که آن سال را تناثر نجوم ارض نامیدند برای اینکه دیدند تیره‌های شهاب بسیار در آن سال بر زمین آمد پس آن را تعبیر به موت علماء کردند....

۴ — این توفیق را مرحوم صدوق در کمال الدین باب ۴۵ (ذکر التوفیقات) ص ۵۲۶ ح ۴۴ ذکر کرده بدین صورت:

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

علی بن محمد سمری، خدا عظیم گرداند اجر برادران را در مصیبت تو، تا شش روز دیگر تو از دنیا مفارقت خواهی کرد، پس جمع کن کارهای خود را، و کسی را وصی و قائم مقام خود مگردان بعد از وفات خود، که غیبت تامه واقع شد، و بعد از این ظاهر نمی شویم از برای احدی مگر بعد از اذن حق تعالی، و ظاهر شدن بعد از زمانی خواهد بود که مدت غیبت بسیار به طول انجامد و دل ها سنگین شود و زمین مملو شود از ستم و جور، و بعد از این جمعی از شیعیان دعوی مشاهده خواهند کرد، هر که دعوی کند که مرا دیده است، پیش از خروج سفیانی و صدای آسمانی، او دروغ گو و افترای کننده است، و لاجول ولا قوه إلا بالله العلی العظیم.

حسن گفت که ما همه نسخه این فرمان را نوشتیم و از نزد او بیرون آمدیم، چون روز ششم شد به خدمت او رفتیم. او را در حال احتضار یافتیم، کسی به او گفت که وصی تو بعد از تو کی خواهد بود؟ گفت: خدا را امری و حکمی هست که آن به عمل خواهد آمد (یعنی غیبت کبری) این را گفت و به عالم اعلی یرتجال نمود.

مؤلف گوید که: آنچه از احادیث متعدده ظاهر می شود اینست که: غیبت کبری بسیار به طول می انجامد، و بعد از طول بسیار خروج حضرت مهدی — علیه السلام — را واقع خواهد شد، و عامه به طرق متواتره احادیث خروج حضرت مهدی — علیه السلام — را در کتب خود روایت کرده اند، چنانکه در

حَدَّثَنَا أَبُو مُحَمَّدٍ الْحَسَنُ بْنُ أَحْمَدَ الْمَكْتَبِيُّ قَالَ: كُنْتُ بِمَدِينَةِ السَّلَامِ فِي السَّنَةِ الَّتِي تَوَفَّى فِيهَا الشَّيْخَ عَلِيَّ بْنَ مُحَمَّدٍ السَّمَرِيِّ — قَدَسَ اللَّهُ رُوحَهُ — فَحَضَرْتُهُ قَبْلَ وَفَاتِهِ بِأَيَّامٍ فَأُخْرِجَ إِلَى النَّاسِ تَوْقِيعًا نَسَخْتُهُ:

«بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ يَا عَلِيُّ بْنُ مُحَمَّدٍ السَّمَرِيِّ أَعْظَمَ اللَّهُ أَجْرَ إِخْوَانِكَ فَيَكُ فَإِنَّكَ مَيِّتٌ، بَيْنَكَ وَبَيْنَ سِتَّةِ أَيَّامٍ فَاجْمَعْ أَمْرَكَ وَلَا تَوْصِ إِلَى أَحَدٍ يَقُومُ مَقَامَكَ بَعْدَ وَفَاتِكَ، فَتَقْدُوعَتِ الْغَيْبَةِ الثَّانِيَةِ فَلَا ظَهْرَ إِلَّا بَعْدَ إِذْنِ اللَّهِ عَزَّوَجَلَّ وَذَلِكَ بَعْدَ طَوْلِ الْأَمْدِ وَقِسْوَةِ الْقُلُوبِ، وَامْتَلَاءِ الْأَرْضِ جَوْرًا، وَسَيِّئَاتِي شِيعَتِي مَنْ يَدَّعِي الْمَشَاهِدَةَ، أَلَا فَمَنْ ادَّعَى الْمَشَاهِدَةَ قَبْلَ خُرُوجِ السَّفِيَانِيِّ وَالصِّحْحَةُ فَهُوَ كَاذِبٌ مُفْتَرٌ، وَلَا حَوْلَ وَلَا قُوَّةَ إِلَّا بِاللَّهِ الْعَلِيِّ الْعَظِيمِ.

قال: فنسخنا هذا التوقيع وخرجنا من عنده، فلما كان اليوم السادس عدنا إليه وهو يوجد بنفسه، فقيل له: من وصيك من بعدك؟ فقال: لله أمره بالغه. ومضى رضي الله عنه، فهذا آخر كلام سُمع منه.

۱- در کتاب منتخب الاثر در باب مصادر آن ۶۳ کتاب از کتب معتبره ستیان آورده که ما در این جا چند نمونه از آن

جامع الاصول از صحیح بخاری و مسلم و أبوداود و ترمذی، از أبوهیره روایت کرده است که: رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود^۱ که: بحق خداوندی که جانم در دست قدرت اوست که، نزدیکست که نازل شود فرزند مریم که حاکم عادل باشد، پس چلیپای نصاری را بشکند، و خوکها را بکشد و جزیه را برطرف کند (یعنی از ایشان بغیر از اسلام قبول نکند)^۲ و چندان مال را فراوان گرداند که مال را دهند و کسی قبول نکند. پس گفت که: رسول خدا صلی الله علیه و آله، فرمود^۳ که: چگونه خواهید بود در وقتی که نازل شود در میان شما فرزند مریم، و امام شما از شما باشد، (یعنی مهدی — علیه السلام —)

و از مسند أبوداود ترمذی از ابن مسعود روایت کرده است^۴ که: حضرت رسول فرمود که: اگر از دنیا نمانده باشد مگر یک روز، البته حق تعالی آن روز را طولانی می گرداند تا آنکه برانگیزد در آن روز مردی از امت من یا از اهل بیت مرا، که نام او موافق نام من باشد و پر کند زمین را از عدالت، چنانکه پراز جور و ظلم شده باشد.

و بروایت دیگر فرموده^۵ که: منقضی نشود دنیا تا پادشاه عرب شود مردی از اهل بیت من، که نامش موافق نام من باشد.



کتاب معروف را نقل می کنیم:

۱ - صحیح بخاری و مسلم

۲ - سنن أبی داود

۳ - سنن ابن ماجه

۴ - جامع ترمذی

۵ - مسند احمد

۶ - مستدرک بر صحیحین

۷ - البیان فی أخبار صاحب الزمان

۸ - فصول المهمّة

۹ - الصواعق المحرقة

۱۰ - إسعاف الاغیاب

۱۱ - تاج العروس

۱ - صحیح بخاری چاپ دار مطابع الشعب جزء چهارم ص ۲۰۵ و جامع ترمذی ج ۳ ص ۲۳۲

۲ - این جمله جزو حدیث نیست و از توضیحات بخود مرحوم مؤلف است

۳ - همان مدرک

۴ - بحارج ۵۱ ص ۱۰۲ ح ۳۹ به نقل از أبوداود و ترمذی

۵ - سنن أبی داود جزء چهارم صفحه ۱۰۷ ح ۴۲۸۲ و جامع ترمذی ج ۳ ص ۲۳۲ .

و از ابوهریره روایت کرده‌اند که^۱: اگر باقی نماند از دنیا مگر یکروز، خدا طول دهد آن روز را تا پادشاه شود مردی از اهل بیت من، که موافق باشد نام او با نام من.

و از سنن أبوداود از ام سلمه روایت کرده است^۲ که حضرت فرمود که: مهدی از عترت من از فرزندان فاطمه است.

و حافظ و ابونعیم که از محدثان مشهور عامه اند چهل حدیث از صحاح ایشان روایت کرده^۳، و ابونعیم از حذیفه و ابوامامه باهلی روایت کرده است^۴ که مهدی رویش مانند ستاره درخشان است، و بر جانب راست روی مبارک خال سیاهی هست.

و عبدالرحمن بن عوف روایت کرده است^۵ که: دندانهایش گشاده است.

و عبدالله بن عمر گوید^۶ که: بر سرش ابری سایه خواهد کرد، و بر بالای سرش ملکی ندا خواهد کرد که: این مهدی است و خلیفه خدا است، پس او را متابعت کنید، و عیسی — علیه السلام — پشت سر او نماز خواهد کرد.

و شافعی که از علماء عامه است کتابی در باب ظهور مهدی — علیه السلام — نوشته است، و علامات و صفات او را نقل کرده است، و مشتمل است بر بیست و پنج باب، و گفته است که من همه را از غیر طرق شیعه روایت کرده‌ام^۷، و در کتاب شرح السنه حسین بن مسعود بغوی، که از کتب مشهور معتبره عامه است پنج حدیث در اوصاف آن حضرت از صحاح ایشان روایت کرده است، و در مصابیح که الحال در میان عامه معروف است، پنج حدیث در خروج مهدی روایت کرده است^۸، و از کتب معتبره عامه، بعضی از علماء شیعه صد و

۱- جامع ترمذی ج ۳ ص ۲۳۲

۲- سنن ابی داود جزء چهارم ص ۱۰۷ ح ۴۲۸۴

۳- اشاره به کتاب معروف اربعین ابونعیم حافظ اصفهانی است که با بحارج ۵۱ چاپ شده و مرحوم مجلسی آن را در صفحات ۷۸ تا ۸۵ وارد کرده است.

۴- بحارج ۵۱ ص ۸۰ ح ۷ و ۸ و ۱۲

۵- همان مدرک حدیث ۱۳

۶- همان مدرک حدیث ۱۶

۷- اشاره به کتاب «عقد الدرر» تألیف ابوبدریوسف بن یحیی السلمی الشافعی است.

۸- مصابیح السنه همان شرح السنه معروف است که مؤلف آن ابی محمد حسین بن مسعود بغوی متوفی ۵۱۵ می باشد.

پنجاه و شش حدیث در این باب نقل کرده‌اند.

و أبوداود ترمذی، روایت کرده است^۱ از ابوسعید خدری که حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرمود که: مهدی از فرزندان من گشاده پیشانی و کشیده بینی باشد، و زمین را مملو کند از قسط و عدالت، چنانچه مملو شده باشد از جور و ظلم، و هفت سال پادشاهی کند.

و أبوسعید می گوید^۲ که: ما می ترسیم که بعد از پیغمبر ما بدعتها بهم رسد. پس سؤال کردیم از آن حضرت، فرمود در امت من مهدی خواهد بود، بیرون خواهد آمد و پنجسال یا هفت یا نه سال پادشاهی خواهد کرد، پس مرد بنزد او خواهد آمد و خواهد گفت: ای مهدی عطا کن به من، حضرت علیه الصلوة و السلام آنقدر زر در دامنش بریزد که دامنش پر شود.

و از سنن ترمذی و أبواسحق روایت کرده است^۳ که: حضرت امیر المؤمنین — علیه السلام روزی نظر کرد به پسر خود حسین علیه الصلوة و السلام، پس گفت این پسر من سید و بهتر قوم است، چنانچه حضرت رسول صلی الله علیه و آله او را سید نام کرد، و از صلب او مردی بیرون خواهد آمد که نام پیغمبر شما را دارد و شبیه است با او در خلقت و شبیه است با او در خلق و زمین را پر از عدالت خواهد کرد.

۱- سنن أبی داود جزء چهارم ص ۱۰۷ ح ۴۲۸۵

۲- جامع ترمذی همراه با شرح تحفة الأحوزی چاپ هند ج ۳ ص ۲۳۲ لازم به تذکر است که ترمذی در ذیل حدیث اشاره کرده است که این حدیث حمن است

۳- ینابیع المودة ص ۴۲

(الحديث الحادي عشر^١)

قال عماد الدين أبو جعفر بن بابويه (ره) في كتاب كمال الدين: حدّثنا محمد بن إبراهيم بن إسحق الطالقانيّ (رض) قال حدّثنا أبو القاسم عليّ بن أحمد الخديجيّ الكوفيّ قال حدّثنا الأودي^٢ قال بينا^٣ أنا في الطواف وقد طفت ستاً وأنا أريد أطوف السابع فإذا بحلقة^٤ عن يمين الكعبة، وشابّ حسنُ الوجه طيّب الرائحة هيوب، وهو مع هيئته متقرّب إلى الناس يتكلّم فلم أر أحسن من كلامه، ولا أعذب من منطقته وحسن جلوسه فذهبتُ أكلمه فزبرني الناس فسألت بعضهم من هذا؟ فقالوا: هذا ابن رسول الله صلى الله عليه وآله يظهر للناس في كلّ سنة^٥ يوماً لخواصّه يحدّثهم، فقلت: يا سيّدی اتيتك مسترشداً فأرشدني هداك الله عزّوجلّ، فناولني حصاةً فحوّلت وجهي فقال لي بعض جلسائه: ما الذي دفع إليك؟ فقلت: حصاةٌ وكشفت يدي عنها فإذا أنا بسبيكة ذهب، فذهبت، فإذا أنا به عليه السلام قد لحقني. فقال لي: ثبت عليك الحجّة وظهر لك الحق وذهبت عنك العمى، أتعرفني؟ قلت:

١ - كمال الدين ج ٢ ص ٤٤٤ حديث ١٨ وغيب شيخ طوسي ص ١٥٢

٢ - در غيب شيخ: قال حدثني علي بن إبراهيم الدككي قال: قال الأودي وليكن در كمال الدين أزدی ذكر نموده است.

٣ - كمال الدين: بينما

٤ - كمال الدين: فإذا أنا بحلقة

٥ - كمال الدين: يظهر في كل سنة

٦ - كمال الدين: كشفت عنها.

لا، فقال — عليه السلام: أنا المهديّ و أنا قائم الزّمان أنا الذي أملاها عدلا وقسطاً كما ملئت جوراً وظلماً، إنّ الارض لأ تخلوا من حجة ولا يبقى التّاس في فتره، فهذه أمانة تحدّث بها إخوانك من اهل الحقّ.

یعنی: آودی که أحمد بن یحیی بن حکیم است، گفت: در طواف کعبه بودم و شش مرتبه دور کعبه طواف کرده بودم، و می خواستم که طواف هفتم را بجای بیاورم که ناگاه بر خوردم به جمعی که بر طرف راست کعبه حلقه زده بودند، و در میان آنها جوان خوش روئی و خوش بوئی با هیبت، که با وجود هیبت نزدیکی جوینده بود به مردمان، و تکلم می فرمود. پس ندیدیم نیکوتر از کلام او شیرین تر از گفتار او، و نیکو بود جلوس او، پس رفتم که با او سخن بگویم، پس مردمان مرا منع کردند، پس از بعضی پرسیدم که: این جوان کیست؟ پس گفتند: این فرزند رسول خدا، صلی الله علیه و آله، است که در هر سال ظاهر می شود که از برای مردم روزی از برای خاص شیعیان خود که ایشان را حدیث کند، پس گفتم ای آقای من به نزد تو آمده ام که راهنمایی کنی مرا، پس ارشاد کن مرا. پس برداشت ریگی به من داد، پس رو گردانیدم، پس به من گفت بعضی از هم نشینان او که چه چیز داد به تو؟ گفتم: ریگی چند بود، و دست گشودم پس ناگاه باعجاز آن حضرت آن ریگ ها شمش طلا شده بود، پس براه افتادم پس ناگاه در بین راه به آن حضرت رسیدم، پس فرمود: که حجت بر تو ثابت شد و حق بر تو ظاهر گردید و نابینائی از تو رفع شد، آیا مرا می شناسی؟ گفتم: نمی شناسم، پس فرمود: منم مهدی، و منم قائم، و منم آن کسی که پرمی کنم زمین را از عدل و داد همچنان که پر شده باشد از ظلم و جور، بدرستی که زمین خالی نمی باشد از حجتی و مردمان در فقرت باقی نمی مانند، و این کلمه امانت است خبرده به این

فی البحار: عن محمد بن علی الرضا فقلت: یا بن رسول الله فمن الإمام بعد الحسن علیه السلام؟ فبکی بکاء شديداً ثم قال: إنّ من بعد الحسن إبنه القائم بالحقّ والمنتظر. فقلت له: یا بن رسول الله ولم سمي القائم؟ قال: لأنّه يقوم بعد موت ذكره وارتداد أكثر القائلين بإمامته: فقلت ولم سمي المنتظر؟ قال: له غيبة يكثر أيامها ويطول أمدها، فينتظر خروجه المخلصون وينكرو المرتابون، ويستهزء به الجاحدون، و يكذب فيها الوقتون، ويهلك فيها المستعجلون، وينجو فيها المسلمون. (انتهی كلامه من البحار) (بحار ج ۵۱ ص ۱۵۷ ح ۵).

فی البحار عن الصادق عن آبائه عليهم السلام قال رسول الله، صلی الله علیه و آله، من أنكر القائم من ولدی فی زمان غیبتہ، مات ميتة جاهلیة. (بحار ج ۵۱ ص ۷۳ ح ۲۲) [م]

سخنان برادرانت را که از اهل حقّند، و قابلیت شنیدن داشته باشند. اللَّهُمَّ اجْعَلْنَا
من أشياعه و اتباعه.

(الحديث الثاني عشر)

قال الحسن بن حمزة العلوي الطبري قدس الله سره في كتابه الموسوم بالغيبة: حدّثنا رجل صالح من أصحابنا قال خرجت سنة من من السنين حاجاً إلى بيت الله الحرام، وكانت سنة شديدة الحرّ كثيرة السموم فانقطعت عن القافلة، و ضللت الطريق فغلب على العطش حتى سقطت وأشرفت على الموت. فسمعتُ صهيلاً ففتحت عيني فإذا بشاب حسن الوجه حسن الرائحة، راكب على دابة شهباء، فسقاني ماء أبرد من الثلج وأحلى من العسل ونجاني من الهلاك، فقال: يا سيدي من أنت؟

قال: أنا حجة الله على عباده، وبقية الله في أرضه، أنا الذي أملا الأرض قسطاً وعدلاً كما ملئت جوراً وظلماً، أنا ابن الحسن بن علي بن محمد بن علي بن موسى بن جعفر بن محمد بن علي بن الحسين بن علي بن أبي طالب — عليهم السلام — ثم قال: اخفض عينيك. ثم قال: افتحهما ففتحتهما فرأيت نفسي في قدام القافلة ثم غاب من نظري صلوات الله عليه.

يعنى: حديث کرد از برای ما مردی صالح از أصحاب ما امامیه، گفت: سالی از سالها به اراده حج بیرون رفتم و در آن سال گرما شدت تمام داشت و

سموم بسیار بود، پس از قافله منقطع گشتم و راه را گم کردم و از غایت تشنگی از پای در آمده بر زمین افتادم، و مشرف به مرگ شدم. پس شبهه‌اسبی به گوشم رسید، چشم گشودم، جوانی دیدم خوش روی خوش بوی بر اسبی شهباء سوار، و آن جوان آبی به من آشامانید که آن از برف خنک تر و از عسل شیرین تر بود و مرا از هلاک شدن رهانید، گفتم: ای سید من تو کیسی که این مرحمت درباره من فرمودی؟

گفت: منم حجت خدا بر بندگان خدا و بقية الله در زمین او، منم آن کس که پر خوامم کرد زمین را از عدل و داد، آنچنان که پر شده باشد از جور و ظلم، منم فرزند حسن بن علی بن محمد بن علی بن موسی بن جعفر بن محمد بن علی بن الحسین بن علی بن ابی طالب — علیه السلام، بعد از آن فرمود که: چشم هایت بپوش، پوشیدم، فرمود: بگشا. گشودم خود را در پیش روی قافله دیدم، آنگاه آن حضرت از نظرم غایب شد، صلوات الله علیه و علی آبائه و علی جمیع الانبیاء و الاوصیاء، و السلام علی من اتبعهم الشیعة الاخلاء.

(الحديث الثالث عشر^۱)

حدَّثنا أحمد بن محمد بن أبي نصر رضي الله عنه قال: حدَّثنا حماد بن عيسى قال: حدَّثنا عبد الله بن أبي يعفور قال ابو عبد الله جعفر بن محمد — عليه السلام: ما من معجزة من معجزات الأنبياء والأوصياء إلا يظهر الله تبارك وتعالى مثلها على يد قائمنا لإتمام الحجّة على الأعداء.

يعنى: حضرت امام جعفر — عليه السلام — فرمود که: هیچ معجزه‌ای از معجزات پیغمبران و اوصیاء ایشان نیست، إلا آنکه ظاهر خواهد گردانید حق تعالی مانند آنرا به دست قائم ما، به جهت تمام گردانیدن حجت بر اعداء.

تأیید تنبیهی: ابن بابویه علیه الرّحمة روایت کرد که سعد بن عبدالله ابن ابی خلف اشعری قمی گفت^۲ که:

روزی مرا اتفاق افتاد که صحبت کردم با مخالفی، و در امامت میان من

۱ — اثبات الهداة ج ۷ ص ۳۵۷ فصل ۷ حدیث ۱۳۷ و منتخب الاثر ص ۳۱۲ ح ۳ به نقل از این کتاب حدیث مذکور را آورده است و در ذیل آن گفته که صاحب کشف الحق ظاهراً این حدیث را از کتاب غیبت حسن بن حمزة علوی آورده است.

۲ — کمال الدین ج ۲ ص ۴۵۴ حدیث ۲۱ و بحار ج ۵۲ ص ۷۸ حکایت دیدار سعد بن عبدالله اشعری طولانی است، اما مؤلف چنانچه خود هم در آخر حکایت می گوید بخشی از آنرا آورده طالبین به مدارکی که در بالا داده شد رجوع کنند.

و او مناظره واقع شد تا آنکه بحث ما به جائی رسید که آن مخالف گفت که: آیا ابوبکر و عمر از روی طوع و رغبت اسلام آوردند، یا از راه جبر و اکراه؟ من متفکر شدم که اگر بگویم جبر بود، کار به کارد و خنجر رسد و اگر بگویم طوعاً بود، بگویند مؤمن کافر نمی شود بعد از ایمان. پس با او مدارا کردم و شغلی را بهانه ساختم و جواب را به ساعت دیگر انداختم و به خدمت أحمد بن اسحق رفتم که از او تحقیق کنم، گفتند که او به زیارت امام خود رفته به سامره. به خانه آمدم و استری که داشتم بر آن سوار شده از پی او راهی شدم و در منزل اول به او رسیدم. پرسید که در چه خیالی؟ گفتم: به خدمت امام — علیه السلام — می روم که مسئله چند مشکل شده پرسم. گفت: مبارک است و بهترین رفیقانی تو از برای من. پس به سامره رسیدیم و در کاروان سرائی دو حجره گرفتیم و به حمام رفته، غسل توبه و زیارت کردیم، و أحمد اُنبانی را در چادر پیچیده بر دوش نهاده، در راه تسبیح و تهلیل می کردیم و صلوات می فرستادیم تا به در خانه مولای خود رفتیم و داخل شدیم، امام را دیدیم که در کنار صَفَه نشسته و بر دست راستش پسری ایستاده که گویا بدراست که اُلحال طالع شده. سلام کردیم و جوابی از روی محبت و اِکرام دادند، و أحمد اُنبان را بر زمین نهاد، امام — علیه السلام — کاغذی در دست داشت و نگاه می کرد و در زیر هر سؤالی جوابی می نوشت، پس به آن پسر گفت در این اُنبان هدیه های موالیان است، در آن نظر کن. فرمود: اینها به کاری نمی آید چه حلال به حرام ممزوج شده است. امام با او فرمود: تو صاحب اِلهامی، حلال را از حرام جدا کن. پس أحمد اُنبان را باز کرد و کیسه ای بیرون آورد. آن پسر که سرور آن زمان بود با أحمد گفت: که این از فلان بن فلان است، و در میان این سه دینار طلا است یکی از فلان بن فلان است و عیب دارد، و یکی را فلان از فلان دزدیده و باقی چیزهایی را که در آن کیسه بود بر این قیاس حلال و حرامش را نام برد و تمیز داد، و همچنین أحمد بن اسحق یک به یک کیسه ها را بیرون می آورد و عیب هر یک را آن حضرت می گفت، و در آخر گفت اینها را به صاحبانش برسان. و بعد از آن گفت: جامه ای که فلان عجزه به دست خود رشته و بافته کجاست؟ أحمد آنرا بیرون آورد و آن جامه مقبول گشت. پس امام — علیه السلام — رو به من کرده و فرمود: مسائل خود را از پسر پرس که جواب بر وجه صواب می گوید؛ و چون من خواستم که عرض کنم، حضرت

صاحب — علیه السّلام — ابتدا نموده، قبل از اینکه من کلمه‌ای بگویم، فرمود که: چرا با آن مخالف نگفتی که اسلام آن دو تن نه طوعاً بود و نه کرهاً بلکه اسلامشان طمعاً بود، چه هر دو از کاهنان شنیده بودند و از اهل کتاب به ایشان رسیده بود که محمد—صلی الله علیه و آله—مالک شرق و غرب خواهد شد، و نبوت او تا روز قیامت باقیست، و صاحب ملک عظیم خواهد بود، به طمع آنکه هر یک مالکی شوند، و صاحب حکومت گردند اظهار اسلام کردند، و چون دیدند که پیغمبر صلی الله علیه و آله ولایتی به ایشان نداد و نمی دهد رفقیان بهم رسانیدند و در شب عقبه^۱ کمین کردند که از شترش بیندازند، و جبرئیل فرود آمد و رسول را خبر داد و آن حضرت یک یک را نام برده، فرمود: بیرون آید که مرا خبر داد، و حذیفه همه را دید و شناخت. چنانچه طلحه و زبیر هم با امیرالمؤمنین بیعت کردند به طمع آنکه حکومتی بیابند، و بیعت از روی جبر نکردند و چون از جواب مسائل فارغ شد، با احمد گفت: تو در این سال به رحمت ایزدی خواهی رفت؛ و احمد کفن طلبید، ابومحمد — علیه السّلام — فرمود که: در وقت حاجت به تو خواهی رسید، احمد چون به حلوان رسید تب کرد، و شبی که فوت می شد دو کس از جانب ابومحمد علیه السلام رسیده، کفن و حنوط آوردند و بر او نماز کرده برگشتند^۲، و بعد از نقل این چند کلمه این حکایت دراز بود ما کوتاه کردیم.

و ایضاً^۳ ابومحمد عجلّی، یکی از شیعیان پولی به او داد که به جهت حضرت صاحب الأمر حجّ کند و این عادت شیعیان بود، و این ابو محمد مرد

۱ — شب عقبه شبی بود که پیامبر صلی الله علیه و اله از جنگ تبوک بر می گشت و در این شب چند نفر نقابدار پیش آمده، و شتر پیامبر صلی الله علیه و آله را رم دادند.

۲ — محدث نوری رحمه الله در نجم ثاقب باب ششم، ص ۲۲۹، چنین گوید:

حلوان همین ذهاب معروف است که در راه کرمانشاهان است به بغداد، و قبر آن معظم در نزدیک رودخانه آن قریه است به فاصله هزار قدم تقریباً از طرف جنوب، و بر آن قبر بنای محقری است خراب و از بی همتی و بی معرفتی اهل ثروت آن اهالی، بلکه اهل کرمانشاه و مترددین، چنین بی نام و نشان مانده، و از هزار نفر زواریکی به زیارت آن بزرگوار نمی رود با آن که کسی را که امام علیه السلام خادم خود را به طی الارض با کفن برای تجهیز او بفرستد، و مسجد معروف قم را به امر آن جناب بنا کند، و سالها وکیل در آن نواحی باشد، بیشتر و بهتر از این باید با او رفتار کرد، و قبرش را مزار معتبری باید قرارداد که از برکت صاحب قبر و به توسط او به فیض های الهیه برسند.

۳ — بحار ج ۵۲ ص ۵۹ حدیث ۴۲

روي أنّ أبا محمّدًا لَدَ عَلِجِي كَانَ لَهُ وَلَدَانِ وَ كَانَ مِنْ أَحْيَارِ أَصْحَابِنَا وَ كَانَ قَدْ سَمِعَ الْأَحَادِيثَ وَ كَانَ أَحَدَ وَلَدِيهِ عَلِيَّ الطَّرِيقَةَ الْمُسْتَقِيمَةَ وَ هُوَ أَبُو الْحَسَنِ كَانَ يَفْتَسِلُ الْأُمُوتَ وَ وُلِدَ آخِرَ يَسْلُكِ مَسَالِكِ الْأَحَادِيثِ فِي الْأَجْرَامِ، وَ دَفِعَ إِلَى أَبِي مُحَمَّدٍ حَجَّةَ يَحُجُّ بِهَا عَنْ صَاحِبِ الزَّمَانِ — عَلَيْهِ السَّلَامُ — وَ كَانَ

پیری بود از صلحای شیعه و او را دوپسر بود یکی عابد و صالح و دیگری فاسق و فاجر. و ابومحمد از آن زر حصه ای به آن فاسق هم داد. حکایت کرد که چون به عرفات رسیدم جوانی دیدم گندم گون، خوش روی خوش لباس که بیش از همه کس به دعا و تضرع مشغول بود، چون وقت روانه شدن مردم بود به من ملتفت شده گفت: ای شیخ از خدا شرم نداری؟ گفتم: در چه باب یا سیدی و مولای؟ فرمود: حجة به تومی دهند از برای آنکه می دانی، و تو از آن زربه کسی می دهی که شراب می خورد و آن زر را صرف فسق می کند، و نمی ترسی که چشمت برود و اشاره به یک چشم من کرد، من خجل شده روانه شدم و چون به خود افتادم هر چند نظر کردم او را ندیدم، و از آن روز با زبران خجالت باقیم، و بر آن چشم می ترسم. استاد شیخ الطائفة یعنی محمد بن محمد بن نعمانی الملقب بالمفید روایت کرده که چهل روز تمام نشده بود که در همان چشمش قرحه پیدا شد و نایبنا گشت، و دانست که آن جوان حضرت صاحب — علیه السلام — بوده و او را نشناخته.

و ایضاً^۱ روایت است از احمد بن ابی روح که گفت: زنی از اهل دینور مرا به منزل خود طلبید اجابت کردم، و نزد او رفتم گفت: یا بن ابی روح تو را از سایر مردمان به زیور دیانت آراسته و به حلیه امانت پیراسته می دانم، و می خواهم



ذلک عادة الشیعة وقتئذ.

فدفع شیئاً منها إلى ابنه المذكور بالفساد و خرج إلى الحجّ فلما عاد حکى أنه کان واقفاً بالموقف فرأى إلى جانبه شاباً حسن الوجه أسمر اللون، بذؤابتين مقبلا على شأنه في الابتهاال والدعاء والتضرع، و حسن العمل فلما قرب نفرالتاس التفت إليّ فقال: يا شيخ أما تستحيي؟ فقلت: من أيّ شيء يا سیدی، قال: يدفع إليك حجة عمن تعلم فتدفع منها إلى فاسق يشرب الخمر، يوشك أن تذهب عينك هذه — و أوماً إلى عيني — و أما من ذلك إلى الآن على وجل ومخافة.

وسمع أبو عبد الله محمد بن محمد بن نعمان ذلك قال: فما مضى عليه أربعون يوماً بعد موده حتى خرج في عينه آتياً أوماً إليها قرحة فذهبت.

۱- بحار ج ۵۱ ص ۲۹۵ حدیث ۱۱

روي عن أحمد بن أبي روح قال: ووجهت إليّ امرأة من أهل دینور فأتيته فقالت: يا بن أبي روح أنت أوثق من في ناحيتنا ديناً و ورعاً و إني أريد أن أودعك أمانة أجعلها في رقبتيك تؤذيها و تقوم بها، فقلت: أفعل بإنشاء الله تعالى فقالت: هذه دراهم في هذا الكيس المختوم لا تحله ولا تنظر فيه حتى تؤذيه إلى من يخبرك بما فيه، و هذا قرطي يساوي عشرة دنانير و فيه ثلاث حبات يساوي عشرة دنانير، ولي إلى صاحب الرمان حاجة أريد أن يخبرني بها قبل أن أسأله عنها، فقلت وما الحاجة؟ قالت: عشرة دنانير

که چیزی بر سبیل ودیعت به تودهم که محافظت آن را بر دمه خود لازم دانی، و به صاحبش برسانی. گفتم: اگر خواست الهی باشد این کار می کنم. پس کیسه حاضر کرد که پر دراهم و دنانیر بود، و مهر بر آن نهاد و گفت: این کیسه را نمی گشائی و نظر بر آنچه در این است نمی کنی و به آن کسی می رسانی که خبر دهد ترا به آنچه در این کیسه است، و این دست بند که به ده دینار می ارزد دوسه سنگ در میان آن است که در بازار جوهریان به ده دینار قیمت کرده اند، ایضاً به آن حضرت تسلیم می نمائی و مرا حاجتی است، حاجت مرا به خدمت آن سرور عرض می کنی، و جواب وافی اگر میسر شود، قبل از آمدن خود، به من ارسال می نمائی. گفتم: حاجت تو چیست؟ گفت: ده دینار مادرم در حین عروسی من قرض کرده بود و به من وصیت کرد که آن قرض را ادا نمایم و الحال فراموش کرده ام که مادرم از که قرض نموده، و آن ده درهم را به که باید داد.

استقرضتها أمي في عرسي لا أدري من استقرضتها ولا أدري إلى من أدفعها فان أخبرك بها فادفعها إلى من يأمرك بها. قال [فقلت في نفسي]: و كيف أقول لجعفر بن عليّ، فقلت: هذه المحنة بيني وبين جعفر بن عليّ فحملت المال و خرجت حتى دخلت بغداد فأتيت حاجز بن يزيد الوشاء فسلمت عليه و جلست قال: ألك حاجة؟ قلت: هذا مال دُفع إليّ لا أدفعه إليك حتى تخبرني كم هو من دفعه إليّ؟ فان أخبرتني دفعته إليك، قال: يا أحمد بن أبي روح توجه به إلى سرّ من رأى فقلت: لا إله إلا الله لهذا أجلّ شيء أردته فخرجت و وافيت سرّ من رأى فقلت: أبدأ بجعفر ثمّ تفكّرت فقلت: أبدأ بهم فان كانت المحنة من عندهم وإلا مضيت إلى جعفر، فدنوت من دارأبي محمّد فخرج إليّ خادم فقال: أنت أحمد بن أبي روح؟ قلت: نعم، قال: هذه الرقعة اقرأها فإذا فيها مكتوب: بسم الله الرحمن الرحيم يابن أبي روح أودعتك عاتكة بنت الديبراني كيساً فيه ألف درهم بزعمك، و هو خلاف ما نظنّ و قد أدّيت فيه الأمانة، ولم تفتح الكيس ولم تدر ما فيه، و فيه ألف درهم و خمسون دیناراً، ومعك قرط زعمت المرأة أنه يساوي عشرة دنانير، صدقت مع الفصين اللذين فيه، وفيه ثلاث جبات لؤلؤ شراؤها عشرة دنانير و تساوي أكثر فادفع ذلك إلى خادمتنا إلى فلانة فانا قدوهبناه لها، و صر إلى بغداد و ادفع المال إلى الحاجز و خذ منه ما يعطيك لتفتك إلى منزلك، و أما عشرة الدنانير التي زعمت أنّ أمها استقرضتها في عرسها و هي لا تدري من صاحبها بل هي تعلم لمن هي لكثوم بنت أحمد و هي ناصية فخرجت أن تعطيها و أحببت أن تقسمها في أخواتها فاستأذنتنا في ذلك فلتفرّجها في ضفعا أخواتها. ولا تعودن يا ابن أبي روح إلى القول بجعفر و المحنة له، و ارجع إلى منزلك فانّ عمك قدمات، و قد رزقك الله أهله و ماله فرجعت إلى بغداد، و ناولت الكيس جاجزاً فوزنه فاذا فيه ألف درهم و خمسون دیناراً فناولني ثلاثين دیناراً و قال: أمرت بدفعها إليك لتفتك فأخذتها و انصرفت إلى الموضع الذي نزلت فيه و قد جاءني من يخبرني أنّ عتيّ قدمات و أهلي يأمروني بالانصراف إليهم فرجعت فاذا هو قد مات و ورتت منه ثلاثة آلاف دینار و مائة ألف درهم.

پس آن مال را از آن زن گرفتم و متوجه سفر بغداد شدم، و بعد از طی مراحل و قطع منازل به دارالسلام بغداد رسیدم و به مجلس حاجز بن یزید و شأ در آمد، و بعد از سلام در خدمت آن عالی مقام نشستم؛ گفتم: تو را حاجتی هست؟ گفتم کیسه ای بر سیل و دیعت نزد منست، و صاحب این مال با من قرار داده که کمیت و کیفیت آنچه در این کیسه است، و اسم آن شخص که ارسال داشته بشنوم، و آن را تسلیم نمایم، اگر تو مرا خبر دهی به خصوصیت این مال به تو تسلیم می کنم حاجز گفت: مأمور به أخذ این مال نیستم، و قبل از آمدن تو رقعۀ ای از حضرت صاحب الزمان - علیه السلام - به من رسیده که چون احمد بن روح نزد تو آید، او را با خود به جانب سرمن رأی بیاور. گفتم: سبحان الله، مقصود و مطلوب من همین بود. پس به موافقت حاجز به بلده فاخره سرمن رأی بر آمدم، و بر در سرای حضرت امام حسن عسکری - علیه السلام - حاضر شدم و حاجز به امر آن حضرت مراجعت نمود. آنگاه خادمی بیرون آمد و متوجه من شد و گفت: احمد بن ابی روح توئی؟ گفتم: بلی. رقعۀ ای به من داد و گفت این نامه را بخوان. چون آن مکتوب سعادت مصحوب را گشودم نوشته بود:

بسم الله الرحمن الرحيم يا بن ابی روح به وديعت به تو داده عاتکه بنت دیرانی کیسه ای را که به اعتقاد تو در آن کیسه هزار درهم است، و حال آنکه غیر آنست که تو گمان داری و به امانت به تو داده بود و مقرر داشته که همیان را نگشائی و نظر بر آن چیزی که در آن کیسه است نکنی، و آنچه در آن کیسه است هزار درهم است و پنجاه دینار، و با تو قطعه ای از زیور زنان است - و بعضی نقل کرده اند که فرمود با تو گوشواره ای است - که بنت دیرانی گمان کرده بود که به ده دینار می ارزد، بلی راست گفته با آن دو نگین که بر آن قطعه حلی نشانیده اند به ده دینار می ارزد، و ایضاً سه دانه مروارید در آن قطعه هست که به ده دینار خریده شده لیکن الحال زیاده از آن می ارزد که خریده بود، باید که آن قطعه زرینه را به فلان خادمۀ ما دهی، که ما آن را به او بخشیده ایم و بعد از آن متوجه بغداد گردی، و کیسه دراهم و دنانیر را آنجا به حاجز بن یزید و شأ تسلیم نمائی، و آنچه به جهت خرجی راه به تو عطا نماید قبول کنی، و چون به دیار خود رسی عاتکه بنت دیرانی را بگویی، که: آن ده دینار که مادرت قرض کرده بود و در عروسی تو خرج نمود و الحال فراموش کرده که از که قرض کرده بود و یقین بدان

که آن ده دینار از دختر احمد است، و او ناصبیه بود و مرد او را رخصت است از جانب ما، اگر خواهد آن ده دینار را به بران^۱ آن ناصبیه تقسیم کند، ای پسر اُبی روح باید که دیگر اظهار محبت جعفر نکنی، و به قول او عمل نمائی، و بشارت باد تو را به آن که عمر نام دشمن تو مرد، و مال و زن او نصیب تو خواهد شد.

پس بنا بر امر آن حضرت متوجه بغداد شدم و در آن ساعت که به دارالسلام بغداد رسیدم به خدمت حاجز بن یزید رفتم و آن صرّه را تسلیم او کردم، چون تعداد نمود هزار درهم بود و پنجاه، و سی دینار را بمن داد و گفت: حضرت صاحب الزمان علیه صلوات الرحمن بمن امر کرده که این مبلغ را به جهت مایحتاج تو در این سفر به تو دهم. پس دینارها را از حاجز گرفتم، و او را وداع کرده از بغداد متوجه بلاد خود شدم، و در همان ساعت که به خانه خود رسیدم، شخصی به من خبر داد که عمر که دشمن تو بود از این دار فنا به دار بقا واصل شد، و بعد از مدت چهار ماه زوجه عمر با تجمل بسیار و مال بیرون از حساب و شمار به نکاح من در آمد، و بعد از ارتباط و اختلاط من با آن زن سه هزار و صد هزار درهم به من واصل گردید.

و ایضاً^۲ روایت است که: ابو عقیل بن عیسی بن نصر، که علی بن زیاد ضمیری^۳ عریضه مصحوب آن اموالی ارسال داشته بود و از ملا زمان آستانِ ملایک آشیانِ رضوان پاسبان، استدعای کفن نموده؛ رقعہ در جواب به او رسانیدند مضمونش آنکه:

الحال تو را به کفن احتیاج نیست، چون مدت عمر تو به هشتاد رسد، در آن وقت ترا احتیاج خواهد شد.

چون عمر علی بن زیاد به هشتاد رسید از ملازمان حضرت صاحب الزمان — علیه السلام — شخصی کفن به او داد و بعد از وصول کفن علی بن زیاد به جوار رحمت مالک ذوالمنن واصل شد.

۱ — در متن چنین است لیکن از اصل بر میآید که «دختران» باشد و شاید هم «بران» به معنای نیکان باشد.

۲ — غیبت شیخ ص ۱۷۲ و اثبات الهداة ج ۷ ص ۲۸۵ حدیث ۲۶

۳ — در اصل ضمیری است:

و بهذا الإسناد عن علی بن محمد عن اُبی عقیل عیسی بن نصر قال کتب علی بن زیاد الضمیری یلتمس کفنًا فکتب إليه إنک تحتاج فی سنة ثمانین، فمات فی سنة ثمانین وبعث إليه بالکفن قبل موته

در اخبار صحیحہ مذکور و در کتب مستور است که، در زمان غیبت صغری توقیعات از نزد حضرت صاحب الزمان علیه صلوات الله الملك المتان بیرون می آمد، و جمعی مخصوص به اظهار آن توقیعات بودند، و به امر آن حضرت آن توقیعات عظیم البرکات را به بسیاری از شیعیان آن سرور انس و جان می نمودند، و خلق را از منہیات تحذیر، و بر او امر تحریر می فرمودند، و جمیع مصالح عباد از توقیعات آن کعبه ارباب سداد معلوم می بود، و هریک از توقیعات آن حضرت معجزه بود، و آن بسیار است و این مختصر را گنجایش مجموع آن نیست قلیلی از آن مستطور گشت.

و ایضاً روایتست از شیخ مفید از ابی عبداللہ صفوانی، که گفت: به صحبت با سعادت قاسم بن علا رسیدم، و از مواعظ و نصایح او مستفید گردیدم، عمرش به صد و هیجده رسیده بود، و تا زمان هشتاد سالگی صحیح العینین بود، و ملازمت مجلس حضرات عسکرین — علیهما السلام — می نمود، و قبل از آنکه دیده ظاهرش از علت عمی متغیر گردد یک سال با او حج کردم و بعد از مراجعت

۱ — غیبت شیخ ص ۱۸۸ و بحار ج ۵۱ ص ۳۱۳ ح ۳۷

أخبرني محمد بن محمد بن النعمان والحسين بن عبد الله عن محمد بن احمد الصفواني — رحمه الله — قال: رأيت القاسم بن العلاء وقد عمر مائة سنة وسبع عشرة سنة منها ثمانون سنة صحیح العینین، لقي مولانا ابا الحسن و ابا محمد العسکرین علیهما السلام و حجب بعد الثمانین وردت علیه عیناه قبل وفاته بسبعة ايام، و ذلك اني كنت مقيماً عنده بمدينة الران من أرض آذربایجان و كان لا تنقطع توقیعات مولانا صاحب الزمان — علیه السلام — علی يد أبي جعفر محمد بن عثمان العمري و بعده علی أبي القاسم بن روح — قدس الله روحهما — فانقطعت عنه المكاتبه نحواً من شهرين فقلق — رحمه الله — لذلك فبیننا نحن عنده نأكل إذ دخل البواب مستبشراً فقال له فيج العراق لا یسمی بغيره فاستبشر القاسم و حول وجهه الى القبلة فسجد و دخل كهل قصیریری أثر الفيوج علیه و علیه جبة مصریة، و في رجله نعل محاملي، و علی كتفه مخلاة، فقام القاسم فعانقه و وضع المخلاة عن عنقه، و دعا بطشت و ماء فغسل يده و أجلسه الى جانبه فاكلنا و غلغلنا أیدینا، فقام الرجل فاخرج كتابا افضل من النصف المدرج فناوله القاسم فاخذہ و قبله و دفعه الى كاتب له یقال له ابن أبي سلمة فاخذہ أبو عبد الله ففضه و قرأه حتى احس القاسم بكتابة فقال: يا ابا عبد الله خير، فقال: خير فقال: ويحك خرج في شئ فقال ابو عبد الله: ماتكراه فإلا، قال القاسم: فما هو؟ قال نعي الشيخ الى نفسه بعد ورود هذا الكتاب باربعين يوماً، و قد حمل اليه سبعة اثواب فقال القاسم: في سلامة من ديني؟ فقال في سلامة من دينك، فضحك — رحمه الله — فقال: ما أومل بعد هذا العمر، فقال الرجل الوارد فاخرج من مخلاته ثلاثة ازرو و حبرة يمانية حمراء و عمامة و ثوبين و منديلا فاخذہ القاسم، و كان عنده قميص خلعه علیه مولانا الرضا أبو الحسن — علیه السلام — و كان له صديق یقال له عبدالرحمن بن محمد البدری، و كان شديد النصب، و كان بينه و بين القاسم — نضر الله

در یکی از شهرهای آذربایجان اکثر احيان در خدمت او می بودم، و در جمیع حالات توقیعات حضرت صاحب الزمان — علیه السلام — ازو منقطع نمی شد، مدتی مدید به دست ابی جعفر عمری توقیع آن حضرت واصل می گردید و بعد از آن به وساطت ابی القاسم بن روح توقیع می رسید، تا آن که مدت دو ماه منقطع شد. قاسم بن علاء رحمه الله، از انقطاع توقیعات به غایت متحیر می بود، روزی بواب در آمد و بشارت آورد که الحال قاصد فرخنده فالی از جانب آن کعبه اقبال رسید، شیخ قاسم بن علاء سجده شکر بجای آورد و به استقبال قاصد متوجه گردید، قبل از آنکه از خانه بیرون آید مردی پست بالا در سن کهولت جبّه مصری در بر کرده و نعلین عربی پوشیده و توبره بر دوش گرفته، به مجلس شیخ قاسم در آمد، و شیخ بعد از مصافحه و معانقه توبره را از دوش قاصد فرو گرفت و طشت و ابریق طلبید تا قاصد دست و روی از گرد راه بشست، و او را در پهلوی خود نشانید بعد از آن سفره حاضر کردند و شیخ و حضار با قاصد طعام خوردند چون از طعام دست شستند، قاصد برخواست و توقیع همایون، و نامه میمون حضرت



وجهه — مودة في امور الدنيا شديدة، وكان، القاسم يوده، وقد كان عبدالرحمن وافي الى الدار لاصلاح بين أبي جعفر بن حمدون الهمداني وبين ختنة ابن قاسم، فقال القاسم لشيخين من مشايخنا المقيمين معه أحدهما يقال له ابوحامد بن عمران المفلس والآخر ابوعلی بن جحدر أن اقرأ هذا الكتاب عبدالرحمن بن محمد فاني أحب هدايته وارجو يهديه الله بقراءة هذا الكتاب، فقال له الله الله فان هذا الكتاب لايحتمل ما فيه خلق من الشيعة فكيف عبدالرحمن بن محمد، فقال أنا اعلم أني مفش لسر لايجوز لي اعلانه لكن من محبتي لعبدالرحمن بن محمد وشهوتي أن يهديه الله عزوجل لهذا الأمر هوذا، أقرنه الكتاب، فلما مر ذلك اليوم، وكان يوم الخميس لثلاث عشرة خلت من رجب — دخل عبدالرحمن بن محمد وسلم عليه فاخرج القاسم الكتاب فقال له اقرء هذا الكتاب وانظر لنفسك فقرأ عبدالرحمن الكتاب فلما بلغ الى موضع النعي رمى الكتاب عن يده وقال للقاسم: يا با محمد اتق الله فانك رجل فاضل في دينك متمكن من عقلك والله عزوجل يقول: (وما تدري نفس ماذا تكسب غداً وما تدري نفس بأي أرض تموت) وقال: (عالم الغيب لا يظهر على غيبه أحد) فضحك القاسم وقال له أتم الآية (إلا من ارتضى من رسول) ومولاي — عليه السلام — هو الرضا من الرسول، وقال: قد علمت أنك تقول هذا ولكن أربح اليوم فان أتعشت بعد هذا اليوم الموتخ في هذا الكتاب فاعلم أني لست على شيء، وإن اتامت فانظر لنفسك، فورخ عبدالرحمن اليوم وافترقوا، وحتم القاسم يوم السابع من ورود الكتاب واشتدت به في ذلك اليوم العلة، واستند في فراشه الى الحائط، وكان ابنه الحسن بن القاسم مدمناً على شرب الخمر، وكان متزوجاً الى أبي عبدالله بن حمدون الهمداني وكان جالساً وراؤه مستور على وجهه في ناحية من الدار وابو حامد في ناحية، و ابو جعفر بن جحدر وانا وجماعة من اهل البلد نيكی إذا اتكى القاسم على يديه الى خلف وجعل يقول: يا محمد يا علي يا حسن يا حسين يا موالی كونا شفعائي الى الله عزوجل، وقالها



صاحب الزّمان — عليه السّلام — را بیرون آورد پس شیخ قاسم (ره) مکتوب سعادت مصحوب را از قاصد گرفته بوسید، و برفرق سر نهاد و بعد از آن به کاتب خود داد که او را ابو عبدالله ابن ابی سلمه می گفتند، و کاتب فرمان الاذعان را از شیخ گرفته گشود، و بعد از خواندن گریه و زاری و بیتابی و بیقراری بسیار نمود، و دم بدم بر بکاء و حزن می افزود. شیخ قاسم چون احساس گریه کاتب نمود گفت: یا ابا عبدالله خیر است. گفت: ای شیخ تو را خیر است و مرا مکروه. شیخ گفت: چه چیز تواند بود که مرا خیر باشد و تو را مکروه نماید؟ گفت: ای شیخ مضمون این مکتوب به صدیق مشحون، آنست که بعد از وصول مکتوب به چهل روز ترا از شربت «کلّ نفس ذائقة الموت^۱» جرعه ممت می باید نوشید، و از جامه «کلّ من علیها فان^۲» خلعت فوت می باید پوشید، چون هفت روز از ورود این نامه

→

الثانية، و قالها الثالثة، فلما بلغ في الثالثة يا موسى يا علي تفرقت أجنان عينيه كما يفرق الصبيان شقائق النعمان وانفخت حدقته، وجعل يمسح بكمه عينيه و خرج من عينيه شبيه بماء اللحم مدّ طرفه الى ابنه فقال يا حسن الي بابا حامد بابا علي الي، فاجتمعنا حوله و نظرنا الي الحدقتين صحيحتين، فقال له ابو حامد تراني وجعل يده على كل واحد منا و شاع الخبير في الناس و العامة، و اتابه الناس من العوام ينظرون اليه و ركب القاضي اليه و هو ابو السائب عتبة بن عبدالله المسعودي و هو قاضي القضاة ببغداد فدخل عليه فقال له: بابا محمد ما هذا الذي بيدي و أراه خاتماً فضة فيروزج فقر به منه فقال عليه ثلاثة اسطر فتناوله القاسم — رحمه الله — فلم يمكنه قراءته و خرج الناس متعجبين يتحدثون بخبره، و التفت القاسم الي ابنه الحسن فقال له: إن الله منزلك منزلة و مرتبة فاقبلها بشكر، فقال له الحسن يا أبة قد قبلتها، قال القاسم علي ماذا؟ قال: علي ماتأمرني به يا أبة، قال: علي أن ترجع عما أنت عليه من شرب الخمر، قال الحسن يا أبة و حق من أنت في ذكره لأرجعن عن شرب الخمر و مع الخمر أشياء لا تعرفها، فرجع القاسم يده الى السماء و قال اللهم أهم الحسن طاعتك و جنبه معصيتك ثلاث مرات، ثم دعا بدرج فكتب وصيته بيده — رحمه الله — و كانت الضياع التي في يده لمولانا وقف وقفه أبوه و كان فيما أوصى الحسن أن قال: يا بنى إن اهلت لهذا الأمر — يعني الوكالة لمولانا — فيكون قوتك من نصف ضيعتي المعروفة بفرجيد، و ساورها ملك لمولاي، وإن لم تؤهل له فاطلب خيرك من حيث يتقبل الله، و قبل الحسن وصيته على ذلك، فلما كان في يوم الأربعاء و قد طلع الفجر مات القاسم — رحمه الله — فوافاه عبدالرحمن يعد و في الأسواق حافياً حاسراً و هو يصيح: واسيداه، فاستعظم الناس ذلك منه و جعل الناس يقولون ما الذي تفعل بنفسك، فقال اسكنوا فقد رأيت مالم تروه و تشيع و رجع عما كان عليه و وقف الكثير من صياحه، و تولى ابو علي بن جحدر غسل القاسم و ابو حامد يصب عليه الماء، و كفن في ثمانية اثناب على بدنه قميص مولاه أبي الحسن و ما يليه السبعة الأثواب التي جاءت من العراق، فلما كان بعد مدة

←

عاقبت محمود بگذرد، مریض گردی، و چون هفت روز به چهل روز موعود بماند علت عمی از دیده ظاهر تو مرتفع گردد، و تیرگی روزنه قصر حیات به نور بصارت مبدل شود. شیخ (ره) پرسید که در این نامه به سلامت دین من اشارتی واقع شده؟ کاتب گفت: بلی صریحاً بشارتی مذکور گردیده. پس شیخ بی اختیار خندید، و به غایت مبتهج و مسرور گردید، و قاصد سه ازار و یک حبریمانی سرخ رنگ، و عمامه و دو جامه و مندیلی بیرون آورد و شیخ اسباب مذکور را گرفت، و با پیراهنی که حضرت امام علی نقی — علیه السلام — بعد از آنکه مدتی بر بدن مظہر پوشیده به شیخ داده بود، ضم کرد و بعد از آن ترتیب کفن از برای خود نمود، و گفت بعد از این هیچ چیز مرا خوب تر و هیچ نعمتی مرغوب تر از وداع این دارفانی، و خروج از این سرای بی بقا نیست. حضار مجلس همه گریان شدند، و بر مفارقت شیخ متأسف گشتند.

در اثنای این حال مردی که او را عبدالرحمن بن محمد شیزی می گفتند به مجلس در آمد و این عبدالله ناصبی بود و کمال تعصب و نهایت غلو و غلظت در آن طریقه نا مرضیه داشت، و او را سابقه آشنائی به سبب امور دنیائی با شیخ بود. چون عبدالرحمن به مجلس در آمد، شیخ به کاتب فرمود تا آن مکتوب سعادت مصحوب را بر او بخواند. حضار گفتند ای شیخ این مرد ناصبی است، او را از امثال این معجزات چه حظ؟ شیخ گفت: راست می گوئید که او از اهل سنت است، اما امید من به کرم الهی و روحانیت حضرت رسالت پناهی آنست که، نصیحت من در او تأثیر کند و از شنیدن این صحیفه شریفه هدایت پذیر گردد. پس ابو عبدالله توفیق رفیع حضرت صاحب الزمان — علیه السلام — بر عبدالرحمن خواند، چون به اخبار موت شیخ رسید، عبدالرحمن گفت: ای شیخ تو مردی از اهل علم و فضل باشی عجب می دارم که اعتقاد به امثال این سخنان می کنی، و در قرآن مجید و فرقان حمید خواند که حق تعالی فرمود: «ما تدری نفس ماذا تکسب غداً و ما تدری نفس بائی أرض تموت^۱» و جای دیگر گفته: «عالم الغیب فلا یظهر



یسیره ورد کتاب تعزیه علی الحسن من مولانا — علیه السلام — فی آخره دعاء، ألهمک الله طاعته و جنبک معصيته، و هو الدعاء الذي كان دعا به أبوه، و كان آخره قد جعلنا اباک اماماً لک و فعاله لک مثلاً.

علی غیبه أحداً^۱»، چون عبدالرحمن مضمون این آیات را به طریق حجت و برهان بیان نمود، شیخ فرمود که تتمه همین آیه وافی هدایت، جواب تست که فرموده: «الآ من ارتضى من رسول» و مولا و صاحب من آن مرضی از جانب رسول است، که ملک علام در کلام واجب الاحترام خود یاد کرده، ای عبدالرحمن تومی دانی که مرض و صحت و حیات و ممات از امور اختیاری نیست، اگر خواهی که صدق مضمون این مکتوب سعادت اسلوب بر تو ظاهر گردد، تاریخ را محافظت کن، و هر یک از حادثات که در این مکتوب مذکور شده مثل ابتدای مرض من در روز هفتم، از ورود این نامه محمود، و روشن شدن چشم من که مدت بیست و هفت سال است که نور باصره از خانه چشمم مفارقت نموده، و وفات من در روز چهارم از وصول این توقیع رفیع، جمیع را ملاحظه کن، اگر خلاف ظاهر گردد به یقین بدان که مدار اعتماد ما بر کذب و افتراء و بناء روایات و حکایات ما بر دروغ و دغا بوده، و اگر بتمامها آن بلا زیاده و نقصان مطابق خبر واقع شود، باید که خود را بعد از ظهور این چند دلالت، از طریق ضلالت باز داری و بر کمالات و فضائل و معجزات و دلائل اهل بیت رسالت شک نیاوری.

و بعد از آنکه شیخ سخن خود را تمام کرد، حضار متفرق شدند و شیخ در روز هفتم در تب شد. پس از چند روز مرض اشتداد یافت و در وقتی که با جمعی کثیر به طریق عیادت به مجلس شیخ حاضر شده بودیم، ناگاه قطره ای چند آب از چشم شیخ روان گردید، و علت عمی بالکیله مرفوع گشت. پس شیخ پسرش را گفت: ای حسن نزدیک تر بیا و چشمان مرا که قبل از این به مدت مدید و عهدی بعید نابینا بود، و الحال در کمال نور و ضیاء است، مشاهده نما. پس حضار جمیع ملاحظه کردند که حدقتین شیخ در غایت صحت و صفاست. و این خبر شایع شد و مردم بعد از وقوع این دلالت واضحه مکرر به خدمت شیخ می آمدند و تعجب می نمودند چنانچه روزی ابوالسایب عتبه بن عبدالله مسعودی که افضی القضاة بغداد بود به مجلس شیخ آمد، و به جهت امتحان دست خود را برابر شیخ داشت و سؤال کرد که این چیست و انگشترش را بشیخ نمود، شیخ گفت: خاتم نقره است که نگین فیروزه دارد، و بر آن سه سطر منقوش شده لیکن به طریق خواندن معرفت ندارم. آنگاه شیخ چون پسرش را در میان سرای خود دید گفت: «اللهم

أَلْهَمَ الْحَسَنَ طَاعَتَكَ وَجَنَّبَهُ مَعْصِيَتَكَ» و سه نوبت این کلمات را تکرار نمود، و دوات و قلم و کاغذ طلبید و به دست خود وصیت نامه نوشت، و در باب بعضی از ضیاع و عقار که تصرف او در آن، به وکالت حضرت صاحب الزمان علیه الصلوة و السلام بود، که والد ماجد آن حضرت، امام حسن عسکری صلوات الله علیه، به آن حضرت وقف کرده بود، به پسرش حسن وصیت کرد، و بر محافظت آن مبالغه نمود، و بعد از ادای وصیت مترصد امر الهی می بود تا آن که روز چهلم داعی حق را اجابت نمود، و از خُم خانه «کل شیئی سیفوت» جرعه چشید و متاع حیات از این سرای غرور به دار السرور کشید — رحمة الله علیه — و چون عبدالرحمن بر وقوع این حالات مطلع گردید، به جز از اعتقاد به حقیقت آن کعبه ارباب سداد چاره ندید و خود را در ما صدق «یهدی الله لنوره من یشاء»^۱ داخل گردانید و از شیعیان خلص و معتقد آن خالص گردید.

راوی گوید که: شیخ قاسم بن علا — رحمه الله تعالى — در صباح روز چهلم از ورود آن مکتوب سعادت مصحوب فوت شد، و عبدالرحمن بن محمد شنیری را دیدم که به تشیع جنازه شیخ قیام نموده بود، و از کمال حسرت اندوه فریاد می کرد و می گفت: یا سیداه مرا بی تو حیات به چه کار آید، و از زندگانی مرا در مفارقت تو عار آید.

چون مردمان تحسّر عبدالرحمن را بر فوت شیخ دیدند، و امثال این سخنان بر سبیل تعزیت از او شنیدند به غایت متعجب گردیدند. عبدالرحمن گفت: ای مردمان بر تحسّر من که نسبت به شیخ قاسم بن علا واقع شده تعجب می نمائید، زیرا که آنچه من از حرمت او به خدمت حضرت صاحب الأمر — علیه السلام — دانسته ام شما ندانسته اید، و بعد از اندک فرصتی کتابتی از حضرت صاحب الزمان به پسر شیخ قاسم بن علا رسید که نامش حسن بود، مضمونش آن که:

بشارت باد ترا که که حق سبحانه و تعالی دعای پدرت را در حق تو اجابت نموده، ترا به طاعت خود ملهم گردانید، و به الطاف ربّانی جمیع منهیّات و نامشروعات بر دل تو مکروه و ممنوع گردید.

(الحديث الرابع عشر^١)

حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ أَبِي عُمَرَ (رض) عَنْ غِيَاثِ بْنِ إِبْرَاهِيمَ، عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ، عَنْ أَبِيهِ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيٍّ، عَنْ أَبِيهِ عَلِيِّ بْنِ الْحُسَيْنِ، عَنْ أَبِيهِ الْحُسَيْنِ بْنِ عَلِيٍّ، عَلَيْهِمُ السَّلَامُ، قَالَ: سُئِلَ امِيرَ الْمُؤْمِنِينَ — عَلَيْهِ السَّلَامُ — عَنْ مَعْنَى قَوْلِ رَسُولِ اللَّهِ، صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ: «إِنِّي تَارِكٌ فِيكُمْ^٢ الثَّقَلَيْنِ كِتَابَ اللَّهِ وَعِترَتِي» مَنِ الْعِترَةُ؟ فَقَالَ: أَنَا وَالْحَسَنُ وَالْحُسَيْنُ وَالْأئِمَّةُ التَّسْعَةُ مِنْ وَلَدِ الْحُسَيْنِ، تَأْسَعُهُمْ مَهْدِيهِمْ^٣ لَا يَفَارِقُونَ كِتَابَ اللَّهِ عَزَّوَجَلَّ وَلَا يَفَارِقُوهُمْ حَتَّى يَرُدُّوا عَلَيَّ رَسُولَ اللَّهِ حَوْضَهُ.

يعنى: حضرت امام حسين — عليه السلام فرمود كه: از حضرت اميرالمؤمنين — عليه السلام — پرسيدند: از معنى قول رسول خدا، صلى الله عليه وآله وسلم، كه فرمود: «انى تارك فيكم الثقلين كتاب الله و عترتى» كيستند عترت؟ حضرت اميرالمؤمنين — عليه السلام — فرمود: عترت منم و حسن و حسين و نه امام از فرزندان حسين، كه نهم ايشان مهدى ايشان است، جدا نمى شود از كتاب

١ — كمال الدين ص ٢٤٠ حديث ٦٤ و معانى الاخبار ص ٩٠ حديث ٤

٢ — در اصل: انى مخلف فيكم

٣ — در اصل: مهديهم و قائمهم

ذكر التعلبي فى تفسير حمق باسناده قال: السين سناء المهدي (ع) والقاف قوة عيسى حين ينزل فيقتل النصارى ويخرب

خدای عزوجلّ و کتاب خدا از ایشان جدا نمی شود تا وارد شوند به رسول خدا در حوض او، یعنی حوض کوثر.

ابن بابویه (ره) در کتاب کمال الدین حدیث «انی تارک فیکم اثقلین» را به اسانید بسیار روایت کرده^۱ و مضبوط است آن حدیث صحیح، که از احادیث متواتره است در کتابهای دیگر. والسلام.

(الحديث الخامس عشر)

قال الشيخ الفقيه عماد الدين ابو جعفر بن بابويه (ره) في كتاب كمال الدين: حدّثنا أحمد بن زياد بن جعفر الهمداني، قال: حدّثنا علي بن ابراهيم بن هاشم، عن أبيه عن بسطام بن مرة، عن عمرو بن ثابت، قال: قال علي بن الحسين سيّد العابدين: من ثبت علي مولاتنا في غيبة قائمنا أعطاه الله عزّوجلّ أجر ألف شهيد، مثل شهداء بدر وأحد.

يعنى: حضرت زين العابدين — عليه السّلام — فرمود كه: هر كه ثابت باشد بر دوستى مادر زمان غايب بودن قائم ما، حضرت حقّ سبحانه و تعالى مزد و أجر هزار شهيد مثل شهيدان بدر و أحد عطا مى كند او را. و السلام على من ألهمه الله بالتقوى والطاعة.

و ايضاً محمد بن يعقوب كليني (ره) روايت کرده است^۲ از يکى از لشگريان خليفه عباسى كه گفت: من همراه بودم كه سيماء غلام خليفه به سر من راى آمد و در خانه حضرت امام حسن عسكرى — عليه السلام — را شكست بعد از

۱ — كمال الدين ج ۱ ص ۳۲۳ ح ۷

۲ — كافى ج ۱ ص ۳۳۱

فوت آن حضرت — علیه السلام — پس حضرت صاحب الأمر، صلوات الله علیه، از خانه بیرون آمد، و طبرزینی در دست مبارک داشت به سیما گفت که: چه می کنی در خانه من؟ سیما بر خود بلرزید و گفت: جعفر کذاب می گفت که از پدرت فرزندی نمانده است، اگر خانه از تست ما بر می گردیم! پس از خانه بیرون آمدیم.

علی بن قیس راوی حدیث گوید که: یکی از خادمان خانه حضرت بیرون آمد، من از او پرسیدم از حکایتی که آن شخص نقل کرد آیا راست است؟ گفت: کی تو را خبر داد؟ گفتم: یکی از لشکریان خلیفه. گفت: هیچ خبر در عالم مخفی نمی ماند.

و شیخ ابن بابویه و دیگران روایت کرده اند^۱ که: احمد بن إسحاق که از وکلای حضرت امام حسن عسکری — علیه السلام — بود، سعد بن عبدالله را که از ثقات اصحابست با خود به خدمت آن حضرت که از مسئله چند می خواست سؤال کند^۲ سعد بن عبدالله گفت که: چون به در دولت سرای آن حضرت رسیدیم احمد رخصت دخول از برای خود و من طلبید و داخل شدیم. احمد با خود همیانی داشت که در میان عبا پنهان کرده بود، و در همیان صد و شصت کیسه از طلا و نقره بود که هر یک را یکی از شیعیان مهر زده به خدمت حضرت فرستاده بود، و چون به سعادت ملازمت رسیدیم، در دامن آن حضرت طفلی نشسته بود مانند مشتری در کمال حسن و جمال، و در سرش دو کاکل بود و نزد آن حضرت گوئی از طلا بود به شکل انار که بنگین های زیبا و جواهر گرانها مرصع کرده بودند، و یکی از اکابر بصره به هدیه برای آن حضرت فرستاده بود و در دست حضرت نامه بود و کتابتی می فرمود و چون آن طفل مانع می شد، آن گوی را می انداخت که طفل از پی آن می رفت و خود کتابت می فرمود؛ چون احمد همیان را گشود و نزد



رای و قد کسر باب الدار فخرج علیه و بیده طبرزین فقال له: ما تصنع فی داری؟ فقال سیما: إن جعفرأ زعم أباک مضمی ولاولدله، فإن کانت دارک فقد انصرفت عنک، فخرج عن الدار قال علی بن قیس: فخرج علینا خادم من خدم الدار فسألته عن هذا الخبر فقال لی: من حدّثک بهذا؟ فقلت له: حدّثنی بعض جلاوة السواد، فقال لی: لایکاد یخفی علی الناس شیئاً.

۱ — کمال الدین ج ۲ ص ۴۵۷، مؤلف روایت سعد بن عبدالله را بطور مختصر در صفحات پیش آورده بود، لیکن این قسمت نیز که آورده بخشی دیگر از آن می باشد.

۲ — ظاهراً کلمه «برد» در جمله افتاده است.

آن حضرت گذاشت حضرت به آن طفل فرمود که اینها هدایا و تحفه های شیعیان تو است بگشا و متصرف شو! آن طفل یعنی حضرت صاحب — علیه السلام — گفت: ای مولای من آیا جایز است که من دست ظاهر خود را دراز کنم به سوی مال های حرام؟ پس حضرت عسکری — علیه السلام — فرمود: ای پسر اسحق بیرون آور آنچه در همیناست، تا حضرت صاحب الزمان حلال و حرام را از یکدیگر جدا کند. پس احمد یک کیسه را بیرون آورد، حضرت فرمود: این از فلان است در فلان محله قم می باشد و شصت و دو اشرفی در این کیسه است، چهل و پنج اشرفی از قیمت ملکیت که از پدر به او میراث رسیده بوده و فروخته است، و چهارده اشرفی قیمت هفت جامه است که فروخته است، و از کرایه دکان سه دینار است. حضرت امام حسن — علیه السلام — فرمود که: راست گفתי ای فرزند، بگو که چه چیز در میان این ها حرام است تا بیرون کند فرمود که: در این میان یک اشرفی هست به سکه ری که به تاریخ فلان زده اند، و تاریخش بر آن نقش است و نصف نقش محوشده است، و یک دینار مقرض شده ناقصی هست که یک دانگ و نیم است، و حرام در این کیسه همین دو دینار است، و وجه حرمتش آنست که صاحب این کیسه در فلان سال در فلان ماه، او را نزد جولائی که از همسایگانش بود، مقداریک من و نیم ریسمان بود، و مدتی بر این گذشت و دزد آن را ربود و آن مرد چون گفت که این را دزد برد تصدیقش نکرد، و تاوان از او گرفت. ریسمانی باریک تر از آن که دزد برده بود به همان وزن به او داد که آن را بافتند و فروخت، و این دو دینار از قیمت آن جامه است و حرام است چون کیسه را احمد گشود دو دینار به همان علامتها که حضرت صاحب الامر — علیه السلام — فرموده بود پیدا شد، برداشت و باقی را تسلیم نمود؛ پس صره دیگر بیرون آورد، حضرت صاحب علیه السلام فرمود که: این مال فلان است که در فلان محله قم می باشد، و پنجاه اشرفی در این صره است و ما دست به این دراز نمی کنیم. پرسید که چرا؟ فرمود که: این اشرفها قیمت گندمی است که میان او و برزگرانمش مشترک بود و حصه خود را زیاده کیل کرد و گرفت، و مال آنها در آن میان است حضرت امام حسن — علیه السلام — فرمود که:

راست گفתי ای فرزند. پس به احمد گفت که: این کیسه ها را بردار و وصیت کن که به صاحبانش برسانند، که ما نمی خواهیم و اینها حرامست تا آنکه

همه را به این نحو تمیز فرمود، و چون سعد بن عبدالله خواست مسائل خود را پرسد، حضرت عسکری علیه السلام فرمود که از نور چشمم پیرس آنچه بخواهی، و اشاره به حضرت صاحب — علیه السلام — فرمود. پس جمیع مسائل مشکل را پرسید، و جواب‌های شافی شنید و بعضی از سؤالا که از خاطرش محوشده بود، حضرت از باب اعجاز به یادش آورد، و جواب فرمود و حدیث طولانی است.

قطب راوندی از جعفر بن محمد بن قولویه استاد شیخ مفید (ره) روایت کرده است که^۱ چون قرامطه — اعنی اسماعیلیه ملاحده — کعبه را خراب کردند و حجرالاسود را به کوفه آورده، در مسجد کوفه نصب کردند، در سال سیصد و سی و هفت که اوایل غیبت کبری بود خواستند که حجر را به کعبه برگردانند و در جای خود نصب کنند، به امید ملاقات حضرت صاحب — علیه السلام — در آن سال اراده حج کردم، زیرا که در احادیث صحیحه وارد شده است که حجر را کسی به غیر معصوم و امام زمان نصب نمی کند، چنانچه قبل از بعثت حضرت رسالت — صلی الله علیه و آله — که سیلاب کعبه را خراب کرد، حضرت رسول صلی الله علیه و آله آنرا نصب کردند، و در زمان حجاج که کعبه را برسر عبدالله

۱ - بحارج ۵۲ ص ۵۸ حدیث ۴۱

روي عن أبي القاسم جعفر بن محمد بن قولويه قال: لما وصلت بغداد في سنة سبع و ثلاثين للحجّ و هي السنة التي ردّ القرامطة فيها الحجر إلى مكانه من البيت، كان أكبر همتي من ينصب الحجر؟ لأنه مضى في أثناء الكتب قضة أخذه و [أنه] إنما ينصبه في مكانه الحجّة في الزمان كما في زمان الحجاج و وضعه زین العابدین علیه السلام في مكانه و استقرّ، فاعتلت علة صعبة خفت منها على نفسي ولم ينهائي ما قصدته فاستتبت المعروف، بابن هشام و أعطيته رقعة مختومة أسأل فيها عن مدّة عمري و هل يكون الموتة في هذه العلة أم لا و قلت: همتي إيصال هذه الرقعة إلى واضع الحجر في مكانه و أخذ جوابه و إنما أندبک لهذا، قال فقال المعروف بابن هشام: لما حصلت بمكة و عزم على إعادة الحجر بذلت لسدنة البيت جملة تمكّنت معها من الكون بحيث أرى واضع الحجر في مكانه فأقمت معي منهم من يمنع عني ازدحام الناس فكلما عمد إنسان لوضعه اضطرب و لم يستقم فأقبل غلام أسمر اللون حسن الوجه فتناولوه و وضعه في مكانه فاستقام كأنه لم يزل عنه، و علت لذلك الأصوات فانصرف خارجاً من الباب، فنهضت من مكاني أتبعه و أدفع الناس عني يميناً و شمالاً حتى ظنّ بي الاختلاط في العقل، و الناس يفرجون لي و عيني لا تفارقه، حتى انقطع عن الناس فكنت أسرع الشدّ خلفه و هو يمشي على تودة السير ولا أدركه.

فلما حصل بحيث لا أحد يراه غيري وقف و التفت إليّ فقال: هات مامعك فناولته الرقعة فقال من غير أن ينظر إليها: قل له: لا خوف عليك في هذه العلة و يكون ما لا بدّ منه بعد ثلاثين سنة، قال: فوقع عليّ الدمع حتى لم أطق حراكاً و تركني و انصرف.

زبیر خراب کرد، چون خواستند بسازند هر که حجر را گذاشت لرزید و قرار نگرفت، تا آنکه حضرت زین العابدین علیه السلام آن را بجای خود گذاشت و قرار گرفت. لهذا در آن سال متوجه حج شدم و چون به بغداد رسیدم، علت صعبی مرا عارض شد که برجان خود ترسیدم، و نتوانستم به حج روم. پس نایب خود گردانیدم مردی از شیعه را که او را ابن هشام می گفتند، و عرضه به خدمت حضرت نوشتم و سرش را مهر کردم، و در آن عرضه سؤال کرده بودم که عمر من چندسال خواهد بود، و از این مرض عافیت خواهم یافت یا نه؟ و ابن هشام را گفتم مقصود آنست که این رقعہ را بدهی به دست کسی که حجر را بجای خود بگذارد، و جوابش را بگیرم، و تورا از برای همین کار می فرستم.

ابن هشام گفت که: چون داخل مکه مشرفه شدم مبلغی به خدمه کعبه دادم که در وقت گذاشتن حجر را حمایت کنند که درست توانم دید کی حجر را به جای خود می گذارد، و ازدحام مردم مانع دیدن من نشود. چون خواستند که حجر را به جای خود بگذارند، و خدمه مرا در میان گرفتند و حمایت من می نمودند، و من نظر می کردم هر که حجر را می گذاشت حرکت می کرد و می لرزید و قرار نمی گرفت، تا آنکه جوان خوش روی گندم گونی پیدا شد و حجر را از دست ایشان گرفت و به جای خود گذاشت، درست ایستاد و حرکت نکرد؛ پس خروش از مردم برآمد و صدا بلند کردند، و روانه شد و از در مسجد بیرون رفت. من از عقب او به سرعت روانه شدم و مردم را می شکافتم و از جانب راست و چپ دور می کردم و می دویدم، و مردم گمان کردند که من دیوانه شده‌ام و چشمم را از او بر نمی داشتم که مبادا از نظر من غایب شود، تا آنکه از میان مردم بیرون رفت و او در نهایت آهستگی و اطمینان می رفت و من هر چه می دویدم به او نمی رسیدم، و چون بجائی رسید که به غیر از من و او کسی نبود، ایستاد و به سوی من ملتفت شد و فرمود: بده آنچه با خود داری، رقعہ را به دستش دادم. فرمود: به او بگو بر تو خوفی نیست در این علت، و عافیت می یابی و أجل محتوم تو بعد از سی سال دیگر خواهد بود. چون این حالت را مشاهده کردم و کلام معجز نظامش را شنیدم، خوف بر من مستولی شد به حدی که حرکت نتوانستم کرد.

چون این خبر به ابن قولویه رسید یقین او زیاده شد و در حیات بود تا سال سیصد و شصت و هفت از هجرت، در آن سال آزاری به هم رسانید، وصیت کرد،

تهیه کفن و حنوط و ضروریات سفر آخرت را گرفت، و اهتمام تمام در این امور می کرد، مردم به او می گفتند: آزار بسیاری نداری، اینقدر تعجیل و اضطراب چرا می کنی؟ گفت: این همان سال است که مولای من مرا وعده داده است: پس در همان علت به منازل رفیعه جنت انتقال نمود. ألحقه الله بمولیه الأبطال فی داز القرار.

وسیدعلی بن طاوس رضی الله عنه نقل کرده است که^۱ من در سامره بودم در سحر شب سیزدهم ماه ذیقعدہ سال ششصد و سی و هشت، صدای حضرت صاحب صلوات الله علیه را شنیدم که از برای شیعیان زنده و مرده دعا می کرد و از آن جمله فرمود: «زنده گردان یا باقی بدار ایشان را در عزت ما و پادشاهی ما و ملک ما و دولت ما»

و شیخ ابن بابویه روایت کرده است^۲ از احمد بن فارس که گفت: من وارد شهر همدان شدم و همه را سُنی یافتم به غیر از یک محله که ایشان را بنی راشد می گفتند، و همه شیعه امامی بودند. از سبب تشیع ایشان سؤال کردم، مرد پیری از ایشان که آثار صلاح و دیانت از او ظاهر بود گفت سبب تشیع ما آنست که جدّ اعلاّی ما که همه به او منسوبیم به حج رفته بود، گفت در وقت مراجعت پیاده می آمدم، چند منزل که آمدم در بادیه، روزی در اول قافله خوابیدم که چون آخر قافله برسد بیدار شوم، چون به خواب رفتم بیدار نشدم تا آنکه گرمی آفتاب مرا بیدار کرد، و قافله گذشته بود و جاده پیدا نبود، به توکل روانه شدم.

۱ - مهج الدعوات ص ۲۹۶:

وکنت أنا بسرّ من رأی فسمعت سحراً دعائه علیه السلام فحفظت منه علیه السلام من الدعاء لمن ذکره من الأحياء والأموات وابتهم وقال واحبهم فی عزنا ملکنا و سلطانتنا و دولتنا و کان ذلک فی لیلۃ الاربعاء ثالث عشر ذی القعدہ سنۃ ثمان وثلثین و ستمائة.

۲ - بحارج ۵۲ ص ۴۰ حدیث ۳۰ بنقل از کمال الدین

سمعتنا شیخاً من أصحاب الحدیث یقال له: أحمد بن فارس الأديب یقول: سمعت بهمدان حکایة حکیتها کما سمعتها لبعض إخوانی فسألنی أن أثبتها له بخطی ولم أجد إلی مخالفتها سیلاً، وقد کتبتها و عهدتها إلی من حکاها، وذلک أنّ بهمدان ناساً یعرفون ببني راشد، وهم کلهم یتشیعون، ومذهبهم مذهب أهل الامامة.

فسألت عن سبب تشيعهم من بين أهل همدان، فقال لي شيخ منهم رأيت فيه صلاحاً وسمتاً: إنّ سبب ذلك أنّ جدنا الذي ننسب إليه خرج حاجاً فقال: إنه لما صدر من الحجّ و ساروا منازل في البادية، قال فنشطت في النزول والمشى، فمشيت طويلاً حتى أعيتت و تعبت و قلت في نفسي: أنا نمومة

اندک راهی که رفتم، رسیدم به صحرای سبز خرم پرگل و لاله که هرگز چنین مکانی ندیده بودم. چون داخل بستان شدم قصر عالی به نظر من آمد، به جانب قصر روانه شدم چون به در قصر رسیدم، دو خادم سفید دیدم نشسته اند، سلام کردم و جواب نیکویی گفتند، و گفتند: بنشین که خدا خیر عظیمی نسبت به تو خواسته است که تو را به این موضع آورده است، پس یکی از خادم ها داخل قصر شدند و بعد از اندک زمانی بیرون آمدند، و گفت: برخیز و داخل شو! چون داخل شدم قصری مشاهده کردم که هرگز به آن خوبی ندیده بودم، چون خادم پیش رفت و پرده بر در خانه آویخته بود، پرده را برداشت و گفت: داخل شو! داخل شدم جوانی را دیدم که در میان خانه نشسته است و شمشیر درازی محاذی سر او از سقف آویخته است، که نزدیک است که سر شمشیر مماس سر او شود، و آن جوان مانند ماهی بود که در تاریکی درخشان باشد، پس سلام کردم و با نهایت ملاحظت و خوش زبانی جواب فرمود، و گفت: می دانی من کیستم؟ گفتم: نه والله. فرمود:

منم قائم آل محمّد و منم آن که در آخر الزّمان به این شمشیر خروج
خواهم کرد؛ و اشاره به آن شمشیر کرد، و زمین را پر از راستی و عدالت خواهم کرد،
بعد از آنکه پر از ظلم و جور شده باشد.

→
تریحني فاذا جاء أواخر القافلة قمت قال: فما انتبهت إلا بحرّ الشمس ولم أرحداً فتوحشت ولم أرطريقاً
ولا أثراً فتوكلت على الله عزّوجلّ وقلت: أسير حيث وجهني.
ومشيت غير طويل فوَقعت في أرض خضراء نضرة كأنها قرية عهد بغيث وإذا تربتها أطيب تربة و
نظرت في سواء تلك الأرض إلى قصر يلوح كأنه سيف فقلت: يا ليت شعري ما هذا القصر الذي لم أعهده
ولم أسمع به، فقصدته.

فلما بلغت الباب رأيت خادمين أبيضين فسلمت عليهما فردّا عليّ ردّاً جميلاً وقالوا: اجلس فقد
أراد الله بك خيراً، وقام أحدهما فدخل واحتبس غير بعيد ثم خرج فقال: قم فادخل، فدخلت قصرأ لم
أربناء أحسن من بنائه ولا أضوء منه وتقدّم الخادم إلى ستر على بيت فرفعه ثم قال لي: ادخل فدخلت
البيت فاذا فتى جالس في وسط البيت، وقد عُلق على رأسه من السقف سيف طويل تكاد ظبته تمسّ
رأسه، والفتى بدر يلوح في ظلام فسلمت فردّاً السلام بألطف الكلام وأحسنه.

ثمّ قال لي: أتدري من أنا؟ فقلت: لا والله، فقال: أنا القائم من آل محمّد - صلى الله عليه وآله
- أنا الذي أخرج في آخر الزمان بهذا السيف - وأشار إليه - فأملأ الأرض عدلاً وقسطاً كما ملئت جوراً
وظلماً، فسقطت على وجهي وتعفّرت فقال: لا تفعل ارفع رأسك أنت فلان من مدينة بالجبيل يقال لها
همدان، قلت: صدقت يا سيدي ومولاي قال: فتحبّ أن تؤوب إلى أهلك؟ قلت: نعم يا سيدي وأُبرِّهم

پس بر رو افتادم و رورا بر زمین مالیدم. گفتم: چنین مکن و سر بردار، تو فلان مردی از مدینه که از بلاد جبل که او را همدان می گویند. گفتم: راست گفתי ای آقای من، مولای من. پس گفتم: می خواهی بر گردی به سوی اهل خود؟ گفتم: بلی ای سید من، می خواهم به سوی اهل خود بروم، و بشارت دهم ایشان را به این سعادت که مرا روزی شد. پس اشاره فرمود به سوی خادم و او دست مرا گرفت، و کیسه زری بمن داد و مرا از بستان بیرون آورد و با من روانه شد. اندک راهی که رفتیم عمارت ها و درخت ها و مناره و مسجدی پیدا شد. گفتم: می شناسی این شهر را؟ گفتم: نزدیک شهر ما شهری هست که آن را آسد آباد می گویند. گفتم: همان است برو با رُشد. این را گفت و ناپیدا شد.

من داخل آسد آباد شدم و در کیسه چهل یا پنجاه اشرفی بود، پس وارد همدان شدم و اهل و خویشان خود را جمع کردم و بشارت دادم ایشان را به آن سعادت ها که حق تعالی برای من میسر کرد، و ما همیشه در خیر و نعمتیم تا آن اشرفی ها در میان ما هست.

و شیخ صدوق و شیخ طوسی و طبری و دیگران به سندهای صحیح از محمد بن ابراهیم بن مهزیار، و بعضی از علی بن ابراهیم مهزیار روایت کرده اند که^۱ گفتم: بیست حج کردم به قصد آن که شاید به خدمت حضرت صاحب الامر — علیه السلام — برسم و میسر نشد، شبی در میان رخت خواب خوابیده بودم، صدائی شنیدم که کسی گفت: ای فرزند مهزیار امسال بیا به حج که به خدمت

بما أتاح الله عزوجل لي، فأومأ إلى الخادم فأخذ بيدي وناولني صرةً، وخرج ومشى معي خطوات فنظرت إلى ظلال وأشجار ومنازة مسجد فقال: أتعرف هذا البلد؟ قلت: إن بقرب بلدنا بلدة تعرف بأستاباد وهي تشبهها، قال: فقال: هذه أستاباد امض راشداً فالتفت فلم أره ودخلت أستاباد وإذا في الصرة أربعون أو خمسون ديناراً فوردت همدان وجمعت أهلي وبشرتهم بما أتاح الله لي ويسره عزوجل ولم تنزل بخير مابقي معنا من تلك الدنانير

۱ — کمال الدین ج ۲ ص ۴۴۵ حدیث ۱۹ و غیبت شیخ ص ۱۵۹ با کمی اختلاف آن را نقل کرده است و روایت ما از غیبت شیخ طوسی رحمه الله است:

وأخبرنا جماعة عن التلعكبري عن احمد بن علي الرازي عن علي ابن الحسين عن رجل — ذكر انه من اهل قزوین لم يذكر اسمه — عن حبيب بن محمد بن يونس بن شاذان الصنعاني (قال) دخلت الى علي بن ابراهيم بن مهزيار الاهوازي فسألته عن آل أبي محمد — عليه السلام — فقال: يا أخي لقد سألت عن أمر عظيم حججت عشرين حجة كلاً اطلب به عيان الامام فلم اجد الي ذلك سييلا، فيينا أناليلة نائم

إمام زمان خود خواهی رسید. پس بیدار شدم فرحناک و خوشحال و پیوسته مشغول عبادت بودم تا صبح طالع شد، نماز صبح کردم و از برای طلب رفتن بیرون آمدم و رفیقی چند به هم رسانیدم، و متوجه شدم. چون داخل کوفه شدم و تفحص بسیار کردم و اثری و خبری از آن حضرت نیافتم، پس با ایشان روانه شدم و چون داخل مدینه طیبه شدم، تجسس بسیار نمودم و پیوسته میان امیدواری و ناامیدی متردد و متفکر بودم تا آن که در شبی از شبها در مسجد الحرام انتظار می کشیدم که دور کعبه معظّمه خلوت شود، و مشغول طواف شوم و به تضرّع و ابتهال از بخشنده بی زوال سؤال کنم که مرا به کعبه مقصود خویش راهنمایی کند. چون خلوت شد، مشغول طواف شدم ناگاه جوان با ملاحظت خوش روئی خوشبوئی را در طواف دیدم که دو برد یمنی پوشیده بود، یکی بر کمر بسته و دیگری را بر دوش افکنده و طرف ردا را بر دوش دیگر برگردانیده، چون نزدیک او رسیدم به جانب من التفات نمود و فرمود: از کدام شهری؟ گفتم: از اهواز. گفت: ابن الخضیب را می شناسی؟ گفتم: او به رحمت الهی واصل شد. گفت: خدا او را رحمت کند، در روزها روزه می داشت و شب ها به عبادت می ایستاد و تلاوت قرآن بسیار می نمود، و از شیعیان و موالیان ما بود، گفت: علی بن مهزیار را می شناسی؟ گفتم: من آنم. گفت: خوش آمدی ای ابوالحسن، گفت: چه کردی آن علامتی را که در

→

في مرقدی إذ رأيت قائلاً يقول يا علي بن ابراهيم قد أذن الله لي في الحج فلم اعقل ليلتي حتى أصبحت فأنا مفكر في أمري أرقب الموسم ليلي ونهاري، فلما كان وقت الموسم أصلحت أمري، وخرجت متوجها نحو المدينة، فما زلت كذلك حتى دخلت يثرب فسألت عن آل أبي محمد — عليه السلام — فلم أجده أثراً ولا سمعت له خبراً فاقمت مفكراً في أمري حتى خرجت من المدينة أريد مكة فدخلت الجحفة وأقمت بها يوماً وخرجت منها متوجهاً نحو الخدير وهو على أربعة أميال من الجحفة، فلما ان دخلت المسجد صليت وعفرت واجتهدت في الدعاء وابتهلت الى الله لهم، وخرجت اريد عسفان فما زلت كذلك حتى دخلت مكة فاقمت بها اياماً اطوف البيت واعتكفت فينا أنا ليلة في الطواف اذا أنا بفتى حسن الوجه، طيب الرائحة، يتبختر في مشيته طائف حول البيت فحس قلبي به فقمته نحوه فحككته، فقال لي من اين الرجل؟ فقلت: من اهل العراق؟ قلت: من الأهواز، فقال لي: تعرف بها الخصب؟ فقلت: رحمه الله، دعي فاجاب، فقال: رحمه الله، فما كان اطول ليلته واكثر تبتله وأغزر دمعته، أفتعرف علي بن ابراهيم بن المازيار؟ فقلت: انا علي بن ابراهيم فقال: حياك الله ابا الحسن ما فعلت بالعلامة التي بينك وبين ابي محمد الحسن بن علي — عليه السلام —؟ فقلت: معي قال: أخرجها، فادخلت يدي في جيبی فاستخرجتها، فلما أن رأها لم يتمالك ان تغرغرت عيناه بالدموع وبكى منتحباً حتى بل اطماره، ثم قال اذن لك الآن يابن المهز يارصرالى رحلك وكن على اهة من امرك، حتى إذا لبس الليل جلبابه، وغمر الناس ظلامه، سر الى شعب بني عامر فانك ستلقاني هناك فسرت الى منزلي فلما ان

←

ميان تو و حضرت امام حسن عسكري — عليه السلام — بود؟ گفتم: با منست. گفت: بيرون آور به سوى من! بيرون آوردم انگشتر نيكوئى كه بر آن محمد و على نقش كرده بودند — و به روايت ديگري الله يا محمد يا على نقش آن بود — چون نظرش بر آن افتاد آن قدر گريست كه جامه هایش تر شد، و گفت: خدا رحمت كند تو راى ابومحمد، به تحقيق كه تو امام عادل بودى، و فرزند امامان بودى و پدر امام بودى، حق تعالى تو را در فردوس اعلیٰ با پدران خود ساكن گردانيد. پس گفت: بعد از حج چه مطلب دارى؟ گفتم: فرزند امام حسن عسكري — عليه

→
 احسست بالوقت أصلحت رحلي وقدمت راحتي وعكمته شديداً، وحملت وصرت في منته واقبلت مجدأ في السير حتى وردت الشعب فاذا انا بالفتى قائم ينادي يا ابا الحسن الي فما زلت نحوه فما قربت بدأني بالسلام وقال لي سر بنا يا اخ فمازال يحدثني واحده حتى تخرقنا جبال عرفات، وسرنا الى جبال منى وانفجر الفجر الأول ونحن قد توسطنا جبال الطائف فلما ان كان هناك أمرني بالنزول وقال لي: إنزل فصل صلاة الليل فصليت، وأمرني بالوتر فاوترت، وكانت فائدة منه، ثم أمرني بالسجود والتعقب، ثم فرغ من صلاته وركب، وأمرني بالركوب، وسار وسرت معه حتى علا ذروة الطائف، فقال: هل ترى شيئاً؟ قلت: نعم أرى كئيب رمل عليه بيت شعر يتوقد البيت نوراً، فلما ان رأيته طابت نفسي، فقال لي: هناك الأمل والرجاء، ثم قال: سر بنا يا أخ فسا وسرت بمسيره إلى ان اتحد من الذروة وسار في اسفله، فقال: إنزل فهانها يذل كل صعب، ويخضع كل جبار، ثم قال: خل عن زمام الناقة، قلت فعلى من اخلفها؟ فقال: حرم القائم — عليه السلام — لا يدخله إلا مؤمن ولا يخرج منه الا مؤمن، فخليت من زمام راحتي، وسار وسرت معه إلى ان دنا من باب الخيابة فسبقتني بالدخول، وأمرني ان اقف حتى يخرج إلى، ثم قال لي: ادخل هناك السلامة، فدخلت فاذا انا به جالس قد اتشح ببردة واتزر باخرى وقد كسر برده على عاتقه وهو كاقحوانة أرجوان قد تكاثف عليها الندى، وأصابها الم الهوى، واذا هو كخصن بان اوقضيب ريحان، سمح سخى تقي نقي، ليس بالطويل الشامخ، ولا بالقصير اللازق، بل مربوع القامة، مدور الهامة، صلت الجبين، ازج الحاجبين، أفنى الأنف، سهل الخدين، على خده الأيمن خال كانه فئات مسك على رضاضة عنبر، فلما ان رأيته بدرته بالسلام، فرد علي أحسن ماسلمت عليه، وشافهني وسألني عن أهل العراق، فقلت سيدي قد ألبسوا جلباب الذلة، وهم بين القوم أذلاء فقال لي: يابن المازيار تملكوهم كما ملكوكم وهم يومئذ اذلاء، فقلت: سيدي لقد بعد الوطن وطال المطلب، فقال: يابن المازيار ابي ابومحمد عهد الي أن لا اجاور قوماً غضب الله عليهم ولعنهم ولهم الخزي في الدنيا والآخرة ولهم عذاب أليم، وأمرني أن لا أسكن من الجبال الا وعرها، ومن البلاد الا عفرها، والله مولاكم أظهر التقية فوكلها بي فانا في التقية الى يوم يؤذن لي فاخرج، فقلت يا سيدي متى يكون هذا الأمر؟ فقال إذا حبل بينكم وبين سبيل الكعبة واجتمع الشمس والقمر واستدار بهما الكواكب والنجوم، فقلت متى يابن رسول الله؟ فقال لي: في سنة كذا وكذا تخرج دابة الأرض من بين الصفا والمروة، ومعه عصا موسى وخاتم سليمان، يسوق الناس الى المحشر، قال: فاقمت عنده اياماً وأذن لي بالخروج بعد أن استقصيت لنفسي وخرجت نحو منزلي، والله لقد سرت من مكة الى الكوفة ومعني غلام يخدمني فلم أر الا خيراً وصلى الله على محمد وآله وسلم تسليماً.

السلام — را طلب می کنم، گفت: به مطلب خود رسیدی و او مرا به سوی تو فرستاده است، برو به منزل خود و مہیای سفر شو و مخفی دار، و چون ثلث شب بگذرد بیا بسوی شعب بنی عامر که به مطلب خود می رسی.

ابن مهزیار گفت: به خانه خود برگشتم و در این اندیشه بودم تا ثلث شب پس سوار شدم و به سوی شعب روانه شدم، چون به شعب رسیدم، آن جوان را در آنجا دیدم. چون مرا دید گفت: خوش آمدی و خوشا بحال تو که تو را رخصت ملازمت دادند.

پس همراه او روانه شدم تا از منی و عرفات گذشت و چون به پائین عقبه طائف رسیدیم گفت: ای اَبی الحسن پیاده شو و تهیه نماز بگیر! پس با او نافله شب را بجا آوردم و صبح طالع شد پس نماز صبح را مختصر ادا کرد و سلام گفت و بعد از نماز به سجده رفت و رو به خاک مالید و سوار شد و من سوار شدم تا به بالای عقبه رفتیم. گفت: نظر کن، چیزی می بینی؟ نظر کردم به عقبه سبز خرمی دیدم که گیاه بسیار داشت. گفت: نظر کن بالای تل ریگ چیزی می بینی؟ چون نظر کردم خیمه ای از مو دیدم که نور آن تمام وادی را روشن کرده بود. گفت: منتهای آرزوها در آنجاست، دیده ات روشن باد. چون از عقبه بزیر رفتیم، گفت: از مرکب بزیر بیا که در اینجا هر صعبی ذلیل می شود. چون از مرکب بزیر آمدیم گفت: دست از مهار ناکه بردار و آن را رها کن. گفتم: ناکه را به کی بگذارم. گفت: این حرمی است که داخل آن نمی شود مگر ولی خدا پس در خدمت او رفتیم تا به نزدیک خیمه منوره رسیدیم. گفت: اینجا باش تا برای تو رخصت بگیرم. بعد از اندک زمانی بیرون آمد و گفت: خوشا حال تو، تو را رخصت دادند. چون داخل خیمه شدم دیدم حضرت بر روی نمدی نشسته است و نطح سرخی بر روی نمدا فکنده اند و بر بالشی از پوست تکیه فرموده است. سلام کردم، بهتر از سلام من جواب فرمود. روئی مشاهده کردم مانند پاره ماهی، از طیش و سفاهت مبرانه بسیار بلند و نه کوتاه، اندکی به طول مایل، گشاده پیشانی با ابروهای باریک کشیده و به یکدیگر پیوسته و چشمهای سیاه گشاده و بینی کشیده و گونه های روهموار و بر نیامده، در نهایت حسن و جمال، بر گونه راستش

خالی بود مانند فئات^۱ مُشکی که بر صفحه نقره افتاده باشد و موی سیاهی بر سرش بود نزدیک به نرمه گوش آویخته، از پیشانی نورانش نور ساطع بود، مانند ستاره درخشان، با نهایت سکینه و وقار و حیا و حسن لقا، پس احوال شیعیان را یک بیک از من پرسید عرض کردم که اینها در دولت بنی العباس در نهایت مَدلت و خاری زندگانی می کنند. فرمود روزی خواهد بود که شما مالک ایشان باشید و ایشان در دست شما ذلیل باشند. پس فرمود:

پدرم صلوات الله علیه از من عهد گرفته است که ساکن نشوم از زمین مگر در جایی که پنهان و دورترین جاها باشد تا آنکه بر کنار باشم از مکاید اهل ضلال و متمرّدان جهال تا هنگامی که حق تعالی رخصت فرماید که ظاهر شوم و با من گفت ای فرزند حق تعالی اهل بلاد و طبقات عباد را خالی نمی گذارد از حجتی و امامی که مردم پیروی او نمایند و حجت خدا به او بر خلق تمام باشد، ای فرزند گرامی تو آنی که خدا مهیا گردانیده است تو را برای نشر حق و بر انداختن باطل و إعلاّی دین و إطفای نائرة مصلّین، پس ملازم جاهای پنهان باش از زمین و دور باش از بلاد ظالمین و وحشت نخواهد بود تو را تنهائی و بدان که دلهای اهل طاعت و اخلاص مایل خواهند بود به سوی تو مانند مرغان که به سوی آشیان خود پرواز کنند و ایشان گروهی چندند که به ظاهر در دست مخالفان ذلیلند و نزد حق تعالی گرامی و عزیزند و اهل قناعتند و چنگ در دامان متابعت اهل بیت زده اند و استتباط دین از آثار ایشان می نمایند. مجاهده با أعدای دین می کنند و حق تعالی ایشان را مخصوص گردانیده است به آنکه صبر نمایند بر مذلتها که از مخالفان دین می کشند تا آنکه در دار قرار به عزّت ابدی فایز گردند. ای فرزند، صبر کن بر مصادر و موارد امور خود تا آنکه حق تعالی اسباب دولت تو را میسر گرداند و علمهای زرد و رایات سفید در ما بین حطیم و زمزم بر سر توبه جولان درآید و فوج فوج از اهل اخلاص و مصافات نزدیک حجرالاسود به سوی تو بیایند و با تو بیعت کنند در حوالی حجرالاسود و ایشان جمعی باشند که طینت ایشان پاک باشد از آلودگی نفاق و دل های ایشان پاکیزه باشد از نجاست شقاق و طبایع ایشان نرم باشد برای قبول دین و متصلّب باشند در رفع فتنه های مصلّین و در

آن وقت حدائق ملت و دین به بار آید و صبح حق درخشان گردد و حق تعالی به تو ظلم و طغیان را از زمین براندازد و به جهت امن و امان در اطراف جهان ظاهر شود، و مرغان رمیده شرایع دین مبین به آشیانه‌های خود برگردند و آمطار فتح و ظفر بساتین ملت، سراسر سبز و شاداب گرداند»

پس حضرت فرمود که: باید در آنچه در این مجلس گذشت پنهان داری و اظهار نمائی مگر به جمعی که از اهل صدق و وفا و امانت باشند. ابن مهزیار گفت: چند روز در خدمت آن حضرت ماندم و مسائل مشکله خود را از آن جناب سؤال نمودم؛ آنگاه مرا مرخص فرمود که به اهل خود معاودت نمایم و در روز وداع زیاده از پنجاه هزار درهم با خود داشتم به هدیه خدمت آن حضرت بردم و التماس بسیار کردم که قبول فرمایند. تبسم نمود و فرمود: استعانت بجوبه این مال در بر گشتن به سوی وطن خود که راه درازی در پیش داری و دعای بسیار در حق من فرمود و برگشتم.^۱

و حکایات و اخبار در این باب بسیار و این رساله مختصره گنجایش ذکر

۱ - مرحوم مجلسی درج ۵۲ بحار دو حکایت به دو نام تحت عنوان علی بن ابراهیم مهزیار و ابراهیم بن مهزیار آورده است و مترجم محترم بحار جلد غیبت آقای علی دوانی در پاورقی ص ۷۷۹ توضیحاتی سودمند در علت تعدد روایت تشریف ابن مهزیار دارند که بعلم مفید بودن آن را درج می‌نمائیم:

بظور یکه در این باب از نظر خوانندگان گذشت، این روایات که مضمون آن نزدیک بهم است، از سه تن بنام «ابن مهزیار» نقل شده است: نخست از علی بن ابراهیم مهزیار، دوم از ابراهیم بن مهزیار، و سوم از علی بن مهزیار. اختلاف روایات و راویان آنها موجب تحیر دانشمندان حدیث و علمای رجال شده است.

محدث متتبع بصیر علامه نوری در نجم الثاقب باب هفتم؛ میگوید: «بنظر حقیر اشتباهی در اسم شده و حکایت علی را گاهی نسبت باو میدهند و گاهی بابراهیم و دو واقعه نقل میکنند، و ظاهراً یک واقعه باشد والله العالم!»

محدث قمی نیز در «الکافی و الالقاب» مینویسد: ابوالحسن از علی بن مهزیار راهزنی دورقی؛ پدرش نصرانی بود، و گویند که خود علی نیز در کوچکی نصرانی بوده است، ولی بعد مسلمان شد و از فقها بشمار آمد؛ از شاگردان حضرت امام رضا و امام جواد و امام هادی علیهم السلام؛ و از اصحاب خاص آنحضرت و نمایندگی وی و امام هادی را داشته است....

«و باید دانست که وی غیر از علی بن ابراهیم مهزیار است که بعد از بیست حج که برای تشریف بحضور امام زمان نمود؛ سرانجام بملاقات حضرت شرفیاب شد. چنانکه در ۱۳ بحار الانوار خبر آن آمده است. ولی آن خبر بعداً مفصلتر از کتاب کمال الدین از ابواسحاق ابراهیم ابن مهزیار نقل شده است؛ و این ابراهیم بن مهزیار از سفرای مهدی علیه السلام است که سید بن طاووس او را از وکلا و ابواب معروف

آنها ندارد. و ابن بابویه از محمد بن ابی عبدالله کوفی روایت کرده است که او احصا نموده است عدد آن جماعتی را که به خدمت آن حضرت رسیده‌اند یا معجزات آن حضرت بر ایشان ظاهر گردیده است از وکلا و غیر وکلا و ایشان این جماعتند:^۱

از بغداد عثمان بن سعید عمروی و پسرش محمد و حاجز و بلالی و عطار، و از کوفه عاصمی و از اهواز محمد ابن ابراهیم بن مهزیار، و از اهل قم احمد بن اسحق، و از اهل همدان محمد بن صالح، و از اهل ری بستامی و محمد بن ابی عبدالله السدی، و از اهل آذربایجان قاسم ابن علا، و از نیشابور محمد بن شاذان. اینها همه وکلاء بوده‌اند و از غیر وکلاء:

ابوالقاسم ابن ابی حابس^۲ و ابو عبدالله ابن فروخ و مسرور طبخ آزاد کرده امام علی نقی و احمد بن حسن و برادرش محمد و اسحاق کاتب از بنی نوبخت و صاحب پوستینها و صاحب صرّه سر به مهر، و از همدان محمد بن کشمرد و جعفر ابن حمدان و محمد بن هارون ابن عمران، و از دینور حسن بن هارون و احمد پسر برادر او و ابوالحسن، و از اصفهان ابن بادشاله^۳، و از صمیره

→ ناحیه مقدسه امام عصر علیه السلام شمرده است که معتقدین بامام حسن عسکری، درباره آنها اختلافات نظری نداشته‌اند.

در «قاموس الرجال» جلد اول میگوید: «خبر ابراهیم بن مهزیار «شاذ» است مانند علی بن مهزیار، زیرا مشتمل است بر وجود برادری بنام موسی برای امام زمان که با وی در غیبت بسر میبرد؛ و این برخلاف اجماع علمای امامیه است».

بنظر ما ناقلان این سه واقعه یکنفر بوده، و او هم چنانکه مؤلف عالیقدر فرموده است: علی بن ابراهیم بن مهزیار، برادرزاده علی بن مهزیار معروف است. زیرا علی بن مهزیار آخرین بار وکیل امام علی النقی متوفای سال ۲۵۴ هجری بوده؛ و بنابراین؛ اگر وی بعد از غیبت امام زمان ارواحناه فداء بیست مرتبه بحدیچ رفته تا بالاخره بقیض ملاقات حضرت نائل شده باشد؛ کاملاً مطابقت دارد. ولی ابن مهزیار مدفون در اهواز؛ کدام یک از اینان است که نام بردیم؛ درست برای ما روشن نیست.

۱ - کمال الدین صدوق ج ۲ ص ۴۴۲ حدیث ۱۶ چون آوردن اصل این حدیث چندان موردی نداشت چنانچه ظاهراًست بدین جهت تنها به آورده مؤلف محترم اکتفا شد.

۲ - در اصل: ابی حلیس است و بعد از این نام اسامی ابوعبدالله الکندی و ابوعبدالله جنیدی و هارون قرّاز و نیلی و ابوالقاسم بن دبیس آمده که مرحوم مؤلف در کتاب ذکر نکرده و احتمال دارد در نسخه کمال الدین او این اسامی نبوده است.

۳ - باذ شالّه و به تحقیق مصحح محترم کمال الدین در بعضی نسخه‌ها: ابن پادشا که است

زیدان، و از قم حسن بن نصر و محمد بن محمد و علی بن محمد ابن اسحق و پدرش و حسن بن یعقوب، و از اهل ری قاسم بن موسی و پسر او ابو محمد بن هارون و صاحب سنگریزه، و علی بن محمد و محمد بن محمد کلینی و ابو جعفر رفوگر، و از قزوین مرداس و علی بن احمد و از قاسم^۱ دو مرد و از شهر زور پسر خالو، و از فارس مجروح^۲، و از مرو صاحب هزار دینار و صاحب مال و رقعہ سفید و ابو ثابت، و از نیشابور محمد بن شعب بن صالح، و از یمن فضل بن یزید و حسن پسر او و جعفری و ابن الاعجمی و شمشاطی، و از مصر صاحب مولودین و صاحب مال به مکه و ابورجا، و از نصیب ابن محمد بن وحبا،^۳ و از اهواز حصینی.

و آنچه در کتب معجزات مذکورند زیاده از هفتاد نفر می شوند و خبری را که این عدد از جماعت مختلف نقل کنند البته متواتر بالمعنی می شود^۴.

و شیخ ابن بابویه به سند معتبر از حضرت صادق — علیه السلام — روایت کرده است^۵ که: قائم ما را غیبتی خواهد بود که غیبت او به طول خواهد انجامید. گفتم: چرا یابن رسول الله؟ فرمود که: حق تعالی البته سنتهای پیغمبران را در غیبت های ایشان در این امت جاری خواهد کرد و ناچار است که حضرت استیفا کند جمیع مدت های غیبت های همه را؛ حق تعالی می فرماید: «لترکین طبقاً عن طبق»^۶ یعنی مرتکب خواهید شد سنت های پیشینیان را مطابق آنچه واقع شده است.

۱ — فاطر

۲ — مجروح و در بعضی محوج

۳ — ابو محمد بن وجناء

۴ — خبر متواتر بر دو گونه است: یکی متواتر لفظی که اخبار موضوع در لفظ اشتراک داشته و این خبر محکم تر است و متواتر معنوی که اخبار موضوع از جهت معنا و مفهوم آن تکرار شده باشد

۵ — کمال الدین ج ۲ ص ۴۸۰ حدیث ۶

حَدَّثَنَا الْمُظَفَّرُ بْنُ جَعْفَرِ بْنِ الْمُظَفَّرِ الْعُلُوِّيِّ السَّمَرْقَنْدِيُّ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ: حَدَّثَنَا جَعْفَرُ بْنُ مُحَمَّدِ بْنِ مَسْعُودٍ؛ وَ حَيْدَرُ بْنُ مُحَمَّدِ السَّمَرْقَنْدِيِّ جَمِيعاً قَالَا: حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ مَسْعُودٍ قَالَ: حَدَّثَنَا جَبْرِئِيلُ بْنُ أَحْمَدَ، عَنْ مُوسَى بْنِ جَعْفَرِ الْبَغْدَادِيِّ قَالَ: حَدَّثَنِي الْحَسَنُ بْنُ مُحَمَّدِ الصَّرِيفِيِّ، عَنْ حَنَّانِ بْنِ سَدِيرٍ، عَنْ أَبِيهِ، عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ — عَلَيْهِ السَّلَامُ — قَالَ: إِنَّ لِلْقَائِمِ مَنَّا غَيْبَةً يَطُولُ أَمْدَها، فَقُلْتُ لَهُ: يَا ابْنَ رَسُولِ اللَّهِ وَلِمَ ذَلِكَ؟ قَالَ: لِأَنَّ اللَّهَ عَزَّوَجَلَّ أَيْبَى إِلَّا أَنْ تَجْرِيَ فِيهِ سُنَنُ الْأَنْبِيَاءِ عَلَيْهِمُ السَّلَامُ فِي غَيْبَاتِهِمْ وَإِنَّهُ لَا بَدَلَ لَهُ يَا سَدِيرُ مِنْ اسْتِيفَاءِ مَدَدِ غَيْبَاتِهِمْ قَالَ اللَّهُ تَعَالَى: «لَتُرَكَّبَنَّ طَبَقاً عَنْ طَبَقٍ» أَي سُنَنُ مَنْ كَانَ قَبْلَكَمْ

و ایضاً از عبدالله بن فضل روایت کرده است^۱ که حضرت صادق — علیه السلام — فرمود که: البته صاحب این امر را غیبی خوانده بود که هر سست ایمانی شک کند. گفتیم: چرا؟ حضرت فرمود که: ما را رخصت نداده اند که علتش را بیان کنیم. گفتیم: چه حکمت در غیبت آن حضرت خواهد بود؟ فرمود: همان حکمت که در غیبت پیغمبران سابق و اوصیاء ایشان بوده است و آن حکمت معلوم نمی شود مگر بعد از ظهور آن حضرت، چنانچه حضرت خضر — علیه السلام — بیان نکرد حکمت سوراخ کردن کشتی پسر و برداشتن پسر و برپا داشتن دیوار را، مگر در وقت جدا شدن از یکدیگر. ای پسر فضل این امریست از امور غریبه خدا، و سرتیست از اسرار خدا، و غیبی است از غیوب خدا، و چون دانستیم که خداوند عالم حکیم است باید تصدیق کنیم به آنکه افعال او همه منوط به حکمت است، هر چند وجهش بر ما معلوم نباشد.

و کلینی — رحمه الله تعالى — روایت کرده است^۲ که اسحاق بن یعقوب عریضه نوشت به خدمت حضرت صاحب — علیه السلام — و به محمد بن عثمان داد و به خدمت آن حضرت فرستاد و سؤال کرد از علت غیبت و از آنکه مردم چه نفع می برند از آن حضرت در حال غیبت. حضرت در جواب نوشتند: اما علت غیبت، پس حق تعالی می فرماید: «یا ایها الذین آمنوا اتسالوا عن أشیاء ان تبد لکم تسوکم» یعنی: ای گروه که ایمان آورده اید، سؤال مکنید از چیزی چند که اگر ظاهر شود بر شما آزرده شوید بدستیکه نبود احدی از پدران من مگر آنکه

۱ — کمال الدین ج ۲ ص ۴۸۱ حدیث ۱۱

حدَّثنا عبدالواحد بن محمد بن عبدوس العطار رضی الله عنه قال حدَّثنی علی بن محمد بن قتیبة النیسابوری قال: حدَّثنا حمدان بن سلیمان النیسابوری قال: حدَّثنی أحمد بن عبدالله بن جعفر المدائنی، عن عبدالله بن الفضل الهاشمی قال: سمعت الصادق جعفر بن محمد — علیهما السلام — یقول: إنَّ لصاحب هذا الأمر غیبة لا بدَّ منها یرتاب فیها کلُّ مبطل، فقلت: ولم جعلت فداک؟ قال: لأمر لم یؤذن لنا فی کشفه لکم؟ قلت: فما وجه الحکمة فی غیبه؟ قال: وجه الحکمة فی غیبه وجه الحکمة فی غیبات من تقدّمه من حجج الله تعالی ذکره، إنَّ وجه الحکمة فی ذلك لا ینکشف إلا بعد ظهوره كما لم ینکشف وجه الحکمة فیما أتاه الخضر — علیه السلام — من خرق السفینة، وقتل الغلام، وإقامه الجدار لموسی — علیه السلام — إلی وقت افتراقهما.

یا ابن الفضل: إنَّ هذا الأمر أمر من [أمر] تعالی و سرٌّ من سرِّ الله، و غیب من غیب الله، و متى علمنا أنَّه عزَّوجلَّ حکیم صدَّقنا بأنَّ أفعاله کلُّها حکمة و إنَّ کان وجهها غیر منکشف.

۲ — کمال الدین ج ۲ ص ۴۸۵ ح ۴ و بحار ج ۵۳ ص ۱۸۱ و ج ۵۲ ص ۹۲ ح ۷

در گردن او بیعتی واقع شد از برای خلیفه ظالمی که در زمان او بود، و من در وقتی بیرون خواهم آمد که بیعت احدی از ظالمان و غاصبان خلافت در گردن من نباشد.^۱

و اما آنچه سؤال کرده بودی از وجه انتفاع مردم از من در غیبت، مانند آفتاب است، در وقتی که غایب کرده باشی آن را ابر از دیده ها^۲ و بدرستی که من امان اهل زمینم از عذاب الهی، چنانچه ستاره ها از اهل آسمانند. پس ببندید درهای سؤال را از چیزی که نفعی به شما ندارد و تکلیف مکنید دانستن امری را که شما را تکلیف دانستن آن نکرده اند و دعا کنید که حق تعالی به زودی ما را فرج کرامت فرماید که فرج شما در آنست و سلام خدا بر تو باد و بر هر کس متابعت هدایت کند.

و ابن بابویه به سند خود از جابر انصاری روایت کرده است^۳ که او سؤال کرد از رسول خدا — صلی الله علیه و آله — که: آیا شیعه منتفع خواهند شد به حضرت قائم — علیه السلام — در ایام غیبت او؟ فرمود: بلی به حق خداوندی که مرا به پیغمبری فرستاده است که منتفع می شوند به او و روشنی می یابند به نور ولایت او در غیبت او، مانند انتفاع مردم به آفتاب هر چند ابر آن را پوشانیده باشد.

تنبیه:

بعد از آنکه دلائل قاطعه و احادیث متواتره بر وجود حضرت قائم — علیه

۱ — روایات در باب نبودن بیعت در گردن حضرت از جانب ظالمان بسیار است و میتوان آنها را در: علل الشرایع ج ۱ ص ۲۴۵ و بحارج ج ۱ ص ۳۹ ح ۱۶ و ۱۷ و ۱۸ و باز همان جلد ص ۱۰۹ ح ۱ و باز ص ۱۳۲ ح ۱ و ص ۱۳۵ ح ۲ و غیبت نعمانی ص ۱۷۱ در روایت و اثبات الوصیه ص ۲۵۳ و بحارج ج ۵۲ ص ۹۲ ح ۷ ملاحظه نمود.

۲ — متأسفانه این ترجمه و بیان نارواست اصل آن چنین است:

و أما وجه الانتفاع بی فی غیبتی فکلا انتفاع بالشمس إذا غیبتها عن الابصار السحاب.

۳ — حَدَّثَنَا غَيْرُ وَاحِدٍ مِنْ أَصْحَابِنَا قَالُوا: حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ هَمَّامٍ، عَنْ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ مَالِكِ الْفَزَارِيِّ قَالَ: حَدَّثَنِي الْحَسَنُ بْنُ مُحَمَّدِ بْنِ سَمَاعَةَ، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ الْحَارِثِ قَالَ: حَدَّثَنِي الْمُفَضَّلُ، عَنِ يُونُسَ بْنِ ظَبْيَانَ، عَنْ جَابِرِ بْنِ يَزِيدَ الْجَعْفِيِّ قَالَ: سَمِعْتُ جَابِرَ عَبْدِ اللَّهِ الْأَنْصَارِيِّ يَقُولُ لَمَّا أَنْزَلَ اللَّهُ عَزَّوَجَلَّ عَلَيَّ نَبِيَّهٖ مُحَمَّدَ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا أَطِيعُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ وَابِئْسَ الْأَمْرُ مِنْكُمْ» قُلْتُ: يَا رَسُولَ اللَّهِ عَرَفْنَا اللَّهَ وَرَسُولَهُ، فَمَنْ أُولَئِكَ الْأَمْرُ... إِلَى أَنْ سَأَلْتُ: يَا رَسُولَ اللَّهِ فَهَلْ يَقَعُ لِشِيعَتِهِ الْإِنْتِفَاعُ بِهٖ فِي غَيْبَتِهِ؟ فَقَالَ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ: إِي وَالَّذِي بَعَثَنِي بِالنَّبُوءَةِ إِيَّاهُمْ يَسْتَضِيئُونَ بِنُورِهِ وَيَنْتَفَعُونَ بِوَلَايَتِهِ فِي غَيْبَتِهِ كَانْتِفَاعِ النَّاسِ بِالشَّمْسِ وَإِنْ تَجَلَّىهَا سَحَابٌ، يَا جَابِرُ هَذَا مِنْ مَكُونِ سِرِّ اللَّهِ، وَفَخَرُونِ عِلْمَهُ، فَاتَّكِمْهُ إِلَّا عَنْ أَهْلِهِ. (كمال الدين ج ۱ ص ۲۵۳ و بحارج ج ۵۲ ص ۹۲ ح ۸)

السلام — شده باشد، انکار آن کردن به محض استبعاد از طول حیات آن حضرت، بی صورت است، با آنکه مثل آنرا همه عاقله در وجود حضرت خضر — علیه السلام — قائل شده‌اند و در عمر حضرت نوح — علیه السلام — به زیاده از هزار سال قائلند و موافق روایات معتبره دو هزار و پانصد سال بوده است و عمر لقمان بن عاد را سه هزار سال قائل شده‌اند، و عمر دجال و ابن الصاید را از زمان حضرت رسول — صلی الله علیه و آله — تا نزول حضرت عیسی — علیه السلام — از آسمان قائل شده‌اند، و عمر حضرت عیسی را تا زمان ظهور حضرت مهدی — علیه السلام — قائلند^۱ پس چه استبعاد دارد که حق تعالی حضرت مهدی را در مدت مدید باقی بدارد تا وقتی که مصلحت در خروج او داند و او را امر به خروج فرماید.

و آنچه می‌گویند که در وجود امام غائب چه فائده هست، این سؤال بی‌وجه است^۲ زیرا که هرگاه غیبت‌های طولانی از پیغمبران سابق به روایات مسلمّه بین الفریقین واقع شده باشد و رسول خدا — صلی الله علیه و آله — مدت‌ها در شعب ابی طالب و در طایف و در غار تا ظاهر شدن در مدینه از اکثر خلق پنهان شده باشد، هر فائده که در وجود و غیبت آن‌ها بود، در وجود و غیبت آن حضرت می‌تواند بود. و اگر فایده‌ای به غیر آن نباشد که شیعیان را در اعتقاد به امامت و وجود آن حضرت و انتظار ظهور آن حضرت بردن، ثواب‌های غیر متناهی حاصل می‌شود کافیت؛ چنانچه منقولست که^۳ از حضرت امیرالمؤمنین — علیه السلام — پرسیدند که: کدام عمل محبوب‌تر است نزد خدا؟ حضرت فرمود که: انتظار فرج. و از حضرت امام زین العابدین علیه السلام منقولست که^۴ فرمود: غیبت امام

۱ — اخبار طولانی عمران را در کمال‌الدین باب ۵۴ و بحارج ۵۱ باب ۱۴ ص ۲۲۵ و کنزالفوائد مرحوم کراچکی رحمه الله می‌توان ملاحظه نمود

۲ — این ادله را شیخ طوسی رحمه الله در ابواب اولیه کتاب غیبت بیان کرده و مرحوم مجلسی نیز بعضی از آن را درج ۵۱ ص ۱۶۷ آورده است.

۳ — بحارج ۵۲ ص ۱۲۲

عن امیرالمؤمنین علیه السلام أنه سأل عند رجل أي الأعمال أحب إلى الله عزوجل قال انتظار الفرج.

۴ — همان مدرک حدیث ۴

عن أبي حمزة الثماليّ، عن أبي خالد الكابليّ، عن عليّ بن الحسين — عليهما السلام — قال: تمتدّ الغيبة بوليّ الله الثاني عشر من أوصياء رسول الله — صلی الله علیه و آله — والأئمّة بعده، يا أبا خالد إنّ أهل زمان غيبته، القائلون بامامته، المنتظرون لظهوره أفضل أهل كلّ زمان، لأنّ الله تعالى ذكره

دوازدهم ممتد خواهد شد و اهل زمان غیبت او، که قائل باشند به امامت او و یا انتظار ظهور آن حضرت کشند، بهترین اهل زمان خواهند بود، زیرا که حق تعالی از عقل و فهم و معرفت آنقدر به ایشان عطا فرموده است که غیبت نزد ایشان به منزله مشاهده گردیده است و خدای عزوجل ایشان را در آن زمان به منزله جماعتی گردانیده که جهاد کنند در پیش روی رسول خدا به شمشیر، ایشانند مخلصان به حق و شیعیان مایند براستی و دعوت کنندگان خلق را به سوی دین خدا در پنهان و آشکار. و فرمود: که انتظار فرج کشیدن از بزرگترین فرج هاست. و ایضاً از آن حضرت منقولست که^۳ هر که ثابت بماند بر ولایت ما در غیبت قائم ما، عطا کند حق تعالی به او ثواب هزار شهید از شهیدان بدر و احد. و به سندهای بسیار از حضرت صادق منقولست^۴ که: هر که انتظار ظهور حضرت قائم کشد و بمیرد به منزله کسی که در زیر خیمه حضرت قائم — علیه السلام — به آن حضرت باشد، بلکه مثل کسی است که در خدمت حضرت رسول شهید شده و از حضرت صادق منقولست^۵ که بر مردم زمانی خواهد آمد که غائب شود امام



أعطاهم من العقول والأفهام والمعرفة ما صارت به الغيبة عندهم بمنزلة المشاهدة، وجعلهم في ذلك الزمان بمنزلة المجاهدين بين يدي رسول الله — صلى الله عليه وآله — بالتسيف أولئك المخلصون حقاً، وشيعتنا صدقاً والدُّعاة إلى دين الله سرّاً وجهراً، وقال — عليه السلام —: انتظار الفرَج من أعظم الفرَج.

۳ — بحارج ۵۲ ص ۱۲۵ و کمال الدین ص ۳۲۳ ح ۷

الهمداني، عن علي، عن أبيه، عن بطام بن مرة، عن عمرو بن ثابت قال: قال سيّد العابدین — عليه السلام —: من ثبت على ولایتنا في غيبة قائمنا أعطاه الله أجر ألف شهيد مثل شهداء بدر وأحد.

۴ — بحارج ۵۲ ص ۱۲۵ حديث ۱۴

التسندي عن جدّه قال: قلت لأبي عبد الله — عليه السلام — ما تقول فيمن مات على هذا الأمر منتظراً له؟ قال هو بمنزلة من كان مع القائم في فسطاطه ثم سكت هنيهة ثم قال: هو كمن كمان مع رسول الله — صلى الله عليه وآله —.

۵ — این اخبار را میتوان در مواضع زیر مطالعه نمود:

بحارج ۵۲ ص ۱۲۵ و ص ۱۲۶ ح ۱۸ و ص ۱۳۱ ح ۳۰ و ص ۱۴۱ ح ۵۳ و ص ۱۴۲ ح ۵۶ و ۵۷ و ۵۸ و ص ۱۴۴ ح ۶۴ و کمال الدین ج ۲ ص ۶۴۴ ح ۱ و غیبت نعمانی ص ۲۰۰ ح ۱۵ و کافی ج ۱ ص ۳۷۱ ح ۲ و ۶ و ۷

۶ — کمال الدین ص ۳۳۰ ح ۱۵ و بحارج ۵۲ ح ۶۶

حدّثنا محمد بن الحسن بن أحمد بن الوليد رضی الله عنه قال: حدّثنا محمد بن الحسن الصّفّار عن أحمد بن أبي عبد الله البرقي، عن أبيه، عن المغيرة، عن المفضل بن صالح، عن جابر، عن أبي جعفر الباقر — عليه السلام — أنه قال: يأتي على الناس زمان يغيب عنهم إمامهم، فيأطوبى للثابتين على أمرنا في ذلك الزمان، إن أدنى ما يكون لهم من الثواب أن يناديهم البارئ جلّ جلاله فيقول: عبادي وإمائي! أنتم بسرّي وصدقتم بغيبي، فأبشروا بحسن الثواب منّي، فأنتم عبادي وإمائي حقاً منكم أتقبل، وعنكم

ایشان، پس خوشحال آنها که ثابت بمانند بر امر ما در آن زمان، کمتر ثوابی که برای ایشان خواهد بود آنست که ندا کند باری تعالی ایشان را که: ای بندگان من ایمان آوردید به سرّ من و تصدیق نمودید به غیب من، پس بشارت باد شما را به ثواب نیکو از جانب من، به درستی که شما نیکو بندگان و کنیزان من از شما قبول می‌کنم عبادت را و بس، و از شما عفو می‌کنم گناه را نه از غیر شما، و شما را می‌آمرزم و بس، و به برکت شما باران می‌فرستم از برای بندگان خود، و به سبب شما دفع می‌کنم بلا را از ایشان، اگر شما نمی‌بودید عذاب خود را بر ایشان می‌فرستادم. راوی گفت: یا بن رسول الله چه چیز است بهتر کاری که مردم در آن زمان کنند؟ فرمود: زبان را نگاهداشتن و ملازم خانه‌ها بودن. و احادیث در این باب زیاده از حد و احصا است، با آنکه از کجا معلوم است که منافع آن حضرت ظاهراً نمی‌رسد^۱ بروجهی که او را نشانند، چنانچه وارد شده است که^۲ آن حضرت هر سال به حج می‌آید و مردم را می‌شناسد و مردم او را نمی‌شناسند و چون آن حضرت ظاهر شود گویند که: ما او را می‌دیدیم و نمی‌شناختیم. پس چه استبعاد دارد که در وقتی از اوقات حجت خود را پنهان کند و در میان ایشان تردد کند و در بازارهای ایشان راه رود و پا بر روی فرش‌ها گذارد و ایشان او را نشناسند تا آنکه خدا او را رخصت دهد که خود را به ایشان بشناساند.

و متکلمان می‌گویند که بر حق تعالی واجب است که حجت را نصب کند زیرا که لطف بر او واجب است^۳ و اگر مردم او را به خوف اندازند و او غایب گردد تقصیر از مردم خواهد بود و حجت خدا بر ایشان تمام خواهد بود و جمعی که



أعفو، ولكنم أغفر، و بكم أسقي عبادي الغيث وأدفع عنهم البلاء ولولاكم لأنزلت عليهم عذابي: قال جابر: فقلت: يا ابن رسول الله فما أفضل ما يستعمله المؤمن في ذلك الزمان؟ قال: حفظ اللسان و لزوم البيت.

۱- مرحوم مجلسی در توضیح روایتی که در صفحات پیش از جابر انصاری از رسول خدا صلی الله علیه و آله آمد توضیحاتی بسیار مفید دارند و علت تشبیه آن حضرت را به خورشید چنانچه در روایت وارد شده است بیان فرموده‌اند و هشت جهت را در این باره وارد کرده است که مطالعه آن بسیار سودمند است رجوع شود به بحار ج ۵۲ ص ۹۳

۲- رجوع شود به بحار ج ۵۲ باب ۲۳ «من ادعى الزوارة في الغيبة الكبرى» و «انه يشهد ويرى الناس ولا يرونه و سائر احواله عليه السلام في الغيبة احاديث ۲- ۳- ۴- ۹- ۱۶ و نیز رجوع شود به غیبت نعمانی ص ۱۷۵ احادیث ۱۳- ۱۴- ۱۵- ۱۶- و مناسب این کلام روایتی است که در غیبت نعمانی ص ۱۶۳ ح ۴ نقل شده و آن را ابن بابویه در کمال الدین ج ۱ ص ۱۴۴ و ص ۳۴۱ ح ۲۱ و بحار ج ۵۱ ص ۱۴۲ ح ۱ نقل کرده است.

۳- رجوع شود به غیبت شیخ طوسی ص ۵ و کلام او در باره قاعده لطف.

در این باب تقصیری نداشته باشند، به ثوابهای عظیم فایز خواهند گردید، خصوصاً در وقتی که مسائل دین را منتشر گردانند و بیان کنند مثل فقها و راویان اخبار. پس چه حیرتی برای شیعیان خواهد بود، چنانچه حضرت صادق — علیه السلام — فرموده که^۱: حق تعالی در هر عصری عادلانی چند از روایان اجداد اهل بیت مقرر گردانیده است که نفی می کنند از این دین تحریف کردن غالیان را و بر خود بستن مذاهب باطله مبتدآن را و تأویل کردن جاهلان را. و فرمانها و توقیعات از حضرت صاحب علیه السلام به شیعیان رسید که^۲: در ایام غیبت ما رجوع کنید به روایان احادیث ما که ایشان حجت من اند بر شما و من حجت خدایم بر همه. والله ینصرون من یشاء.

و از جمله معجزات حضرت صاحب — علیه السلام — بعد از وفات حضرت عسکری — علیه السلام — شیخ جلیل محمد بن بابویه قمی (ره) روایت کرده است^۳ از ابوالادیان که گفت: من خدمت حضرت امام حسن عسکری می کردم و نامه های آن حضرت را به شهرها می بردم. پس روزی در بیماری که در آن مرض به عالم بقاء ارتحال فرمودند، مرا طلبیدند و نامه ای چند نوشتند به مداین و فرمودند که: بعد از پانزده روز باز داخل سامره خواهی شد و صدای شیون از خانه من خواهی شنید و مرا در آن وقت غسل دهند. ابوالادیان گفت که: ای سید

۱ — اصول کافی ج ۱ ص ۳۹ حدیث ۲

۲ — بحار ج ۲ ص ۹۰ حدیث ۱۳

۳ — کمال الدین ج ۲ ص ۴۷۵ و بحار ج ۵۲ ص ۶۷ حدیث ۵۳

وحدّث ابوالادیان قال: كنت أخدم الحسن بن عليّ بن محمد بن عليّ بن موسى بن جعفر ابن محمد بن عليّ بن الحسين بن عليّ بن ابي طالب — عليه السلام — وأحمل كتبه إلى الأمصار فدخلت عليه في علة التي توفي فيها صلوات الله عليه فكتب معي كتاباً وقال: امض بها إلى المدائن فإنك ستغيب خمسة عشر يوماً وتدخل إلى سرّ من رأى يوم الخامس عشر وتسمع الواعية في داري وتجدني على المغتسل. قال ابوالأديان: فقلت: يا سيدي فإذا كان ذلك فمن؟ قال: من طالبك بجوابات كتبي فهو القائم من بعدي، فقلت: زدني، فقال: من يصليّ عليّ فهو القائم بعدي، فقلت: زدني، فقال: من أخبر بما في الهميان فهو القائم بعدي، ثمّ منعتني هيته أن أسأله عمّا في الهميان.

و خرجت بالكتب إلى المدائن وأخذت جواباتها ودخلت سرّ من رأى يوم الخامس عشر كما ذكر لي — عليه السلام — فإذا أنا بالواعية في داره وإذا به على المغتسل وإذا أنا بجعفر بن عليّ أخيه بباب الدّار والشيعه من حوله يعزّونه ويهتونه، فقلت في نفسي: إن يكن هذا الإمام فقد بطلت الإمامة، لأنّي كنت أعرفه يشرب النيذ ويقامر في الجوسق ويلعب بالطنبور، فتقدّمت فعرّيت وهتيت فلم يسألني عن شيء، ثمّ خرج عقيد فقال: يا سيدي قد كفّن أخوك فقم وصلّ عليه فدخل جعفر بن عليّ والشيعه من حوله

هرگاه این واقعه هائله رو دهد امر امامت با کیست؟ فرمود: هر که جواب نامه‌های مرا از تو طلب کند، او امامست بعد از من. گفتم: دیگر علامتی بفرما. گفت: هر که بر من نماز کند او جانشین منست. گفتم: دیگر بفرما. فرمود: هر که بگوید در همیان چه چیز است او امام شماست. مهابت حضرت مانع شد مرا که پرسم که کدام همیان پس بیرون آمدم و نامه‌ها را به اهل مداین رسانیدم و جواب‌ها گرفتم و برگشتم و چنانچه فرموده بود در روز پانزدهم داخل سامره شدم و صدای نوحه و شیون از منزل متور آن امام مظهر بلند شده بود و چون به در خانه آمدم جعفر کذاب را دیدم که بر در خانه نشسته است و شیعیان برگرد او برآمده‌اند و او را تعزیت به وفات برادر و تهنیت به امامت خود می‌گویند، پس من در خاطر خود گفتم که: اگر این امام است پس امام نوع دیگر شده‌است، این فاسق کی اهلیت امامت دارد، زیرا که پیشتر او را می‌شناختم که شراب می‌خورد و قمار می‌بخت و طنبور می‌نواخت. پس پیش رفتم و تعزیت و تهنیت گفتم و هیچ سؤالی از من نکرد. در این حال عقید خادم بیرون آمد و به جعفر خطاب کرد که: ای سید برادرت را کفن کرده‌اند بیا و بر او نماز کن. جعفر برخاست و شیعیان با او همراه

یقدمهم السمان والحسن بن علی قلیل المعتمم المعروف بسلمة.

فلما صرنا فی الدار إذا نحن بالحسن بن علی صلوات الله علیه علی نعشه مکفناً فتقدم جعفر بن علی لیصلي علی أخیه، فلما همم بالتکبیر خرج صبی بوجهه سمرة، بشعره قطط، بأسانه تفلیح، فجد برداء جعفر بن علی و قال تأخراً عم فانا أحق بالصلاة علی أبي، فتأخر جعفر، وقد اربد وجهه واصفر.

فتقدم الصبي و صلی علیه و دفن إلى جانب قهرأبيه — علیهما السلام — ثم قال: یا بصري هات جوابات الكتب التي معك، فدفعها إليه، فقلت في نفسي: هذه بينتان بقي الهميان، ثم خرجت إلى جعفر بن علي وهو يزفر، فقال له حاجز الوشاء: یا سيدي من الصبي لتقيم الحجة عليه؟ فقال: والله ما رأيت قط ولا أعرفه. فنحن جلوس اذ قدم نفر من قم فسألوا عن الحسن بن علي — علیهما السلام — فعرفوا موته فقالوا: فمن [نعري]؟ فأشار الناس إلى جعفر بن علي فسلموا عليه و عزوه و هترو و قالوا: إن معنا كتباً و مالاً، فنقول ممن الكتب؟ و كم المال؟ فقام ينفض أثوابه و يقول: تريدون منا أن نعلم الغيب، قال: فخرج الخادم فقال: معكم كتب فلان و فلان [و فلان] و هميان فيه ألف دينار و عشرة دنائير منها مطبوعة، فدفعوا إليه الكتب و المال و قالوا: الذي وجّه بك لأخذ ذلك هو الإمام، فدخل جعفر بن علي علی المعتمد و كشف له ذلك، فوجّه المعتمد بخدمه فقبضوا علی صقيل الجارية فطالبوها بالصبي فأنكرته و ادّعت حبالها لتغظي حال الصبي فسلمت إلى ابن أبي الشوارب القاضي، و بغتهم موت عبيد الله بن يحيى بن خاقان فجأة، و خروج صاحب الزنج بالبرص فشفلوا بذلك عن الجارية، فخرجت عن أيديهم، و الحمد لله رب العالمين.

شدند و چون به صحن خانه رسیدیم دیدیم که حضرت امام حسن عسکری — علیه السلام — را کفن کرده بر روی نعش گذاشته‌اند. پس جعفر پیش ایستاد که بر برادر أظهر خود نماز کند و چون خواست که تکبیر بگوید طفلی گندم گون پیچیده موی گشاده دندان، مانند پارهٔ ماه بیرون آمد و ردای جعفر را کشید و گفت: ای عمو پس بایست که من سزاوارترم به نماز بر پدر خود از تو پس جعفر عقب ایستاد و رنگش متغیر شد و آن طفل پیش ایستاد و بر پدر بزرگوار خود نماز کرد و آن حضرت را در پهلوی حضرت امام علی نقی — علیه السلام — دفن کرد و متوجه من شد و فرمود که: ای بصری بده جواب نامه‌ها را که با تست. پس تسلیم کردم و با خود گفتم که دو نشان از آنها که حضرت امام حسن علیه السلام فرموده بود ظاهر شد و یک علامت مانده است و بیرون آمدم. پس حاجزوشا به جعفر گفت: — برای آنکه حجت بر او تمام کند که او امام نیست — که: کی بود آن طفل؟ جعفر گفت که: واللّه من هرگز او را ندیده بودم و نمی شناختم.

پس در این حال جماعتی از اهل قم آمدند و سؤال کردند از احوال حضرت امام حسن — علیه السلام — چون دانستند که وفات یافته است پرسیدند که: امامت با کیست؟ مردم اشاره کردند به سوی جعفر، پس نزدیک رفتند و تعزیت و تهنیت دادند و گفتند: با ما نامه و مالی چند هست بگو که نامه‌ها از چه جماعتست و مالها چه مقدار است تا تسلیم نمائیم. جعفر برخاست و گفت: از ما علم غیب می خواهند. در این حال خادم بیرون آمد از جانب صاحب الامر — علیه السلام — و گفت: با شما فلان هست و همیانی هست که در آن هزار اشرفی هست و در آن میان ده اشرفی هست که طلا را روکش کرده‌اند. این جماعت نامه‌ها و مال‌ها را تسلیم خادم کردند و گفتند: هر که تورا فرستاده است که این نامه‌ها و مال‌ها را بگیری، او امام زمان است و مراد حضرت امام حسن — علیه السلام — همین همیان بود.

پس جعفر کذاب رفت به نزد معتمد که خلیفه بناحق آن زمان بود و این وقایع را نقل کرد. معتمد خدمتکاران خود را فرستاد که صقیل کنیز حضرت امام حسن — علیه السلام — را گرفتند که آن طفل را به ما نشان ده! او انکار کرد و از برای رفع مظنهٔ ایشان گفت حملی دارم من از آن حضرت به این سبب او را باین ابی الشوراب سپردند که چون فرزند متولد شود بکشند، بناگاه عبیدالله بن یحیی

وزیر خلیفه مرد و صاحب الزنج در بصره خروج کرد و ایشان به حال خود در آمدند و کنیزک از خانه قاضی به خانه خود بازگشت.

و شیخ طوسی علیه الرحمه به روایت از رشیق روایت کرده است که^۱ معتضد خلیفه فرستاد و مرا با دو نفر دیگر طلب نمود و امر کرد که هر یک دو اسب با خود برداریم و یکی را سوار شویم و دیگری را به جنب بکشیم و سبکبار به تعجیل برویم به سامره و خانه حضرت امام حسن عسکری علیه السلام را به ما نشان داد و گفت: به در خانه می رسید، غلام سیاهی بر آن در نشسته است، پس داخل خانه شوید و هر که در آن خانه بیاید سرش را برای من بیاورید. پس چون به خانه حضرت رسیدیم در دهلیز خانه غلام سیاهی نشسته بود و بند زیر جامه در دست داشت و می بافت پرسیدیم که: کی در این خانه است؟ گفت: صاحبش؛ و هیچگونه ملتفت نشد به جانب ما و از ما پروائی نکرد. پس چون داخل خانه شدیم خانه بسیار پاکیزه دیدیم، و در مقابل پرده مشاهده کردیم که هرگز از آن بهتر ندیده بودیم که گویا الحال از دست کارگر بدرآمده است و در خانه هیچکس نبود. چون پرده را برداشتیم حجره بزرگی به نظر آمد که گویا دریای آبی در میان آن حجره ایستاده است و در منتهای حجره حصیری بر روی آب گسترده است، و بر بالای آن حصیر مردی ایستاده است، نیکوترین مردم به حسب هیأت، و مشغول نماز است و هیچ گونه التفات به جانب ما ننمود. و احمد بن عبدالله پا در حجره گذاشت که داخل شود در میان آن غرق شد و بعد از ساعتی به هوش باز آمد. پس رفیق دیگر اراده کرد که داخل شود و حال او نیز بدان منوال گذشت.

پس من متحیر ماندم و زبان به عذرخواهی گشودم و گفتم:

معذرت می طلبم از خداوند و از توای مقرب درگاه خداوند، والله که ندانستم که نزد کی می آیم و از حقیقت حال مطلع نبودم و اکنون توبه کردم به سوی خدا از این کردار.

پس بهیچوجه متوجه گفتار من نشد و مشغول نماز بود. ما را هیبتی عظیم در دل بهم رسید و برگشتیم و معتضد انتظار ما را می کشید و به دربانان سفارش کرده بود که هروقت که برگردیم پرسید که پیش از من با دیگری ملاقات کردید؟

۱ - غیبت شیخ ص ۱۴۹ مؤلف این حدیث را در ص ۵۳ کتاب آورده و ما اصل آنرا در همانجا نقل کردیم

۲ - در متن چنین است

و با کسی حرفی گفتید، گفتیم: نه! پس سوگندهای عظیم یاد کرد که اگر بشنوم که یک کلمه از این واقعه را به دیگری نقل کردید هرآینه همه را گردن بزنم و ما این حکایت را نقل نتوانستیم کرد مگر بعد از مردن او.

و محمد ابن یعقوب کلینی - رحمه الله - روایت کرده است^۱ از یکی از لشکریان خلیفه عباسی که گفت: من همراه بودم که سیماء غلام خلیفه به سر من رأی آمد و در خانه امام عسکری - علیه السلام - را شکست، بعد از فوت آن حضرت، پس حضرت صاحب الامر صلوات الله علیه از خانه بیرون آمد و تیر زینی در دست مبارک داشت و به سیما گفت که: چه میکنی در خانه من؟ سیما بر خود بلرزید و گفت: جعفر کذاب می گفت که از یدرت فرزندی نمانده است، اگر خانه از تست ما بر میگرددیم. پس از خانه بیرون آمدیم. علی ابن قیس راوی حدیث می گوید که یکی از خادمان خانه حضرت بیرون آمد، من از او پرسیدم از حکایتی که آن نقل کرد، آیا راست است؟ گفت: کی تو را خبر داد؟ گفتم: یکی از لشکریان خلیفه. گفت: هیچ خبر در عالم مخفی نماند. و السلام

علی من استقر علی ولایتهم و انتظر فرج آل محمد علیهم السلام
ابن بابویه (ره) بعد از نقل این حدیث می گوید که^۲: این خبر دلالت می کند بر آنکه خلیفه می دانسته که امر خلافت و امامت چگونه است. و جایش کجاست، و از این جهت بود که بازداشت از آن جماعت و از آنچه با ایشان بود و اموال خصم را دفع کرد و جعفر کذاب را از مطالبه امر نکرد و امر نکرد بر وکیلان که مال را تسلیم جعفر کذاب نمایند، الا آنکه بر او لازم بود که از برای پاس دولت مخفی دارد این امر را، یعنی ظاهر نکند که امامت و خلافت حق ائمه معصومین - علیهم السلام - است، که مبدا شهرت کند و مردان ایشان را بشناسند و میل به ایشان کنند. و حال آنکه در آن وقت که امام - علیه السلام - رحلت کرد، جعفر کذاب بیست هزار مثقال طلا از برای خلیفه برد و گفت: ای امیرالمؤمنین توقع دارم که مرتبه و جای برادرم امام حسن را به من بدهی. خلیفه گفت: مرتبه و منزلت برادرت با ما و به دست ما نبود؛ بلکه از جانب خدا بود و

۱ - کافی ج ۲ ص ۱۲۴ حدیث ۱۱، مؤلف این حدیث را در ص ۶۳ کتاب نیز آورده است و ما اصل آنرا در پاورقی ذکر نمودیم.

۲ - از این جا کلام مرحوم ابن بابویه شروع می شود که اصل آن در کمال الدین ج ۲ ص ۴۷۹ بچشم می خورد. لیکن باید گفت که این کلام ابن بابویه پس از حدیث مذکور در کتاب نیامده است.

ماجد و کوشش در انحطاط درجه او می نمودیم و سعی داشتیم که او را از آن مرتبه نازل سازیم، اما خدا از اراده ما ایبا داشت و هر روز مرتبه او را زیاده می گردانید به سبب آنچه در او بود از صیانت و دینداری و امامت و پرهیزکاری و حسن سمت و علم و عبادت. پس اگر تو را نزد شیعه برادرت مرتبه و منزلت او هست، هیچ احتیاج بما نیست و مفتقره آن نیستی که ما این مرتبه را به تو بدهیم و اگر آن حال و رتبه که او داشت ترا نیست، به دادن ما آن مرتبه تو را هرگز حاصل نمی گردد.

(الحديث السادس عشر)

قال أبو محمد بن شاذان، حدّثنا الحسن بن سالم، عن أبيه عن أبي حمزة الثمالي، عن سعيد بن جبیر عن عبد الله بن عباس قال: قال رسول الله صلى الله عليه وآله: لما خلق الله الدنيا أطلع على الأرض إطلاعة فاخترني منها فجعلني نبياً، ثم أطلع الثانية فاختر منها علياً فجعله إماماً ثم أمرني أن أتخذه أخاً ووصياً وخليفةً ووزيراً فعلى متى وأنا من عليّ وهو زوج إبنتي وأبوسطيّ الحسن والحسين ألا وأن الله تبارك وتعالى جعلني وإياهم حججاً على عباده وجعل من صلب الحسين أئمة يقومون بأمرى ويحفظون وصيتي، التاسع منهم قائم أهل بيتي، ومهدى أمتي، أشبه الناس بي في شمائله وأقواله وأفعاله يظهر بعد غيبة طويلة وحيرة مضلة فيعلن أمر الله، ويظهر دين الله ويؤيد بنصر الله وينصر بملائكة الله فيملاً الأرض قسطاً وعدلاً كما ملئت جوراً وظلماً.

يعنى: عبد الله عباس كفت كه پيغمبر، صلى الله عليه وآله، فرمود كه: چون

فى البحار: عن هشام بن سالم، عن الصادق جعفر بن محمد، عن ابيه، عن جدّه عليهم السلام قال: قال رسول الله صلى الله عليه وآله: القائم من ولدى اسمه اسمى وكنيته كنيته وشمائله شمائلي، و

حق تعالی دنیا را آفرید علمش تعلق گرفت بر زمین، پس برگزید مرا از همه عالمیان و مرا پیغمبری داد. پس مرتبه دیگر نظر فرمود و علی را اختیار فرمود و مرا امر کرد که او را فراگیرم به برادری و وصایت و خلافت و وزارت، پس علی از من است و من از علی می باشم و او شوهر دختر منست و پدر دو سبط من حسن و حسین است آگاه باشید که خداوند عالمیان مرا و ایشان را حجتها گردانیده بر بندگان خود، و مقرر فرمود از صلب حسین امامان که پبای دارند امر مرا و حفظ می کنند وصیت مرا و نهم آن امامان که از صلب حسین اند قائم اهل بیت من و مهدی امت من است و شبیه ترین مردمان است به من در شمائل و اقوال و افعال ظاهر خواهد شد بعد از غایب بودن دراز و حیرت مضمّله (و گویا مراد که در زمان غیبت آن حضرت مردمان را حیرت دست دهد از بعد از غایب بودن آن حضرت به سبب طول کشیدن مدت زمان غیبت آن حضرت که مردمان به حیرت افتند و کار ایشان به ضلالت کشد، مگر کسانی که قلوب ایشان ممتحن به ایمان بوده باشد) پس مهدی آشکار کند امر خدا را و ظاهر گرداند دین حق تعالی را و مؤید گردد، به یاری نمودن خدا و ملائکه او را، و پرکند زمین را از عدل و داد آنچنانکه پر شده باشد از ظلم و جفا، والسلام.



سنته سنتی یقیم الناس علی ملتّی و شریعتی و یدعوهم الی کتاب الله عزّوجلّ من اطاعه اطاعنی و من عصاه عصانی و من انکره فی غیبته فقد انکرنی و من کذّبه فقد کذّبنی و من صدّقه صدّقتنی الی الله اشکوا المکذّبین لی فی امره و الجاحدین لقولی فی شأنه و المضلّین لأمتی عن طریقته و «سعیلم الدّین ظلّموا ائی منقلب ینقلبون.» (بحارج ۵۱ ص ۷۳ حدیث ۱۹) [م]

عن جابر قال أقبل رجل إلى أبي جعفر عليه السلام و ساق الحديث إلى أن قال عليه السلام و إنما سمی المهديّ لأنه يهدی لأمر خفّ يستخرج عليه السلام التوریه و سایر کتب الله من غار باناطیه فيحکم بين أهل التوریه بالتوریه و بين أهل الانجيل و بين أهل الزبور بالزبور و بين أهل القرآن بالقرآن و تجمع إليه أموال الدنيا كلّها ما فی بطن الأرض و ظهرها فيقول للناس تعالوا الی ما قطعتم فيه الأرحام و سفکتتم فيه اللّماء، و رکبتم فيه محارم إلیه فيعطی شيئاً لم يعط أحدٌ کان قبله.

و قوله عليه السلام يحکم بين أهل التوریه لا ینافی ما ذکر فی الأخبار فی أنّه عليه السلام لا یقبل من أحد إلاّ الإسلام لأنّ هذا محمول علی أنّه یقیم الحجّة علیهم بکتابهم أو یفعل ذلك فی بدؤ الأمر قبل أن یعلو أمره و یتّم حجّته (منه غفرالله ذنوبه) (بحارج ۵۱ ص ۲۹ حدیث ۲ بنقل از علل الشرایع)

از این کلام مستفاد می شود که هر کاری که پیغمبر به آن قیام می فرماید امام نیز به آن قیام می فرماید و فرق در میان پیغمبر و امام نیست الا باین که میان پیغمبر و خدا واسطه نیست و میان امام و خدا پیغمبر واسطه است و این معنی از بسیاری از احادیث مستفاد می شود (منه غفرالله ذنوبه). [م]

(الحديث السابع عشر)

حدثنا الحسن بن علي بن فضال (رض)، عن عبد الله بن بكير، عن عبد الملك بن إسماعيل الأسدی عن أبيه عن سعيد بن جبیر قال: قيل لعمار بن ياسر: ما حملك على حبّ علي بن أبي طالب؟ قال قد حملني الله ورسوله وقد أنزل الله تعالى فيه آيات جلیلة وقال رسول الله صلى الله عليه وآله فيه أحاديث كثيرة. فقیل له: هلاّ تحدّثني بشيئ مما قال فيه رسول الله صلى الله عليه وآله؟ قال: و لِمَ لا أحدث ولقد كنتُ بريئاً من الذين يكتمون الحق ويظهرون الباطل. ثم قال: كنت مع رسول الله فرأيت عليّاً عليه السلام في بعض الغزوات قد قتل عدّة من أصحاب الراية فريش فقلت لرسول الله صلى الله عليه وآله: يا رسول الله إنّ عليّاً قد جاهد في الله حق جهاده. فقال: وما يمنعه منه أنّه منّي وأنا منه و أنّه وارثي وقاضي ديني ومنجز وعدي و خليفتي من بعدى ولولاه لم يُعرف المؤمن المحض في حياتي وبعد وفاتي، حربته

۱ - كفاية المهتدي حديث ۱۵.

ضمناً شبيه این روایت را در بحار ج ۳۶ ص ۳۲۶ ح ۱۸۳ آورده است و در منتخب الاثر در فصل دوم باب ۲۷ ص ۲۶۴ ح ۲۲ پس از نقل این حدیث احتمال داده که حدیث مزبور را مرحوم خاتون آبادی از ابن شاذان نقل کرده باشد و چنانچه در مقدمه آمد این کتاب دو حدیث السابع عشر دارد.

حربی و جربى حرب الله، و سلمه سلمى و سلمى سلم الله، و يخرج الله من صلبه الأئمة الراشدون فاعلم يا عمار إن الله تبارك و تعالى عهد إلى أن يعطينى إثني عشر خليفة منهم على و هو أولهم و سيدهم. فقلت: و من الآخرون منهم يا رسول الله؟ قال الثاني منهم الحسن بن علي بن أبي طالب و الثالث منهم الحسين بن علي بن أبي طالب و الرابع منهم علي بن الحسين زين العابدين و الخامس منهم محمد بن علي ثم ابنه جعفر، ثم ابنه موسى، ثم ابنه علي، ثم ابنه محمد، ثم ابنه علي، ثم ابنه الحسن، ثم ابنه الذي يغيب عن الناس غيبةً طويلةً و ذلك قوله تبارك و تعالى: «قل أرايتم إن أصبح ماؤكم غوراً فمن يأتيكم بماء معين» ثم يخرج و يملأ الدنيا قسطاً و عدلاً كما ملئت جوراً و ظلماً، يا عمار سيكون بعدى فتنة فإذا كان ذلك فاتع علياً و حزه فإنه مع الحق و الحق معه و أنت ستقاتل التاكثين و القاسطين معه ثم تقتلك الفئة الباغية و يكون آخر زادك من الدنيا شربة من لبن تشربه. قال سعيد بن جبیر: فكان كما أخبره رسول الله صلى الله عليه وآله.

یعنی: سعید بن جبیر گفت: گفتند به عمار بن یاسر، چه چیز ترا بدان داشت که دوست داری علی بن ابی طالب را؟ گفت در جواب که: خدا و رسول او بر آن داشته اند مرا و به تحقیق که حق تعالی آیات جلیله در شأن آن حضرت فر فرستاده و رسول خدا احادیث بسیار در صفتش بیان فرموده.

گفتند که: آیا خبر نمی دهی ما را به چیزی از آنچه پیغمبر - صلی الله علیه وآله - در حق او گفته؟ عمار گفت: چرا خبر ندهم و حال آنکه من بیرارم از آنهایی که حق را پنهان می دارند و باطل را ظاهر می سازند. بعد از آن گفت که: با رسول خدا بودم، علی علیه السلام را دیدم در بعضی از غزوات که چندین تن را از صاحبان علمهای قریش به قتل رسانیده، پس با رسول خدا گفتم: بدرستی که علی - علیه السلام - حق جهاد در راه خدای تعالی به فعل آورد. پیغمبر - صلی الله علیه وآله - فرمود که: چه چیز او را از این امر باز تواند داشت بدرستی که او از من است و من از او یسم و او وارث من است و قاضی و حکم کننده دین من است، و وفا کننده به وعده منست و خلیفه منست بعد از من، و اگر او نمی بود مؤمن محض شناخته نمی شد در زمان حیات من و بعد از وفات من، جنگ او جنگ منست و جنگ من جنگ خداست، آشتی او آشتی منست و

آشتی من آشتی خدا است، بیرون خواهد آورد خدای تعالی از صلب او ائمه راشدین را، بدان ای عمار که خدای تعالی عهد کرده با من که عطا کند به من دوازده خلیفه، از جمله ایشان علیست و اول آن خلیفه هاست و بهترین ایشان است.

پس گفتم: دیگران کیستند ای رسول خدا؟ فرمود: دویم از ایشان حسن بن علی ابن ابی طالب است و سیم حسین بن علی بن ابی طالب است و چهارم علی بن الحسین است که زینت عبادت کنندگان است. پنجم ایشان محمد بن علیست بعد از آن پسر او جعفر، بعد آن پسر او موسی، بعد از آن پسر او علی، بعد از آن پسر او محمد، بعد از آن پسر او علی، بعد از آن پسر او حسن؛ بعد از آن پسر او، آن که غایب شود در زمان طولانی، و اینست معنی قول خدای تعالی که فرمود: «قل ارایتم ان اصبح ماؤکم غورا فمن یاتیکم بماء معین^۱» بعد از آن بیرون آید و پرکند دنیا را از عدل و داد، آنچه آنکه پرشده باشد از جور و ظلم. ای عمار! زود باشد که بعد از من فتنه و آشوب ظاهر گردد، چون فتنه آشکار شود تابع باش علی و حزب علی را که علی با حق است و حق با اوست و زود باشد که کارزار و مقاتله نمائی با اتفاق علی با ناکثین و قاسطین و بعد از آن بکشند ترافئه باغیه و گروه ستم پیشه، و باشد آخرین زاد تو یک جرعه شیر که بیاشامی آنرا.

سعید بن جبیر گفت همچنان شد که پیغمبر — صلی الله علیه وآله — خبر داده بود.

صدق الله العظیم و صدق رسوله الکریم و صلی الله علی محمد و آله اجمعین.

(الحديث السابع عشر^١)

قال الشيخ الفقيه أبو الحسن محمد بن أحمد بن علي بن الحسين بن شاذان القمي (ره) في المائة التي جمعها من طرق العاقبة: حدّثنا أحمد بن محمد بن عبد الله الحافظ، قال: حدّثنا علي بن سنان الموصليّ، قال: حدّثنا أحمد بن محمد بن صالح قال: حدّثنا سليمان بن أحمد قال: حدّثنا ريان بن مسلم قال: حدّثنا عبد الرحمن بن يزيد بن جابر قال: حدّثنا سلامة عن أبي سليمان راعي رسول الله، صلى الله عليه وآله، قال:

قال رسول الله، صلى الله عليه وآله: لما أسرى بي إلى السماء قال لي الجليل، جلّ جلاله، آمن الرسول بما أنزل إليه من ربه. قلتُ: و المؤمنون. قال: صدقت يا محمّد من خلقت في أمّتك؟ قلت: خيرها. قال: علي بن أبي طالب؟ قلت: نعم، يارب.

قال: يا محمد، أتى أطلعت على أهل الأرض فاخترتك منها فشقت لك اسماً من أسمائي فلا أذكر في موضع إلا ذكرت معي فأنا المحمود وأنت محمّد ثم أطلعت ثانية فاخترت منها علياً فشقت اسماً من أسمائي وأنا الأعلى وهو علي يا

محمد، اینی خلقتک و خلقت علیاً و فاطمة و الحسن و الحسين و الائمة من ولده من سنخ نوری و عرضت و لا یتکم علی أهل السموات و أهل الارض فمن قبلها کان عندی من المؤمنین و من جردها کان من الکافرين، یا محمد لوانّ عبداً من عبیدی عبدنی حتی یقطع و یصیر کالشّن البالی ثم أتانی جاحداً بولا یتکم ما غفرت له حتی یقرّ بولا یتکم. یا محمد تحبّ أن تراهم؟ قلت: نعم یا ربّ. فقال لی: التفت عن یمین العرش.

فالتفت فأرا علی و فاطمة و الحسن و الحسين و علی بن الحسن و محمد بن علی و جعفر بن محمد و موسی بن جعفر و علی بن موسی الرضا و محمد بن علی و علی بن محمد و الحسن بن علی و المهديّ فی ضحضاح من نور قیام یصلون و فی وسطهم یضیی المهدی کانه کوكب درّی فقال یا محمد هو لا الحجج و هو النائر من عترتک، و عزّتی و جلالی انه الحجّة الواجبة لأولیائی و المنتقم من اعدائی.

یعنی: شیخ که از بزرگان علماء طائفه ناجیه است به سند مزبور روایت می کند از ابی سلیمان که شبان سیّد عالمیان بود، که او گفت: پیغمبر — صلی الله علیه و آله — فرمود که: در شبی که مرا بردند به جانب آسمان، حضرت ملک جلیل — جلّ جلاله — فرمود که: «آمن الرسول بما أنزل إليه من ربه» گفتم و المؤمنون.

حضرت معبود فرمود که: راست گفתי یا محمد، که را خلیفه ساختی و به نیابت خود در زمین گذاشتی که به سمای اِکرام و عرش اِعظام ما بر آمدی؟ گفتم: بهترین امت را. فرمود: علی بن ابی طالب را؟ گفتم: بلی ای پروردگار من.

فرمود که: یا محمد من در نگر یستم به زمین (یعنی اراده خود را به جهت برگزیدن متعلق به زمین ساختم) پس تو را برگزیدم از اهل زمین، آنگاه بیرون آوردم از برای تو نامی از نام های خود، پس یاد نمی کنند مرا در هیچ محل و موضعی إلا آنکه یاد می کنند تو را با من، منم محمود و توئی محمد، بعد از آن به نظر قدرت بر زمین نگر یستم و علی را از اهل زمین برگزیدم و از برای او نیز اسمی از اسماء حسناى خود مشتق ساختم، پس منم اعلی و اوست علی، یا محمد

آفریدم ترا و علی را و فاطمه و حسن و حسین را و امامان را که از اولاد حسین اند، از اصل نوری از نور خود، و عرض کردم دوستی شما را بر اهل آسمان ها و اهل زمین، پس هر کس که قبول کرد دوستی شما را نزد من از مؤمنان است و هر کس انکار کرد از کافران است.

یا محمد، اگر بنده ای از بندگان من عبادت کند مرا تا منقطع شود (یعنی نزدیک گردد که قطع حیاتش شود) و (از غایت ریاضت عبادت) بدنش چون مشک کهنه گردد، پس به جانب من آید (یعنی بازگشت به من نماید) در حالتی که منکر باشد به ولایت شما، نیامرزم او را تا وقتی که اقرار کند به ولایت شما.

یا محمد، دوست می داری که ببینی ایشان را و به نظر در آوری آل و اوصیای خود را؟ گفتم: بلی ای پروردگار من. فرمود: که توجه کن و التفات نما به جانب راست عرش! چون نگاه کردم علی بن ابی طالب و فاطمه و حسن و حسین و علی بن حسین و محمد بن علی و جعفر بن محمد و موسی بن جعفر و علی بن موسی الرضا و محمد بن علی و علی بن محمد و حسن بن علی و مهدی را دیدم، در میان آب تنگی از نور که همه ایستاده بودند و به نماز قیام می نمودند و در میان همه مهدی می درخشید، چنانکه گویا گوکب درخشنده بود. پس حضرت ملک و دود به من خطاب نمود که: یا محمد، ایشان حجت های منند و مهدی طلب خون کننده عترت تو است، به عزت و جلالم قسم که مهدی حجت واجب الأتباع از برای دوستان من و انتقام کشنده است از دشمنان من.

ابن بابویه رحمه الله این حدیث را به سند دیگر در کتاب کمال الدین و تمام النعمه از ابی سلیمان راعی به اختلاف عبارات نقل نموده که در آخر آن واقع است که: «فیخرج اللّات و العزیّی طریین فیحرقهما فلفتنة التاس یومئذ بهما أشدّ من فتنه العجل و السامریّ» یعنی: بیرون خواهد آورد حضرت صاحب الزمان لات و عزیّی را ترو تازه، پس خواهد سوخت ایشان را و هر آینه فتنه مردمان در آن روز به سبب ایشان سخت تر خواهد بود از فتنه گوساله سامری. مراد از لات و عزیّی که در این حدیث واقع است ابی بکر و عمر است علیهما ما علیهما. و السلام علی من اتّبع الهدی.

وایضاً ابن بابویه (ره) در کتاب خصال حدیثی روایت کرده^۱ که صد و بیست مرتبه حضرت رسالت را عروج بر سماء و إرتقاء بر عرش حضرت حق تعالی روی داده، و آن حدیث اینست که: «عرج بالنبی صلی الله علیه و آله مائة و عشرين مرة، ما من مرة الا وقد اوصى الله تعالى فيها النبي - عليه السلام - بالولاية لعلى والأئمة - عليهم السلام - أكثر مما أوصاه بالفرايض»

یعنی: عروج فرمودند حضرت رسالت - صلی الله علیه و آله - صد و بیست مرتبه، و هیچ مرتبه از آن مراتب نبود إلا آنکه سفارش فرمود حضرت الله تعالی در آن پیغمبر را به ولایت و دوستی امیرالمؤمنین و باقی ائمه معصومین علیهم السلام، زیاده از آنچه سفارش فرمود آن حضرت را به فرايض. می تواند بود که مراد از ولایت در این حدیث والی شدن حضرت شاه ولایت باشد برأمت و تکرار سفارش از جهت تأکید باشد، چنانچه حضرت رسالت نیز مکرر نصوص جلیه و خفیّه در باب امامت و خلافت آن حضرت بیان فرمودند.

(الحديث الثامن عشر^١)

قال أبو محمد شاذان عليه الرّحمة: حدّثنا محمّد بن الحسن الواسطي رضى الله عنه، قال: حدّثنا زقربن الهذيل قال: حدّثنا سليمان ابن مهران الأعمش قال: حدّثنا مورق قال: حدّثنا جابر بن عبد الله الأنصارى قال: دخل جندل بن جنادة اليهودي من خيبر على رسول الله صلى الله عليه وآله — فقال: يا محمّد أخبرني عمّا ليس لله وعمّا ليس عند الله وعمّا لا يعلمه الله. فقال رسول الله صلى الله عليه وآله: آله:

أما ما ليس لله فليس لله شريك، وأما ما ليس عند الله فليس عند الله ظلم، و أما ما لا يعلمه الله فذلكم قولكم معاشر اليهود: إنّ عزيزاً ابن الله. والله لا يعلم له ولداً.

فقال جندل: أشهد أن لا إله إلا الله وأنت رسول الله حقاً، ثمّ قال: يا رسول الله إنّي رأيت البارحة فى التّوم موسى ابن عمران — عليه السّلام — فقال لى: يا جندل أسلم على يد محمّد، استمسك بالأوصياء من بعده، فقد أسلمتُ ورزقنى الله ذلك

١ — كفاية المهتدى حديث ١١ وكفاية الاثر خطى و بحارج ٣٦ ص ٣٠٤ به نقل از مستدرک سفینه البحارج ٢ حرف ج ذيل جندل بن جنادة

فأخبرني بالأوصياء بعدك لأستمسك بهم، فقال: يا جندل، أوصيائي من بعدى بعدد نقيباء بنى إسرائيل.

فقال: يا رسول الله إنهم كانوا إثني عشر هكذا وجدنا في التورية. قال: نعم الذين هم أوصيائي من بعدى إثنا عشر. فقال: يا رسول الله، كلهم في زمن واحد؟ قال:

لا خلف بعد خلف فإنك لن تدرك منهم إلا ثلثه. قال: فستهم لى يا رسول الله. قال: نعم إنك تدرك سيد الأوصياء ووارث علم الأنبياء وأبا الأئمة الأتقيا على بن أبى طالب بعدى ثم، ابنه الحسن والحسين فاستمسك بهم من بعدى فلا يفرنك جهل الجاهلين، فإذا كانت وقت ولادة إبنى على بن الحسين زين العابدين يقضى الله عليك ويكون آخر زادك من الدنيا شربة لبن تشربه. فقال: يا رسول الله فما أسامى الأوصياء الذين يكونون أئمة المسلمين بعد على بن الحسين؟ قال — صلوات الله عليه وآله — فإذا انقضت مدة على قام بالأمر محمد ابنه يدعى بالباقر فإذا انقضت مدة محمد قام بالأمر بعده جعفر ابنه يدعى بالصادق فإذا انقضت مدة جعفر قام بالأمر بعده موسى ابنه يدعى بالكاظم فإذا انقضت مدة موسى قام بالأمر بعده على ابنه يدعى بالرضا فإذا انقضت مدة على قام بالأمر بعده محمد ابنه يدعى بالتقى فإذا انقضت مدة محمد قام بالأمر على ابنه يدعى بالنقى، فإذا انقضت مدة على قام بالأمر بعده الحسن ابنه يدعى بالزكى، ثم يغيب عن الناس إمامهم. قال: يا رسول الله يغيب الحسن منهم؟

قال: لا ولكن ابنه الحجة، يغيب عنهم غيبةً طويلةً. قال: يا رسول الله فما إسمه؟ قال: لا يستمى حتى يظهره الله. فقال جندل: قد بشرنا موسى بن عمران بك وبالأوصيا من ذريتك. ثم تلى رسول الله صلى الله عليه وآله: «وعد الله الذين امنوا منكم و عملوا الصالحات ليستخلفنهم فى الأرض كما استخلف الذين من قبلهم و ليمكنن لهم دينهم الذى ارتضى لهم وليبدلتهم من بعد خوفهم أمناً»^١ قال جندل: فما خوفهم؟

قال: يا جندل فى زمن كل واحد منهم شيطان يعتريه ويؤذيه فإذا اذن الله الحجة خرج وطهر الأرض من الظالمين فيملأها قسطاً وعدلاً كما ملئت جوراً وظلماً،

طوبی للصابرین فی غیبته، طوبی للسالکین فی محبته والثابتین فی موالاته و محبته اولئک ممّن وصفهم الله فی کتابه فقال «الذین یؤمنون بالغیب»^۲ و قال «اولئک حزب الله الا انّ حزب الله هم المفلحون»^۳

ثمّ قال جابر: عاش جندل بن جنادة الی أيام الحسین بن علی — علیهما السلام — ثمّ خرج إلی الطائف فمرض فدعا بشربة من لبن فشربه و قال: وكذا عهد الی رسول الله — صلی الله علیه وآله — أنه یكون آخر زادی من الدنيا شربة من لبن. ثمّ مات و دفن بالطائف فی الموضع المعروف بالكوراء، رحمه الله تعالی.

یعنی شیخ رفیع مقام، به سند مذکور، از جابر بن عبد الله انصاری روایت کرده که او گفت: داخل شد مردی از یهود به مجلس پیغمبر — صلی الله علیه و آله — که جندل نام او بود و جناده نام پدرش بود و از یهود خیبر بود، پس گفت: یا محمد خبر ده مرا از آنکه نیست از برای خدا و از آنچه نزد خدا نیست و از آنچه آنرا خدا نمی داند.

پس فرمود پیغمبر صلی الله علیه و آله که: آنچه نیست از برای آن پس نیست از برای خدا شریک، و اما آنچه نیست نزد خدا آن ظلمت او است، اما آنچه خدا نمی داند آن قول شما جماعت یهود است که می گویند اینکه عزیز پسر خدا است قسم به خدا که خدا نمی داند از برای خود فرزندی.

پس جندل چون آن جواب شنید، گفت: «أشهد أن لا اله الا الله و أنك رسول الله حقاً»

پس گفت: یا رسول الله، من در خواب دیدم موسی بن عمران (ع) را که با من گفت: ای جندل به دست محمد — صلی الله علیه و آله — مسلمان شو و به اوصیای او متمسک بجوی، پس به تحقیق خدا توفیق عطا فرمود و به شرف اسلام مشرف شدم و روزی کرد مرا خدای تعالی اینها را، پس خبر ده مرا به اوصیاء بعد از تو، از برای اینکه متمسک بشوم به ایشان.

پس پیغمبر — صلی الله علیه و آله — فرمود: ای جندل اوصیاء از بعد من به عدد نقباء بنی اسرائیل اند. جندل عرض کرد: یا رسول الله نقباء بنی اسرائیل

دوازده نفرند اینچنین من در تورات خواندم.

حضرت پیغمبر فرمود: بلی اوصیای از بعد از من دوازده نفرند. جندل گفت: همه آنها در یک زمانند؟ حضرت پیغمبر در جواب فرمودند: خلف بعد خلف اند (یعنی یکی بعد از یکی خواهند بود) پس به درستی که تودرک نخواهی کرد از ایشان مگر سه نفر ایشانرا. پس عرض کرد جندل: اسم اوصیا را تعلیم من فرما.

فرمود که: تو إدراک می کنی و مشرف می شوی خدمت سید اوصیاء و وارث علم پیغمبران سابق و پدر ائمه اتقیاء علی بن ابی طالب، بعد از من، و بعد از آن إدراک می کنی دو فرزندان او حسن و حسین را، پس تمسک بجوی به ایشان و دست از دامن ولای ایشان برمدار، پس فریفته نگرداند تورا جهل جاهلان، پس وقت ولادت فرزندم، علی بن الحسین زین العابدین شود حکم می کند خدا بر توبه اجل محتوم و می باشد آخر توشه تو از دنیا یک جرعه شیر که می آشامی.

پس جندل آسامی اوصیاء که ائمه مسلمین بعد علی بن الحسین می باشند فرمود پیغمبر — صلوات الله علیه و آله^۱: پس هرگاه گذشت مدت امامت علی بن الحسین قائم می گردد به امر امامت محمد پسر او که ملقب به باقر است، پس هرگاه زمان امامت او منقضی گردد قائم می شود به امر امامت بعد از او امام جعفر پسر او که ملقب به صادق است، پس هرگاه زمان امامت او منقضی گردد قائم گردد به امر خلافت و امامت فرزند او موسی که ملقب به کاظم است. پس هرگاه زمان امامت او منقضی گردد قائم می گردد امر امامت از بعد از آن به محمد فرزند او که ملقب به تقی است، پس هرگاه منقضی گردد مدت امامت او، قائم می شود امر امامت بر فرزند او علی که ملقب به نقی است، پس هرگاه منقضی گردد زمان امامت او قائم می شود امر امامت از بعد از ایشان به حسن فرزند او، که ملقب به زکی است پس غائب می شود از مردمان ایشان.

عرض کرد جندل: یا رسول الله (صلی الله علیه و آله) غائب می گردد جناب حسن از ایشان؟ فرمود: غایب نمی گردد حسن، ولكن فرزند او حجت غایب می گردد از ایشان، غیبت طولانی. عرض کرد: یا رسول الله، اسم آن

حجت چیست؟ فرمود: اسم برده نمی شود تا آنکه ظاهر بگرداند او را خدای.
 پس گفت: به تحقیق بشارت داد ما را موسی بن عمران به تو و به اوصیاء
 از ذریت تو. پس تلاوت فرمود جناب پیغمبر — صلی الله علیه و آله — این آیه را
 که:

«وعد الله الذین آمنوا منکم و عملوا الصالحات لیستخلفنهم فی الأرض
 کما استخلف الذین من قبلهم ولیمکن لهم دینهم الذی ارتضیٰ لهم ولیبدلنهم من
 بعد خوفهم أمناً» جندل گفت: پس خوف ایشان از چه چیز است؟ آن حضرت
 فرمود:

ای جندل در زمان هر یک از ایشان شیطانی می باشد که آزار کند و بر
 ایشان جفا کند، پس هرگاه خدای تعالی اذن بدهد حجت را خارج می گردد و
 ظاهر می شود و پاک می گرداند زمین را از ظالمین و پرمی کند زمین را از عدل و
 داد همچنانکه پر شده بود از جور و ظلم. خوشا حال آن کسانی که در زمان غیبت
 اوصبر کردند، و خوشا حال آن کسانی که سالک در حجت و در طریقه او باشند
 و در مودت و محبت او ثابت باشند، این جماعت از جمله کسانی هستند که حق
 تعالی وصف کرده در قرآن و در تعریف ایشان فرموده: «الذین یؤمنون بالغیب» و
 در جائی دیگر در قرآن می فرماید: «اولئک حزب الله الا ان حزب الله هم
 المفلحون»

پس جابر گفت: بعد از آن جندل زنده بود تا زمان حضرت امام حسین —
 علیه السلام — پس بیرون رفت به طرف طائف، پس در آنجا بیمار شد و در آن
 بیماری شیر طلبید و جرعه ای آشامید و گفت اینچنین عهدیست که رسول الله —
 صلی الله علیه و آله — فرموده بود که آخرین توشه من از دنیا جرعه شیر باشد.

پس وفات نمود و در طائف در موضعی که معروف است به «کوراء»
 مدفون گردید، رحمة الله علیه والسلام.

و شیخ حسن بن سلیمان — رحمه الله — در کتاب منتخب البصائر
 روایت کرده است^۱ به سند معتبر از مفضل بن عمر که گفت: سؤال کردم از

۱- بحارج ۵۳ باب ۲۵

منتخب بصائر الدرجات تألیف حسن بن سلیمان حلی رحمه الله است؛

این کتاب از کتب بسیار نفیس حدیث است، که متأسفانه همچون بسیاری دیگر از کتب حدیثی ناشناخته

حضرت امام جعفر صادق، علیه السلام، که آیا آن امامی که مردم انتظار ظهور او را می کشند و امیدوار فرج او هستند یعنی مهدی صاحب الزمان علیه السلام، وقت معلوم معینی برای خروج آن حضرت هست؟ فرمود که: حق تعالی اِبا نموده از اینکه از برای ظهور آن حضرت وقتی تعیین فرماید که شیعیان بدانند. پس فرمود که آیاتی که حق تعالی در امر قیام ساعت در قرآن فرموده است، همگی در باب قیام آن حضرت نازل شده است و هر کس برای ظهور مهدی ما وقتی معین قرار دهد خود را با خدا در علم غیب شریک گردانیده است و دعوای اِطّلاع بر اَسرار اِلهی کرده است.

مفضّل گفت: ای مولای من چگونه خواهد بود ابتدای ظهور آن حضرت؟ فرمود که: بی خبر ظاهر گردد و نامش بلند شود و امرش هویدا گردد و از آسمان منادی به اسم و کنیت و نسبش ندا کند تا آنکه حجت شناخت او بر خلق تمام شود، با آن حجتی که ما بر خلق لازم ساخته ایم و قصه ها و اجوالش را بیان کرده ایم و نام و نسب و کنیتش را برای تمام مردم ظاهر کرده ایم که نام و کنیتش مثل نام و کنیت جدّ اوست تا آنکه مردم نگویند که نام و نسب او را نمی دانستیم. پس خدا او را بر همه دین ها غالب گرداند چنانچه حق تعالی پیغمبرش را وعده داده است که: «لِيُظْهَرَ عَلَى الدِّينِ كُلِّهِ وَلَوْ كَرِهَ الْمُشْرِكُونَ»^۱ یعنی: حق تعالی فرستاد پیغمبرش را با هدایت و دین حق تا او را غالب گرداند بر همه دین ها هر چند کراهت داشته باشند آنها که به خدا شرک می آورند. در آیه دیگر فرموده است: «فَاتْلُوهُمْ حَتَّى لَا تَكُونَ فِتْنَةٌ وَيَكُونَ الدِّينُ كُلَّهُ لِلَّهِ»^۲ یعنی قتال کنید با کافران تا آنکه در زمین فتنه و کفر نباشد و بوده باشد دین ها همه از برای خدا. پس فرمود که: واللّه ای مفضل بر دارد از جمیع ملتها و دین ها اختلاف را و



است، این کتاب منتخب یا مختصر بصائر الدرجات سعد بن عبدالله اشعری قمی است که او از اصحاب امام یازدهم علیه السلام است و قصه تشرّف او به خدمت حضرت حجت علیه السلام مشهور می باشد.
بصائر الدرجات نام دو کتاب است یکی بصائر الدرجات کُبری تألیف حسن بن صفار که از موثقین رجال شیعه است و دیگر آن که ذکرش در قبل به میان رفت.

۱- توبه / ۳۳ و فتح / ۲۸ و صف / ۹

۲- توبه / ۳۳

همه دین ها به یک دین حق برگردد و از هیچ کس به غیر دین حق قبول نکند، چنانکه حق تعالی فرموده است: «وَمَنْ يَبْتَغِ غَيْرَ الْإِسْلَامِ دِينًا فَلَنْ يُقْبَلَ مِنْهُ وَهُوَ فِي الْآخِرَةِ مِنَ الْخَاسِرِينَ»^۱ یعنی: هر که طلب کند غیر دین اسلام را، پس هرگز از او قبول نکنند و او در آخرت از زیان کاران باشد.

مفضل پرسید که: در آیام غیبت آن حضرت با کی مخاطبه خواهد فرمود و کی با او سخن خواهد گفت؟ فرمود که: ملائکه و مؤمنان از جن، و امر و نهی اش بیرون خواهد آمد به سوی معتمدان و نایبان آن حضرت که به شیعانیش برسانند. والله ای مفضل، گویا می بینم آن حضرت را که داخل شود و برد حضرت رسالت پناه را در بر و عمامه زردی بر سر داشته باشد و در پاهایش دو نعل حضرت رسول صلی الله علیه و آله و در دستش عصای آن حضرت بوده باشد و بزوی چند در پیش افکنده باشد تا کسی او را نشناسد و به این هیئت بیاید به نزد خانه کعبه تنها و بی رفیق، پس چون شب درآید و دیده ها به خواب رود، جبرئیل و میکائیل و صف صف از ملایک بر او نازل شوند، پس جبرئیل گوید که: ای آقای من سخن تو مقبول است و امر تو جار است.

پس حضرت صاحب الامر - علیه السلام - دست بر روی مبارک کشد و گوید: حمد و سپاس خداوندی را سزااست که وعده ما را راست گردانید و زمین بهشت را به ما میراث داد که هر جا که خواهیم قرار بگیریم. پس نیکو مزدیست مزد کارکنان برای خدا. پس بایستد میان رکن حجر الأسود و مقام ابراهیم، به صدای بلند ندا کند که ای گروه بزرگواران و مخصوصان من و آنها که حق تعالی ایشان را برای یاری من ذخیره کرده است پیش از ظاهر شدن من بر روی زمین، بیاید به سوی من. پس حق تعالی صدای آن حضرت را برساند به ایشان در هر جای عالم که باشند از مشرق و مغرب عالم و بر هر حالی که بوده باشند. پس بشنوند همه به یک آواز و همگی متوجه خدمت آن حضرت شوند و به یک چشم زدن همه حاضر شوند نزد آن حضرت در مابین رکن و مقام. پس عمودی از نور بلند شود از زمین به سوی آسمان که هر مؤمنی بر روی زمین باشد از آن روشنی یابد و آن نور در میان خانه های مؤمنان در آید و جان های ایشان به آن فرج

یابد، اما ندانند که قائم آل محمد ظاهر گردیده است. پس چون صبح شود سیصد و سیزده تن که به طی الارض از اطراف عالم به خدمت آن حضرت حاضر شده‌اند، همه در خدمتش ایستاده باشند، پس پشت به کعبه دهد و دست خود را بگشاید و مانند دست موسی از نور عالم روشن کند، پس گوید که: هر که با این دست بیعت کند چنانست که با خدا بیعت کرده است. پس اول کسی که دستش را ببوسد و با او بیعت کند جبرئیل باشد، پس سایر ملائکه بیعت نمایند، پس نجیبان جنّ به شرف بیعت برسند، پس سیصد و سیزده تن نقباء به مباحث سرافراز گردند، آنگاه مردم مکه فریاد برآورند که: کیست این شخص که در جانب کعبه ظاهر شده است و چه جماعتند اینها که با او یند؟ پس بعضی گویند که همان صاحب برهانست که داخل مکه شد. گویند که: هیچیک از اصحابش را می‌شناسید؟ گویند که: نمی‌شناسیم هیچیک را، مگر چهار کس از اهل مکه و چهار کس از اهل مدینه که اینها را به نام و نسب می‌شناسیم. و این بیعت در اول طلوع آفتاب باشد، پس چون آفتاب بلند شود از پیش قرص آفتاب منادی به آواز بلند ندا کند که اهل آسمان‌ها و زمین‌ها بشنوند که: ای گروه خلائق، این مهدی آل محمد است — و به نام و کنیت جدش او را یاد کند و نسبت دهد او را به امام حسن پدرش امام یازدهم و دیگر پدران بزرگوارش را بشمارد تا حسین بن علی — علیه السلام —، با او بیعت نمائید تا هدایت بیابید و مخالفت امر او نمائید که گمراه می‌شوید. پس اول کسی که آن ندا را لَبَّیک می‌گوید و اجابت می‌کند ملائکه‌اند، پس مؤمنان جن، پس سیصد و سیزده نفر که نقبای آن حضرتند می‌گویند: شنیدیم و اطاعت کردیم. و هیچ صاحب گوشه از خلائق نمی‌ماند مگر آنکه آن صدا را می‌شنود و متوجه می‌شوند خلائق از شهرها و صحراها و دریاها و بیابان‌ها. پس چون نزدیک غروب آفتاب شود، از مغرب آفتاب شیطان ندا کند که پروردگار شما در وادی الیابس ظاهر شده است و او عثمان بن عتبّه است، از فرزندان یزید بن معاویه — علیهم اللّٰعنة — با او بیعت نمائید تا هدایت بیابید و مخالفت نکنید که گمراه بشوید. پس ملائکه و جنّ و نقباء همه تکذیب کنند و دانند که او شیطان است و گویند: شنیدیم اما باور نکردیم. پس هر صاحب شکی و منافقی و کافری که باشد به ندای آخر از راه برود. و در تمام

آنروز حضرت صاحب علیه السلام پشت به کعبه داده، گوید: که هر که خواهد نظر کند به آدم و شیث و نوح و سام و ابراهیم و اسمعیل و موسی و یوشع و عیسی و شمعون پس نظر کند به من، که علم و کمال همه با منست، و هر که خواهد نظر کند به محمد و علی و حسن و حسین و ائمه از ذریت حسین علیهم السلام، پس نظر کند به من و آنچه خواهد از من سؤال کند که علم همه نزد منست، و آنچه آنها مصلحت ندانسته و خبر نداده‌اند من خبر می‌دهم، و هر که کتب آسمانی و صحف پیغمبران را می‌خواهد، بیاید و از من بشنود. پس ابتدا کند و صحف آدم و شیث را بخواند اُمّت آدم و شیث گویند: اینست و الله صحف آدم و شیث که در آن هیچ تغییر راه نیافته است و خواند بر ما از آن صحف آنچه نمی‌دانستیم. پس بخواند صحف نوح و صحف ابراهیم و تورات موسی و انجیل عیسی و زبور داود علیهم السلام را، پس علمای آن ملت‌ها همه شهادت دهند که: اینست آن کتاب‌ها به نحوی که از آسمان نازل شده و تغییر نیافته است و آنچه از ما فوت شده بود و به ما نرسیده بود همه را بر ما خواند. پس بخواند قرآن را به نحوی که حق تعالی بر حضرت رسول نازل ساخته بی‌آنکه تغییر و تبدیل شده باشد، چنانچه در قرآن‌های دیگر شده، پس در این حال شخصی بیاید به خدمت آن حضرت که ریش به جانب پشت گشته باشد و بگوید که: ای سید من منم بشیر، امر کرد مرا ملکی از ملائکه که به خدمت تو بیایم و تو را بشارت دهم به هلاک شدن لشکر سفیانی. پس حضرت فرماید که: قصه خود و برادرت را برای مردم نقل کن. بشیر گوید که: من و برادرم در میان لشکر سفیانی بودیم و خراب کردیم دنیا را از دمشق تا بغداد و کوفه را خراب کردیم و مدینه را خراب کردیم و منبر درهم شکستیم و اشترهای ما در میان مسجد مدینه سرگین انداختند، پس بیرون آمدیم و مجموع لشکر ما سیصد هزار کس بودند و متوجه شدیم که کعبه را خراب کنیم و اهلش را به قتل رسانیم، پس چون به صحراء بیداء رسیدیم که در حوالی مدینه طیبه است، آخر شب فرود آمدیم، پس صدائی از آسمان آمد که: ای بیداء هلاک گردان این گروه ستمکار را! پس زمین شکافته شد و تمام لشکر را با چهار پایان و اموال و اسباب فرو برد و کسی و چیزی بر روی زمین نماند بغیر از من و برادر. ناگاه ملکی به نزد ما آمد و روهای ما را به پشت گردانید چنانچه می‌بینی، پس با برادرم گفت که: ای نذیر برو به سوی سفیانی معلون در دمشق، و او را بترسان به

ظاهر شدن مهدی آل محمد علیهم السلام، خبر ده او را که لشکرش را حق تعالی در یبدا هلاک گردانید. و با من گفت که: ای بشیر ملحق شوبه حضرت مهدی در مکه و او را بشارت ده به هلاک شدن ظالمان و توبه کن بر دست آن حضرت که توبه تو را قبول می فرماید. پس حضرت دست مبارک بر روی بشیر بمالد به حالت اول برگردد و با حضرت بیعت کند و در لشکر آن سرور بماند.

مفضل پرسید که: ای سید من ملائکه و جن در آن زمان بر مردم ظاهر خواهند شد؟ فرمود که بلی والله ای مفضل و با ایشان گفتگو خواهند کرد، چنانکه مردی با اهل و یاران خود صحبت دارد. مفضل پرسید که: ملائکه و جن با او خواهند بود؟ فرمود که: بلی والله ای مفضل و آن حضرت با آن گروه فرود خواهند آمد در زمین هجرت ما بین نجف و کوفه و عدد اصحابش در آن وقت چهل و شش هزار ملائکه خواهند بود و شش هزار از جن (و بروایت دیگر چهل و شش هزار از جن) و خدا به این لشکر او را بر عالم ظفر خواهد داد.

مفضل پرسید که: آن حضرت با اهل مکه چه خواهد کرد؟ فرمود که: اول ایشا نرا به حکمت و موعظه نیکو به حق دعوت نماید، پس چون اطاعتش نمایند شخصی از اهل بیت خود را خلیفه گرداند بر ایشان، و بیرون آید و متوجه مدینه طیبه شود. مفضل پرسید که: خانه کعبه را چه خواهد کرد؟ فرمود که: خراب می کند و از بنائی که حضرت ابراهیم و اسمعیل علیهما السلام گذاشته بودند بنا می کنند و از نومی سازند و بناهای ظالمان را در مکه و مدینه و عراق و سایر اقالیم خراب می کنند و مسجد کوفه را خراب می کنند و از اساس اولش بنا می کنند، و قصر کوفه را خراب می کنند که هر که آنرا بنا نهاده ملعونست.

مفضل پرسید که: در مکه معظمه اقامت خواهند نمود؟ فرمود که: نه ای مفضل، بلکه شخصی از اهل بیت خود را در آنجا جانشین خواهد کرد و چون از مکه بیرون آید اهل مکه خلیفه آن حضرت را به قتل رسانند، پس حضرت باز به سوی ایشان معاودت نماید، پس بیایند به خدمت آن حضرت سر در زیر افکنده و گریان، و تضرع کنند و گویند: ای مهدی آل محمد توبه می کنیم، توبه ما را قبول فرما. پس ایشان را پند دهد و از عقوبات دنیا و آخرت بترساند و از اهل مکه شخصی را بر ایشان والی کند و بیرون آید. باز آن والی را بکشند. آنگاه یاوران خود را از جن و نقبا به سوی ایشان برگرداند که با ایشان بگویند که برگردند به

حق. پس هر که ایمان آورد او را ببخشید و هر که ایمان نیاورد به قتل رسانید. پس چون عسکر فیروزی اثر به سوی مکه باز گردند از صد کس یک کسی ایمان نیاورد، بلکه از هزار کس یک کس ایمان نیاورد.

مفضل پرسید که: ای مولای من خانه حضرت مهدی و محل اجتماع مؤمنان کجا خواهد بود؟ فرمود که: پای تخت آن حضرت شهر کوفه خواهد بود و مجلس دیوان و حکمش مسجد کوفه خواهد بود و محل جمع بیت المال و قسمت غنیمت ها مسجد سهله خواهد بود و موضع خلوتش نجف اشرف خواهد بود. مفضل پرسید که: جمیع مؤمنان در کوفه خواهند بود؟ فرمود که: بلی والله هیچ مؤمنی نباشد مگر آنکه یا در کوفه یا در حوالی کوفه باشد یا دلش مایل به سوی کوفه باشد و در آن زمان قیمت جای خوابیدن یک گوسفند در کوفه دو هزار درهم باشد و در آن زمان شهر کوفه وسعتش به قدر پنجاه و چهار میل یعنی هیجده فرسخ باشد و قصرهای کوفه به کربلای معلی متصل گردد و حق تعالی کربلا را پناهی و جایگاهی گرداند که پیوسته محل آمد و شد ملائکه و مؤمنان باشد، و حق تعالی آن زمین مقدس را بسیار بلند مرتبه گرداند و چندان از برکات و رحمت ها در آن قرار دهد که اگر مؤمنی در آنجا بایستد و بخواند خدا را هر آینه به یک دعا، مثل هزار مرتبه ملک دنیا به او عطا فرماید. پس حضرت صادق علیه السلام آهی کشیدند و فرمودند که: ای مفضل به درستی که بقعه های زمین با یکدیگر مفاخرت کردند، پس کعبه معظمه بر کربلای معلی فخر کرد، حق تعالی وحی فرمود به کعبه که: ساکت شو و فخر مکن بر کربلا بدرستی که آن بقعه مبارکه ایست که در آنجا ندای «اتی انا الله» از شجره مبارکه به موسی رسید و آن همان مکان بلندبست که مریم علیها السلام و عیسی را در آنجا جای دادم در موضعی که سر مبارک حضرت امام حسین را بعد از شهادت شستند، در همان موضع حضرت مریم عیسی روح الله را در وقت ولادت غسل داد و خود در آنجا غسل کرد و آن بهترین بقعه هایی است که حضرت رسول — صلی الله علیه و اله — از آنجا خروج نمود و خیر و رحمت بی پایان برای شیعیان ما در آنجا مهیاست تا ظاهر شدن حضرت قائم علیه السلام.

مفضل گفت که: ای سید پس مهدی دیگر به کجا متوجه خواهد شد؟ فرمود که: به سوی مدینه جدّم رسول خدا صلی الله علیه و آله، و چون وارد مدینه

شود امری عجیب از او به ظهور آید که موجب شادی مؤمنان و خواری کافران باشد. مفضل پرسید که: آن چه امر است؟ فرمود که: چون به نزد قبر جده بزرگوار خود رسد گوید که: ای گروه خلائق این قبر جده من رسول خدا صلی الله علیه و آله است؟ گویند: بلی ای مهدی آل محمد. گوید که: کیستند اینها که با او دفن کرده اند؟ گویند که: دو مصاحب و دو هم خوابه او ابوبکر و عمر. پس حضرت صاحب در حضور خلق از روی مصلحت پرسد که: کیست ابوبکر و کیست عمر و به چه سبب ایشان را از میان جمیع خلائق با جدم دفن کرده اند و گاه باشد که دیگری باشد که در اینجا مدفون شده باشد. پس مردم گویند: ای مهدی آل محمد غیر ایشان کسی در اینجا مدفون نیست، ایشان را از برای همین در اینجا دفن کرده اند که خلیفه رسول بودند و پدر زنان آن حضرت بودند. پس فرماید که: آیا کسی هست که اگر ببیند ایشان را بشناسد؟ گویند: بلی ما به صفت می شناسیم. باز فرماید که: آیا کسی شک دارد در اینکه ایشان در اینجا مدفونند؟ گویند: نه. پس بعد از سه روز امر فرماید که دیوار را بشکافند و هر دو از قبر بدر آورند، پس هر دو را با بدن تازه بیرون آورند به همان صورت که داشته اند. پس بفرماید که کفن ها از ایشان بکشایند و ایشان را به حلق کشند بر درخت خشکی. پس برای امتحان خلق در حال آن درخت سبز شود و برگ آورد و شاخه هایش بلند شود پس جمعی که ولایت ایشان داشته اند، گویند که: اینست والله شرف و بزرگی و ما رستگار شدیم به محبت ایشان. و چون این خبر منتشر گردد هر که در دل به قدر حبه ای از محبت ایشان داشته باشد، حاضر شود، پس منادی از جانب صاحب علیه السلام ندا کند که: هر که این دو مصاحب و دو همخوابه حضرت رسول را دوست می دارد از میان مردم جدا شود و به یک جانب بایستد، پس خلق دو طایفه شوند؛ یکی دوستدار ایشان و یکی لعنت کننده بر ایشان. پس حضرت عرض فرماید بر دوستان ایشان که: بیزاری جوئید از ایشان و اگر نه به عذاب الهی گرفتار می شوید. ایشان جواب گویند که: ای مهدی آل رسول ما پیش از آنکه بدانیم که ایشان را نزد خدا قرب و منزلتی هست از ایشان بیزاری نکردیم، چگونه امروز بیزار شویم از ایشان و حال آنکه کرامات بسیار از ایشان بر ما ظاهر شد و دانستیم که مقرب درگاه حقند، بلکه از تو بیزاریم و از هر که ایمان به تو آورده است و از هر که ایمان به ایشان نیاورده و از هر که ایشان

را به این خواری بدر آورده و بردار کشید. پس حضرت مهدی صلوات الله علیه امر نماید باد سیاهی را که بر ایشان وزد و همگی را به هلاکت رساند. پس بفرماید که آن دو ملعون را از درخت بزیر آورند و ایشان را به قدرت الهی زنده گردانند، و امر فرماید خلایق را که همگی جمع شوند. پس هر ظلمی و کفری که از اول عالم تا آخر شده گناهش را بر ایشان لازم آورد و زدن سلمان فارسی و آتش افروختن به در خانه امیرالمؤمنین و فاطمه و حسن و حسین علیهم السلام، برای سوختن ایشان و زهر دادن امام حسن علیه السلام و کشتن امام حسین علیه السلام و اطفال و پسر عمّان و یاران او علیهم السلام و اسیر کردن ذریت حضرت رسول — صلی الله علیه وآله — و ریختن خون آل محمد در هر زمانی و هر خونی ریخته شده و هر فرجی که به حرام جماع شده و هر سودی و حرامی که خورده شده و هر گناهی و ظلمی و جورى که واقع شده تا قیام قائم آل محمد همه را برایشان بشمارد که از شما شده و ایشان اعتراف نمایند زیرا که اگر در روز اول غصب حق خلیفه به حق نمی کردند، اینها در عالم نمی شد.

پس امر فرماید که از برای مظالم هر که حاضر باشد از ایشان قصاص نمایند. پس ایشان را بفرماید بردرخت برکشند و آتشی را امر فرماید که از زمین بیرون آید و ایشانرا بسوزاند با درخت و بادی را امر فرماید که خاکستر ایشان را به دریاها پاشد. مفضل گفت که: ای سید این آخر عذاب ایشان خواهد بود.

فرمود که: هیئات ای مفضل والله که سید اکبر محمد رسول الله صلی الله علیه وآله و صدیق اکبر امیرالمؤمنین و فاطمه زهرا و حسن مجتبی و حسین شهید کربلا و جمیع ائمه هداة، همگی زنده خواهند شد و هر که ایمان محض خالص داشته و هر که کافر محض بوده، همگی زنده خواهند شد، و از برای جمیع ائمه و

قال: أقول لعلّ السبب فی إلزامه ما تأخّر عنهما من الآثام ظاهر لأنهما بمنع أمير المؤمنين عليه السلام عن حقه و دفعه عن مقامه، صارا سببین لاختفاء سائر الأئمة و مغلوبیتهم و تسلط أئمة الجور و غلبتهم إلى زمان القائم عليه السلام و صارا سبباً لكفر من كفر و ضلال من ضل و فسق من فسق لأنّ الأمام مع إقتداره و إستیلائه و بسط یده یمنع عن جمیع ذلك و عدم تمكّن امیرالمؤمنین — صلوات الله علیه — من بعض تك الأمور فی آیام خلافته إتما كان لما أشباه من الظلم و الجور. و اما ما تقدم علیهما فلأنهما كانا راضیین بفعل من فعل مثل فعلهما من دفع خلفاء الحق عن مقامهم و ما یرتّب عمّا ذلك من الفساد ولو كانا منکرین لذلك لم یفعلا مثل فعلهم و کلّ من رضی بفعل فهو کمن أتاه كما دلّت علیه الآيات الكثيرة و استفاضت به أخبار الخاصة و العامة. [م]

مؤمنان ایشان را عذاب خواهند کرد حتی آنکه در شبانه روزی هزار مرتبه ایشان را بکشند و زنده شوند پس خدا به هر جائی که خواهد ایشان را بربرد و معذب گرداند. پس از اینجا حضرت مهدی علیه السلام متوجه کوفه شود و در ما بین کوفه و نجف فرود آید با چهل و شش هزار ملک و چهل و شش هزار از جن و سیصد و سیزده تن از نقباء. مفضل پرسید که زو راء که بغداد باشد در آنوقت چگونه خواهد بود؟ فرمود: که محل لعنت و غضب الهی خواهد بود و وای بر کسی که در آنجا ساکن باشد، از علمهای زرد و علمهای مغرب و از علمهایی که از نزدیک و دور متوجه آن می گردد، واللّه که بر آن شهر نازل شود اَصناف عذاب ها که بر امت های گذشته نازل شده است و عذابی چند بر آن نازل شود که چشم ها ندیده باشد و گوش ها نشنیده باشد و طوفانی که بر اهلس نازل خواهد شد، طوفان شمشر خواهد بود. واللّه که یکوقتی چنان آبادان شود بغداد که گویند دنیا همین است و گویند که خانه ها و قصرهایش بهشت است و دخترانش حورالعین اند و پسرانش ولدان بهشتند و گمان کنند که خداوند روزی بندگان را قسمت نکرده است مگر در آن شهر و ظاهر شود در آن شهر از افترا بر خدا و رسول و حکم بناحق و گواهی ناحق و شراب خوردن و زنا کردن و مال حرام خوردن و خون ناحق ریختن آنقدر که در تمام دنیا آنقدر نباشد، پس خدا خراب کند آن را به این فتنه ها و لشگرها به مرتبه ای که اگر کسی گذرد نشان دهد که اینجا زمین آن شهر است. پس خروج کند جوان روی حسنی^۲ به جانب دیلم و قزوین و به آواز فصیح ندا کند که به فریاد رسید ای آل محمد مضطر بیچاره ای را که از شما یاری می طلبد. پس اجابت نمایند او را گنج های خدا در طالقان، چه گنجها نه از نقره و نه از طلا، بلکه مردی چند مانند پاره های آهن در شجاعت و عزم و صلابت بر یابوهای اَشهب سوار همه مکمل و مسلح و پیوسته بکشد ظالمان را تا به کوفه در آید در وقتی که اکثر زمین را از کافران پاک کرده باشد. پس در کوفه ساکن می شود و به او خبر می رسد که مهدی و اصحابش به نزدیک کوفه رسیدند، پس به اصحاب خود می گوید که: بیایید برویم و ببینیم که این مرد کیست و چه می خواهد. واللّه که خود می داند که مهدی آل محمد است، اما مطلبش آنست که بر اصحاب خود

۱- زوراء را گاهی بغداد و گاهی هم ری گفته اند.

۲- ظاهرأ جوان «خوش» روی حسنی صحیح است چنانچه در اصل چنین است: ثُمَّ يَخْرُجُ الْحَسَنِيُّ الْفَتَى الصَّبِيح.

ظاهر سازد حقیقت آن حضرت را. پس حسنی در برابر حضرت مهدی می ایستد و می گوید که: اگر راست می گوئی که توئی مهدی آل محمد، کجاست عصای جدت رسول خدا — صلی الله علیه وآله — و انگشتر او و برد و زره او که آن را فاضل می نامند و عمامه اش که سحاب می گفتند و اسبش که یربوع نام داشت و ناقه اش که عضا می گفتند و استرش که دلدل می گفتند و حمارش که یغفور می نامیدند و براق و دگر مصحف امیرالمؤمنین که بی تغییر و تبدیل جمع کرد؟ پس همه را حضرت مهدی حاضر گرداند حتی عصای آدم و نوح و ترکه هود و صالح و مجموعه ابراهیم و صاع یوسف و کیل و ترازوی شعیب و عصای موسی و تابوت موسی و زره داود و انگشتر سلیمان و تاج او و اسباب عیسی و میراث جمیع پیغمبران.

پس حضرت مهدی عصای حضرت رسول را بر سنگ صلبی نصب کند و در ساعت درخت بزرگی شود که جمیع لشگر در زیر سایه آن باشند. پس حسنی گوید: الله اکبر دست خود را دراز کن که با تویبعت کنم ای فرزند رسول خدا. پس حضرت دست دراز کند که سید حسنی و جمیع لشگرش بیعت نمایند بغیر از چهل هزار نفر از زیدیه که با لشگر او باشند و مصحفها در گردن حمایل کرده باشند؛ آنها گویند که: اینها سحر بزرگ بود. پس مهدی علیه السلام هر چند ایشان را پند دهد و معجزات نماید سودی نبخشد تا سه روز. پس فرماید که همه را به قتل رسانند.

مفضل پرسید که: پس دیگر چه کار خواهد کرد؟ فرمود که: لشگرها بر سرسفیانی خواهد فرستاد تا آنکه او را بگیرند در دمشق و بر روی صخره بیت المقدس ذبح نمایند. پس حضرت امام حسین صلوات الله علیه ظاهر شود با دوازده هزار صدیق و هفتاد و دو نفر که با آن حضرت شهید شدند در کربلا و هیچ رجعتی از این رجعت خوش تر نیست. پس بیرون آید صدیق اکبر امیرالمؤمنین علی بن ابی طالب علیه السلام و برای اوقبه در نجف اشرف نصب کنند که یک رکنش در نجف باشد و یکی در بحرین و یکی صنعا یمن و چهارم در مدینه طیبه و گویا می بینم قندیلها و چراغهایش را که آسمان و زمین را روشنی می دهد زیاده از آفتاب و ماه؛ پس بیرون می آید سید اکبر محمد رسول الله صلی الله علیه وآله با هر که ایمان آورده است با آن حضرت از مهاجران و انصار غیر ایشان و هر که در

جنگهای آن حضرت شهید شده باشند پس زنده می کنند جمعی را که تکذیب آن حضرت کرده بودند و شک می کردند در حقیقت او یاد رد گفته او می نمودند و می گفتند: «ساحر است و کاهن است و دیوانه است و به خواهش خود سخن می گوید» و هر که با او جنگ کرده باشد و نزاع کرده باشد، و همه را به جزای خود می رساند و همچنین بر می گرداند یک یک از ائمه را تا صاحب الأمر علیهم السلام و هر که یاری ایشان کرده تا خوشحال شوند و هر که آزار ایشان کرده تا آنکه پیش از آخرت به عذاب و خواری دنیا مبتلا گردند و در آن وقت ظاهر میشود تاویل آن آیه کریمه که ترجمه اش گذشت که: «نريد ان نمن على الذين استضعفوا في الارض» تا آخر آیه. مفضل پرسید که مراد از فرعون و هامان در این آیه چیست؟ حضرت فرمود که: مراد ابوبکر و عمر است.

مفضل پرسید که: حضرت رسول خدا و امیرالمؤمنین با حضرت صاحب الأمر علیهم السلام خواهند بود؟ فرمود: بلی ناچار است که ایشان جمیع زمین را بگردند حتی پشت کوه قاف را و آنچه که در ظلمات است و جمیع دریاها را تا آنکه هیچ موضعی از زمین نماند مگر آنکه ایشان طی نمایند و دین خدا را آنجا بر پا دارند. پس فرمود: گویا می بینیم ای مفضل آن روز را که ما گروه امامان نزد جد خود رسول خدا صلی الله علیه و آله ایستاده باشیم و به آن حضرت شکایت

۱ - قصص / ۵

ثم تبندی فاطما عليها السلام و تشكوا ما بالها من ابى بكر و عمر و أخذ فدك مها و مشيها إليه في جمع من المهاجر و الأنصار، و خطابها له في أمر فدك، و مما ردّ عليها من قوله: «إِنَّ الْأَنْبِيَاءَ لَا تَوَرَّثُ» و إحتجاجها بقول زكريا و يحيى عليهما السلام و قصّة داود و سليمان عليهما السلام. و قول عمر: هاتى صحيفتك التى ذكرت أنّ أباك كتبها لك داخراً بها الصحيفة و أخذها إياها منها، و نشره لها على رؤس الأشهاد من قريش و المهاجرين و الأنصار و سائر العرب و نقله فيها و تزييفه إياها و بكانها، و رجوعها إلى قبر أبيها رسول الله صلى الله عليه و آله باكية حزينة تمشي على الرّمضاء قد أفلتها ابنتك فاطمة تكذب و تضرب و يقتل جنين فى بطنها. و خروج أميرالمؤمنين عليه السلام من داخل الدار محمّراً العين-حاسراً، حتى ألقى ملاءته عليها و ضمّها إلى صدره و قوله لها: يا بنت رسول الله قد علمت أنّ أباك بعثه الله رحمة للعالمين فالله الله أنّ تكشفى خمارك و ترفعى ناصيتك فوالله يا فاطمة إن فعلت ذلك لا أبقى الله على الأرض من يشهد أنّ محمداً رسول الله. ولا موسى ولا عيسى ولا إبراهيم ولا نوح ولا آدم دابة تمشي على الأرض و لا طائراً فى السماء و لا ملائكة الله. ثمّ قال يابن الخطاب لك الويل فى يومك هذا و ما بعده و ما يليه أخرج قبل أن أشهر سيفى فانتى غابر الأمة فخرج عمر و خالد بن الوليد و

کنیم آنچه بر ما واقع شده از این امت جفاکار بعد از وفات آن حضرت و آنچه به ما رسانیدند از تکذیب و ردّ گفته‌های ما، و دشنام دادن و لعن کردن ما، و ترسانیدن ما را به کشتن و بدر بردن خلفای جور ما را از حرم خدا و رسول به شهرهای ملک خود، و شهید کردن ما به زهر و محبوس گردانیدن ما، پس حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله گریان شود و بفرماید که: ای فرزندان من نازل نشده است به شما مگر آنچه به جدّ شما پیش از شما واقع شده بود.

پس ابتدا کند حضرت فاطمه صلوات الله علیها و شکایت کند از ابوبکر و عمر که فدک را از من گرفتند و چندانکه حاجتها برایشان اقامت کردم، سود نداد و نامه‌ای که تو برای من نوشته بودی برای فدک، عمر گرفت در حضور مهاجر و انصار و آب دهان نحس خود را بر او انداخت و پاره کرد و من به سوی قبر تو آمدم ای پدر، و شکایت ایشان را به تو کردم و ابوبکر و عمر به سقیفه بنی ساعده رفتند و با منافقان دیگر اتفاق کردند و خلافت را از شوهر من امیرالمؤمنین غصب کردند، پس چون آمدند که او را برای بیعت ببرند و او ابا کرد هیزم برد در خانه ما جمع کردند که اهل بیت رسالت را بسوزانند پس من صدا زدم که: ای عمر این چه جرأتست که بر خدا و رسول می نمائی، می خواهی که نسل پیغمبر را از زمین براندازی؟ عمر گفت: که بس کن ای فاطمه که محمد صلی الله علیه و آله حاضر



قنفذ و عبدالرحمن بن ابی بکر فصاروا من خارج الدار و صاح امیرالمؤمنین بفضّة: یا فضّة مولاتک فأقبلی منها ما تقبله النساء فقد جائها المتخاض من الرّمسة ورده الباب فاسقطت محسناً فقال امیرالمؤمنین علیه السلام فانه لاحق بجده رسول الله صلی الله علیه و آله فیشکو إلیه. و حمل امیرالمؤمنین لها فی سواد اللیل والحسن والحسین و زینب و أمّ کلثوم إلی دور المهاجرین و الأنصار یدکرهم بالله و رسوله و عهده الذی بایعوا الله و رسوله و بایعوه علیه فی أربعة مواطن فی حیاة رسول الله و تسلیمهم علیه بامرة المؤمنین فی جمعها فکلّ بعده بالتصر فی یومه المقبل فإذا أصبح قد جمعهم عنه ثمّ یشکو إلیه امیرالمؤمنین علیه السلام العظيمة اتی امتحن بها بعده (ماخوذ من البحاربتمامه).

و استعانتها بالله و بأبیها رسول الله صلی الله علیه و آله و تمثلها بقول رقیّة بنت صفی:

قد کان بعدک أبناء — الی آخر القصیده — و تقصّ علیه قصّة ابی بکر و إنفاذ خالد بن الولید و قنفذ و عمر بن الخطاب و جمعه التاس لأخراج امیرالمؤمنین من بینه إلی البیعة فی سقیفة بنی ساعده و إشتغال امیرالمؤمنین علیه السلام بعد وفاة رسول الله و جمع القرآن و قضاء دینه و إنجاز عدااته و فی ثمانون ألف درهم باع فیها تلیده و طارقه و قضاها عن رسول الله — صلی الله علیه و آله — و قول عمر یا علی اخرج إلی ما أجمع علیه المسلمون و إلا قتلناک و قول فضّة جاریة فاطمة أنّ امیرالمؤمنین مشغول بالحقّ له إن أنصت من أنفسمک و أنصفتموه و جمعهم الجزل و الحطب علی الباب لاحتراق بیت امیرالمؤمنین علیه

نیست که ملائکه بیایند و امر و نهی از آسمان بیاورند، علی را بگوبیاید و بیعت کند و گرنه آتشی می‌اندازم در خانه و همه را می‌سوزانم. پس من گفتم در حالتی که گریان بودم: خداوندا به تو شکایت می‌کنم اینکه پیغمبر تو از میان رفته و امتش همه کافر شده‌اند و حق ما را غصب می‌کنند. پس عمر صدا زد که: حرفهای احمقانه زنان را بگذار، خدا پیغمبری و امامت را هر دو به شما نداده است. پس عمر تازیانه زد و دست مرا شکست و در بر شکم من زد و فرزند محسن نام شش ماهه از من سقط شد، و من فریاد می‌کردم که: وا اَبَتاه، وا رسول الله، دختر تو فاطمه را دروغ گو می‌نامند و تازیانه بر او می‌زنند و فرزندش را شهید می‌کنند و خواستم گیسو بگشایم، امیرالمؤمنین دوید و مرا به سینه خود چسبانید و گفت: ای دختر رسول الله پدرت رحمت عالمیان بود به خدا سوگند می‌دهم تو را که مقنعه از سرنگشائی و سر به آسمان بلند نکنی، والله که اگر بکنی خدا یک جنبنده بر زمین و یک پرنده در هوا زنده نگذارد؛ پس برگشتم و از آن درد و آزار شهید شدم. پس حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام شکایت کند که چندین شب با حسین به خانه مهاجر و أنصار رفتیم از آنهایی که مکرر، توبیعت خلافت مرا از ایشان گرفته بودی و از ایشان طلب یاری کردم و همه وعده یاری کردند و چون صبح شد هیچیک به نصرت من نیامدند و بسی محنت‌ها از ایشان کشیدم، و قصه من مثل قصه هارون بود در میان بنی اسرائیل که با موسی گفت که: «ای فرزند مادر بدرستی که قوم تو مرا ضعیف



السلام و فاطمة و الحسن و الحسين زینب و أم کلثوم و فضة و إضرابهم التار علی الباب و خروج فاطمة علیها السلام الیهم و خطابها لهم من وراء الباب و قولها و يحک یا عمر ما هذه الجرأة علی الله و علی رسوله تريد أن تقطع نسله من الدنيا و تقنيه و تظفی نور الله، والله متم نوره و إنتهاره لها و قوله کفی یا فاطمة فلیس محمّد حاضرأ و لا الملائکه آتیة بالأمر و التّهی و الزجر من عند الله و ما علی إلا کاحد من المسلمین فاختراری ان شئت خروجه لیبعة أبی بکر او إحراقکم جمیعاً. فقالت وهی باکیة: اللهم إلیک نشکوا فقد نبیک و رسولک و صفوتک و ارتداد أمته علینا و منهم إیانا حقنا الذی جعلته لنا فی کتابک المنزل علی نبیک المرسل. فقال لها عمر دعی عنک یا فاطمة حمقات التساء فلم یکن الله لیجمع لکم التّبوة و الخلافة و أخذت التار فی خشب الباب و إدخال قنفذ یده امة الله یروم فتح الباب و ضرب عمر لها بالسوط علی عضدها حتی صار کالدملج الأسود و رکل الباب برجله حتی أصحاب بطنها و هی حامله بالمحسن لسته أشهر و إسقاطها إیاه و هجوم عمر و قنفذ و خالد بن الولید و صفقه خذها حتی بدا قرطها تحت خمارها و هی تجهر بالبکاء و تقول و اَبَتاه و رسول الله.

گردانیدند و نزدیک بود که مرا بکشند» پس صبر کردم از برای خدا، و آزاری چند کشیدم که هیچ وصی پیغمبری از امت آن پیغمبر مثل آن نکشیده بود، تا آنکه مرا شهید کردند به ضربت عبدالرحمن بن ملجم. پس حضرت امام حسن علیه السلام بر خیزد و گوید که ای جدّ، چون خبر شهادت پدرم به معاویه رسید زیاد ولد الزنا را با صد و پنجاه هزار کس به جانب کوفه فرستاد که من و برادرم حسین و سایر برادران و اهالی را بگیرند تا بیعت کنیم با معاویه و هر که قبول نکند گردنش را بزنند و سرش را برای معاویه بفرستند، پس من به مسجد رفتم و خطبه خواندم و مردم را نصیحت کردم و ایشان را به جنگ معاویه خواندم بغیر از بیست

مضمون الخطبة: و اجتمع الناس فحمدت الله و أثنت عليه و قلت: معشر الناس عفت الديار و محبت الآثار و قلّ الأصبهار فلا قرار على همزات الشياطين و حكم الخائنين الساعة والله صحت البراهين و تفصلت الآيات و بانّت المشكلات و لقد كئنا نتوقع تمام هذه الآية تأويلها قال الله عزوجل: «و ما محمد إلا رسول قد خلت من قبله الرسل أفان مات أو قُتل إنقلبتم على أعقابكم و من ينقلب على عقبيه فلن يضر الله شيئاً و سيجزي الله الشاكرين» فلقد مات والله جدّي رسول الله و قتل أبي عليهما السلام و صاح الوسواس الختاس في قلوب الناس و نعت ناعق الفتنة و خالفتم السنة، فيالها من فتنه صماء عمياء لا تسمع لداعيها و لا يجاب مناديتها و لا يخالف و اليها ظهرت كلمة النفاق و سيرت رايات أهل الشقاق و تكالبت جيوش أهل المراق من الشام و العراق، هلتموا رحكم الله إلى الأفتتاح و التور الواضح و العلم الحجاج و التور الذي لا يظفي و الحقّ الذي لا يخفي أيها الناس تيقظوا من رقدة الغفلة و من تكاثيف الظلمة فو الذي خلق الحبة و برء التسمّة و تردى بالعظمة لأن قام إلى منكم عصبّة بقلوب صافية و نيات مخلصّة لا يكون فيها شوب نفاق و لا نيّة إفتراق لأجاهدن بالسيف قدماً قدماً و لأضيقن من السيوف جوانبها و من الزّماح أطرافها و من الخيل سناكبها. فتكلّموا رحمكم الله فكأنما الجموا بلجام الصّمت عن إجابة الدّعوة إلا عشرون رجلاً فأبّتهم قاموا إلى فقالوا يابن رسول الله ما نملك إلا أنفسنا و سيوفنا فما نحن بين يديك لأمرك طائعون و عن رأيك صادرون فمرنا بما شئت فنظرت يمنة و يسرة فلم أر أحداً غيرهم فقلت لى أسوة بجدي رسول الله صلى الله عليه وآله حين عبدالله سراً و هو يومئذ في تسعة و ثلاثون رجلاً فلما أكمل الله له أربعين صار في عدة و أظهر لأمراله فلو كان معي عدّتهم جاهدت في الله حقّ جهاده ثمّ رفعت رأسي نحو السماء فقلت: اللهمّ انّى قد دعوت و انذرت و أمرت و نهيت و كانوا عن إجابة الدّاعي غافلين و عن نصرته قاعدين و عن طاعته مقضرين و لأعدائه ناصرين اللهمّ فأنزل عليهم رجزك و بأسك و عذابك الذي لا يرد عن القوم الظالمين و نزلت ثمّ خرجت عن الكوفة راحلاً إلى المدينة فجائئني يقولون ان معاوية اسرى سراياه إلى الأنبار و الكوفة و شن غاراته على المسلمين و قتل من لم يقاتله و قتل النساء و الأطفال فأعلمتهم أنّه لا وفاء لهم فأنفذت معهم رجالاً و جيوشاً و عرفتهم أنّهم يستجيبون لمعاوية و يقضون عهدي و بيعتى فلم يكن إلا ما قلت لهم و اخبرتهم (من البحار). [م]

کس کسی جواب من نگفت، پس رو به آسمان کردم و گفتم: خداوندا تو گواه باش که ایشان را دعوت کردم و از عذاب تو ترسانیدم و امر و نهی کردم و ایشان مرا یاری نکردند و در فرمان برداری من مقصر شدند، خداوندا تو بفرست بر ایشان بلا و عذاب خود را. پس از منبر فرود آمدم و ایشان را گذاشتم و به جانب مدینه روان شدم.

پس آمدند به نزد من و گفتند: اینک معاویه لشگرها به انبار و کوفه فرستاده است و مسلمانان را غارت کرده اند و زنان و اطفال بیگناه را کشته اند، بیا تا با ایشان جهاد کنیم. پس گفتیم به ایشان که: شما را وفائی نیست و جمعی با ایشان فرستادم و گفتم که به نزد معاویه خواهید رفت و بیعت مرا خواهید شکست و مرا مضطر خواهید کرد، که با معاویه صلح کنم، آخر نشد مگر آنچه من ایشان را خبر داده بودم. پس برخیزد امام معصوم مظلوم شهید حسین بن علی علیه السلام با خون خود خضاب کرده، با جمیع شهدائی که با او شهید شدند. پس چون حضرت رسول صلی الله علیه و آله نظرش بر او افتد بگرید و جمیع اهل آسمان ها و زمین به گریه آن حضرت گریان شوند و حضرت فاطمه نعره بزند که زمین بلرزد و حضرت امیرالمؤمنین و امام حسن از جانب راست حضرت رسول — صلی الله علیه و آله و علیهم — بایستند و حضرت فاطمه از جانب چپ حضرت امام شهید نزدیک آید حضرت رسول صلی الله علیه و آله او را به سینه خود بچسباند و بگوید: فدای تو شوم ای حسین، دیده تو روشن باد و دیده من در باره تو روشن باد. و از جانب راست حضرت امام حسین علیه السلام حمزه سید الشهداء باشد و از جانب چپ او جعفر طیار، و محسن را حضرت خدیجه و فاطمه بنت اسد ما در امیرالمؤمنین برداشته بیاورند فریاد کنان، و حضرت فاطمه — صلوات الله علیها — آیه ای تلاوت فرماید که آن اینست: «هَذَا يَوْمِكُمُ الَّذِي كُنْتُمْ تُوعَدُونَ» «الْيَوْمَ»، «تَجِدُ كُلُّ نَفْسٍ مَّا عَمِلَتْ مِنْ خَيْرٍ مُحْضَرًا وَمَا عَمِلَتْ مِنْ سُوءٍ تَوَدُّ لَوْ أَنَّ بَيْنَهَا وَبَيْنَهُ أَمَدًا بَعِيدًا» فرماید که اینست ترجمه ظاهر لفظش: «اینست آن روز شما که به شما وعده می دادند، امروز می یابد هر نفسی آنچه کرده است از کار خیر حاضر گردانیده شده و آنچه کرده است از کار بد آرزو می کند که کاش میان او و آن کار زشت فاصله دوری باشد»

پس حضرت صادق علیه السلام بسیار گریست و فرمود که: روشن نمباد دیده‌ای که نزد ذکر این قصه گریان نگردد. پس مفضل گریست و گفت: یا مولای من چه ثواب دارد گریستن بر ایشان؟ فرمود که: ثواب غیر متناهی، اگر شیعه باشد. مفضل پرسید که: دیگر چه خواهد شد؟ فرمود که: حضرت فاطمه — صلوات الله علیها — برخیزد و بگوید: خداوندا وفا کن به وعده‌ای که با من کرده‌ای در باب آنها که بر من ظلم کردند و حق مرا غصب کردند و مرا زدند و به جزع آوردند به ستم‌هایی که بر جمیع فرزندان من کردند پس بگویند بر او ملائکه آسمان‌های هفتگانه و حاملان عرش الهی و هر که در دنیاست و هر که در تحت‌الثری است همگی خروش بر آورند، پس نماز احدی از کشندگان ماو ستمکاران بر ما و آنها که راضی بودند به ستم‌های ما مگر آنکه هزار مرتبه در آن روز کشته شوند.

مفضل گوید که: عرض کردم که ای مولای من جمعی از شیعیان شما هستند که قایل نیستند که شما و دوستان و دشمنان در آنروز زنده خواهند شد. فرمود که: مگر نشنیده‌اند سخن جدّ ما رسول‌الله را و سخن ما اهل بیت را که مکرّر خبر داده‌ایم از رجعت، مگر نشنیده‌اند این آیه را که «ولنذیقنهم من العذاب الأذنی دون العذاب الأكبر» فرمود که عذاب پست‌تر عذاب رجعتست و عذاب بزرگ‌تر عذاب قیامتست. پس حضرت فرمود که: جمعی از شیعیان که در شناخت ما تقصیر کرده‌اند می‌گویند که: معنی رجعت آنست که پادشاهی به ما برگردد و مهدی ما پادشاه شود. وای بر ایشان، کی پادشاهی دین و دنیا را از ما گرفته است تا به ما برگردد؟ پادشاهی نبوت و امامت و وصایت همیشه با ماست ای مفضل اگر تدبیر نمایند شیعیان ما در قرآن هر آینه در فضیلت ما شک نکنند، مگر نشنیده‌اند این آیه کریمه را که «نریده ان نمّن علی الذین استضعفوا فی الأرض» (تا آخر آیه کریمه که ترجمه اش گذشت) والله که تنزیل این آیه در بنی اسرائیل است و تأویلش در رجعت ما اهل بیت است و فرعون و هامان أبو بکر و عمرند. پس فرمود که: بعد از آن برخیزد جدّم علی بن الحسین و پدرم امام محمد باقر علیهم السلام، پس شکایت کنند به جدّ خود رسول خدا صلی الله علیه و آله

آنچه از ستمکاران برایشان واقع شده است. پس برخیزیم من و شکایت کنم آنچه از منصور دوانیقی به من رسیده است. پس برخیزد فرزندم امام موسی علیه السلام و شکایت کند به جدش از هارون الرشید. پس برخیزد علی بن موسی الرضا و شکایت کند. از مأمون ملعون، پس برخیزد امام محمد تقی و شکایت کند از مأمون ملعون. پس برخیزد امام علی نقی علیه السلام و شکایت کند از متوکل. پس برخیزد امام حسن عسکری علیه السلام و شکایت کند از معتز. پس برخیزد مهدی آخر الزمان هم نام جدش حضرت رسول - صلی الله علیه وآله - با جامه خون آلود حضرت رسالت پناه - صلی الله علیه وآله - در روزی که پیشانی نورانش را در جنگ اُحدمجروح کردند و دندان مبارکش را شکستند به خون آلوده شد و ملائکه بر دور و کنار او باشند تا بایستد نزد جد امجدش و بگوید مرا وصف کردی برای مردم و دلالت فرمودی و نام و نسب و کنیت مرا از برای ایشان بیان کردی، پس امت تو انکار حق من کردند و اطاعت من نکردند و گفتند متولد نشده است و نیست و نخواهد بود، یا گفتند که مرده است و اگر می بود اینقدر غایب نمی ماند، پس صبر کردم از برای خدا تا الحال که حق تعالی مرا رخصت فرمود که ظاهر شوم. پس حضرت رسول صلی الله علیه وآله فرماید «الحمد لله الذی صدقنا وعده وأورثنا الأرض ننبؤاً من الجنة حیث نشاء فنعم أجر العاملین^۱» و گوید که: آمد یاری و فتح الهی و ظاهر شد گفته حق سبحانه و تعالی: «وهوالذی أرسل رسولہ بالهدی و دین الحق لیظهره علی الدین کله ولو کره المشرکون^۲» پس بخواند: «إنا فتحنا لک فتحاً مبیناً لیغفر لک ما تقدّم من ذنبک وما تأخّر و یؤتّم نعمته علیک و یهدیک صراطاً مستقیماً و ینصرک الله نصرأ عزیزاً^۳» مفضل پرسید که: چه گناه داشت حضرت رسول صلی الله علیه وآله که حق تعالی می فرماید که: تا پیامرزد از برای تو الله تعالی آنچه گذشته است از گناهان تو و آنچه مانده است و بعد از این خواهد شد. حضرت صادق علیه السلام فرمود که: ای مفضل رسول خدا صلی الله علیه وآله دعا کرد که خداوند گناهان شیعیان برادر من علی بن ابی طالب و شیعیان فرزندان من که اوصیای منند گناهان گذشته و

۱ - زمر/ ۷۴

۲ - توبه/ ۳۳ و فتح/ ۲۸ و صف/ ۹

۳ - سورة فتح آیه ۱ تا ۴

آینده ایشان را تا روز قیامت بر من بار کرد و همه را از برای آن حضرت آمرزید.

پس مفضل بسیار گریست و گفت: ای سید من اینها فضل خدا است بر ما به برکت شما امامان ما. حضرت فرمود که: ای مفضل این مخصوص تو و امثال تو است از شیعیان خالص و این حدیث را نقل مکن برای جماعتی که در معصیت خدا رخصت می طلبند و بهانه می جویند، پس اعتماد بر این فضیلت می کنند و ترک عبادت می کنند، پس ما هیچ فائده بحال ایشان نمی توانیم رسانید زیرا که حق تعالی در قرآن می فرماید قال الله تعالی فینا: «لایشفعون إلا لمن ارتضى وهم من خشيته مشفقون»^۱ یعنی که شفاعت نمی کنند مگر از برای کسی که پسندیده باشد و شیعیان از خشیت الهی ترسانند.

مفضل پرسید که: این آیه که حضرت رسول صلی الله علیه و آله خواهند خواند که: «لیظهره علی الدین کله» مگر آن حضرت بر همه دین ها هنوز غالب نشده اند؟ فرمود که: ای مفضل اگر بر همه غالب شده بودند مذهب یهود و نصاری و مجوس و صابیان و غیر ایشان از دینهای باطل در زمین نمی ماند، بلکه این در زمان مهدی و رجعت حضرت رسول — صلی الله علیه و آله — خواهد بود و آن آیه نیز در آن زمان به عمل خواهد بود: «وقاتلوهم حتی لا تكون فتنة و يكون الدین لله^۲» پس حضرت صادق صلوات الله علیه فرمود که پس گردد حضرت مهدی آل محمد صلوات الله علیه به سوی کوفه و حق سبحانه و تعالی از آسمان به شکل ملخ از طلا بر ایشان بباراند، چنانچه بر حضرت ایوب علیه السلام بارید و قسمت نماید بر اصحابش گنج های زمین را از طلا و نقره و جواهر. مفضل پرسید که: اگر یکی از شیعیان شما بمیرد و قرضی از برادران مؤمن در ذمه او باشد چگونه خواهد شد؟

۱ - انبیاء/ ۲۸

۲ - بقره/ ۱۹۳

فی البحار بعده دون من قتل فی سبیل الله فإنه لا یدوق الموت و هو کما قال عزوجل «ولا تحسین الدین قتلوا فی سبیل الله أمواتا بل أحياء عند ربهم یرزقون. فرحین بما آتاهم الله من فضله و یستبشرون بالذین لم یلحقوا بهم من خلفهم الا خوف علیهم و لا هم یحزنون» (آل عمران/ ۱۶۹)

فی البحاریوم التیمة الذین تبدل الأرض غیر الأرض و السموات و برزوالله الواحد القهار [م].

فی البحار و لا فرقة و لا خلاف و لا شک و لا شرک و لا عبدة أصنام و لا أوثان و لا اللات و لا العزی و لا عبدة الشمس و القمر و لا التجوم و لا التار و لا الحجارة. فقال المفضل: أشهد أنکم من علم الله علمتم و بسلطانه و بقدرته قدرتم و بحکمه نطقتم و بأمره تعملون.

حضرت فرمود که: اول مرتبه حضرت مهدی علیه السّلام ندا می فرماید در تمام عالم که هر که قرضی بر یکی از شیعیان ما داشته باشد بیاید و بگوید پس همه را اداء فرماید، حتی یک کله سیر و یک دانه خردل. مفضل پرسید که: دیگر چه کار می کند؟ حضرت صادق علیه السّلام فرمود که: می آید حضرت قائم علیه السّلام به کوفه بعد از گردش او جمیع شرق و غرب زمین را و مسجد کوفه ای که یزید بن معاویه بعد از قتل حضرت امام حسین بنا کرده بود، خراب می فرماید.

مفضل پرسید: مدت سلطنت آن حضرت چقدر است؟ حضرت امام جعفر علیه السلام فرمود که: سلطنتی است دائمی لاینفد و حکمی است که منقطع نمی شود و امریست که باطل نمی شود مگر به اراده و اختیار و مشیت خدای تعالی که علم ندارد احدی غیر خدا و بعد از آن قیامت است.

فی البحار: قال المفضل: فكم تكون مدة ملكه عليه السلام؟ فقال: قال الله عزوجل «فمنهم شقى وسعيد فأما الذين شقوا ففي النار لهم فيها زفير وشهيق خالدين فيها ما دامت السموات والارض. إلاما شاء ربك ان ربك لما يريد و أما الذين سعدوا ففي الجنة خالدين فيها ما دامت السموات والارض. إلا ما شاء ربك عطاء غير مجذوذ» والمجنوذ المقطوع أى عطاء غير مقطوع منهم بل هو دائم أبداً و ملك لا ينفد و حكم لا ينقطع و أمر لا يبطل إلا بإختيار الله و مشيئته و إرادته التى لا يعلمها إلا هو ثم القيامة.

من البحار منقول منه فتر قوله تعالى «إلا ما شاء ربك» بزمان الرجعة بأن يكون المراد بالجنة و النار ما يكون فى عالم البرزخ كما ورد فى خبر آخر و استدلت بها على أن هذا الزمان منوط بمشيئة الله كما قال تعالى غير معلوم للخلق على التعيين و هذا أظهر الوجه التى ذكرها فى تفسير [م]

(الحديث التاسع عشر^١)

فى كتاب كمال الدين وتام النعمة: حدّثنا موسى بن المتوكّل قال: حدّثنا محمّد بن أبى عبد الله الكوفى، قال: حدّثنا موسى بن عمران النخعى، عن عمّه الحسن بن يزيد التوفلى، عن الحسن بن علىّ بن أبى حمزة، عن أبيه، عن الصادق جعفر بن محمّد، عن آبائه عن أمير المؤمنين عليهم السّلام قال: قال رسول الله صلى الله عليه وآله:

حدّثنى جبرئيل عن ربّ القرة جلّ جلاله أنّه قال: من علم أن لا إله إلاّ أنا وحدى، وأنّ محمّداً عبدى ورسولى وأنّ علىّ بن أبى طالب خليفتى، وأنّ الأئمة من ولده حججى، أدخلته الجنة برحمتى، ونجّيته من التاربعفوى، وأبحت له جوارى، وأوجبت له كرامتى، وأتممت عليه نعمتى، وجعلته من خاصّتى وخالصتى، إن نادانى لبّيته وإن دعانى أجبتّه، وإن سألتنى أعطيتّه، وإن سكت إبتدأته، وإن أساء رحمته، وإن فرمتى دعوتّه، وإن رجع إلّى قبلته وإن قرع بابى فتحتّه. ومن لم يشهد أن لا إله إلاّ أنا وحدى أو شهد بذلك ولم يشهد أنّ محمّداً عبدى ورسولى، أو شهد بذلك ولم يشهد أنّ علىّ بن أبى طالب خليفتى، أو شهد بذلك ولم يشهد أنّ الأئمة من ولده

حججی فقد جحد نعمتی و صغر عظمتی و کفر بآیاتی و کتبی و رسلی، این قصدنی
حجبتہ و این سألنی حرمتہ، و این نادانی لم أسمع ندائہ، و این دعانی لم أستجب دعائہ،
و این رجانی خبیثتہ، و ذلك جزائه متی و ما أنا بظلام للعبيد.

فقام جابر بن عبد الله الأنصاري فقال يا رسول الله و من الأئمة من ولد
علي بن أبي طالب؟ قال: الحسن و الحسين سيّدا شباب أهل الجنة ثم سيّد العابدین
فی زمانه علی بن الحسين، ثمّ الباقر محمد بن علی، فستدرکه یا جابر، فإذا أدركته
فأقرأه متی السّلام ثمّ الصّادق جعفر بن محمّد، ثمّ الكاظم، موسى بن جعفر، ثمّ الرّضا
علي بن موسى. ثمّ التّقي، محمد بن علی، ثمّ التّقي علی بن محمّد، ثمّ الزّكي
حسن بن علی، ثمّ ابنه القائم بالحقّ مهديّ أقمتی، الّذي يملأ الأرض قسطاً و عدلاً
كما ملئت جوراً و ظلماً. هؤلاء یا جابر خلفائي و أوصيائي و أولادي و عترتي؛ من
أطاعهم فقد أطاعني، و من عصاهم فقد عصاني، و من أنكر واحداً منهم فقد أنكرني،
بهم يُمسك الله السّماء أن تقع على الأرض إلّا بإذنه و بهم يحفظ الله الأرض أن تميذ
بأهلها.

به سند مذکور ابن بابویه — رحمة الله عليه — از حضرت امام جعفر عليه
السّلام و آن حضرت از آباء گرام خود نقل فرموده، از حضرت رسول صلی الله عليه
و آله — از حضرت جبرئیل از خداوند جلیل که فرموده: هر کس گواهی دهد که
نیست خدائی مگر خدای یگانه فرد و محمّد بنده و رسول من است و علی بن
أبی طالب خلیفه منست و امامان از فرزندان علی بن ابی طالب حجّت های منند،
داخل می سازم او را به رحمت خود در بهشت، و نجات می دهم او را از آتش
دوزخ به عفو خود، و مباح می گردانم بر او حواری و حوریان بهشتی را و واجب
می سازم از برای او کرامت خود را، و تمام می گردانم بر او نعمت خود را و
می گردانم او را از بندگان خالص خود؛ اگر ندا کند آن بنده مرا، در جواب او
لبیک گویم، و اگر بخواند مرا اجابت کنم او را، و اگر از من چیزی خواهد، عطا
کنم به او، و اگر خاموش شود ابتدا کنم به خطاب کردن با او، و اگر بد کند
رحمت کنم بر او، و اگر از من بگریزد و دوری نماید من بخواهم او را، و اگر
بازگشت به من نماید قبول کنم او را، و اگر در رحمت مرا بکوبد بگشایم بر روی
او. و آن کسی که شهادت ندهد به اینکه نیست خدائی بغیر من و مرا واحد و
یگانه نداند یا باین معنی شهادت بدهد و شهادت ندهد که محمّد بنده و رسول

منست، یا به این هم شهادت بدهد و شهادت ندهد که علی بن ابی طالب خلیفه منست، یا باین نیز شهادت بدهد و شهادت ندهد که امامان از فرزندان علی بن ابیطالب حجت های منند، پس به تحقیق که انکار کرده است نعمت مرا، و خورد و کوچک و حقیر شمرده عظمت مرا، و کافر شده به آیات و کتاب ها و پیغمبران من؛ آن بنده اگر قصد من کند و روی به من آورد، در پرده شوم ازو (یعنی اگر روی به درگاه رحمت من کند ازو پنهان دارم رحمت خود را) و اگر از من چیزی بخواهد، آن را بر او حرام کنم و اگر ندا کند مرا نشنوم ندای او را، و اگر بخواند مرا و دعا کند مستجاب نکم دعای او را، و اگر امیدوار شود به من نا امید گردانم او را، و این جزای اوست از من، و نیستم من ظلم کننده بر بندگان.

پس برخاست جابر بن عبدالله انصاری و گفت: یا رسول الله، چه کسانیاند امامان از فرزندان علی بن ابیطالب؟ پیغمبر فرمود: که حسن و حسین اند دو سید جوانان بهشت، پس بعد از آن امام زین العابدین امام زمان خود است، پس بعد از آن امام محمد باقر، و زود باشد که درک کنی او را ای جابر و سلام مرا به او برسان، بعد از او امام جعفر، پس کاظم موسی بن جعفر، پس حضرت امام رضا، بعد از او امام محمد تقی، بعد از او امام علی نقی، بعد از او امام حسن عسکری، بعد از او قائم بحق مهدی امت من، آنکه پر کند زمین را از عدل و داد، همچنانکه پر شده باشد از جور و ظلم. ای جابر ایشان خلیفه های من و اوصیای من و اولاد و عترت من می باشند، هر که اطاعت نماید ایشان را مرا اطاعت کرده و هر که نافرمانی کند ایشان را حکم آن دارد که نافرمانی من کرده و به من عاصی شده، و هر که انکار کند ایشان را یا انکار نماید یکی از ایشان را، به تحقیق که انکار من کرده. به سبب ایشان نگاه می دارد خدای تعالی آسمان را که واقع نشود و نیفتد بر زمین مگر به اذن او، و همچنین به سبب ایشان نگاه می دارد زمین را از آنکه بجنباند اهلش را.

و ابن شاذان — علیه الرّحمه — این حدیث را به سند صحیح از حضرت امام جعفر — علیه السلام — روایت کرده و از جمله نصوص داله بر امامت ائمه اثنی عشر — علیهم السلام — شمرده.

(الحديث العشرون^١)

قال الشيخ الصدوق عروة الاسلام أبو جعفر ابن بابويه، رحمه الله تعالى: حَدَّثَنَا أَحْمَدُ بْنُ زِيَادِ الْهَمْدَانِيُّ - رحمه الله تعالى - قال: حَدَّثَنَا عَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ بْنِ هَاشِمٍ، عَنْ أَبِيهِ، عَنْ عَلِيِّ بْنِ سَعِيدٍ^٢، عَنْ الْحُسَيْنِ بْنِ خَالِدٍ، قَالَ: قَالَ عَلِيُّ بْنُ مُوسَى الرَّضَا عَلَيْهِ السَّلَامُ: لَا دِينَ لِمَنْ لَا وَرَعَ لَهُ وَلَا إِيْمَانَ لِمَنْ لَا تَقِيَّةَ لَهُ وَإِنَّ أَكْرَمَكُمْ عِنْدَ اللَّهِ أَعْمَلَكُمْ بِالتَّقِيَّةِ.

فَقِيلَ لَهُ: يَا بَنَ رَسُولَ اللَّهِ إِلَى مَتَى؟ قَالَ: إِلَى يَوْمِ الْوَقْتِ الْمَعْلُومِ وَهُوَ يَوْمُ خُرُوجِ قَائِمِنَا، فَمَنْ تَرَكَ التَّقِيَّةَ قَبْلَ خُرُوجِ قَائِمِنَا فَلَيْسَ مِنَّا.

فَقِيلَ لَهُ: يَا بَنَ رَسُولَ اللَّهِ وَمَنْ الْقَائِمُ مِنْكُمْ أَهْلَ الْبَيْتِ؟ قَالَ: الرَّابِعُ مِنْ وَلَدِي، ابْنُ سَيِّدَةِ الْإِمَاءِ يَظْهَرُ اللَّهُ عَزَّوَجَلَّ بِهِ الْأَرْضُ مِنْ كُلِّ جَوْرٍ وَيَقْدَسُهَا مِنْ كُلِّ ظَلَمٍ وَهُوَ الَّذِي يَشْكُ التَّاسُ فِي وِلَادَتِهِ وَهُوَ صَاحِبُ الْغَيْبَةِ قَبْلَ خُرُوجِهِ، فَإِذَا خَرَجَ أَشْرَفَتِ الْأَرْضُ بِنُورِهِ، وَوَضَعَ مِيزَانَ الْعَدْلِ بَيْنَ النَّاسِ فَلَا يَظْلَمُ أَحَدٌ أَحَدًا وَهُوَ الَّذِي يَطْوِي لَهُ الْأَرْضَ وَلَا يَكُونُ لَهُ ظِلٌّ، وَهُوَ الَّذِي يَنَادِي مَنَادٍ مِنَ السَّمَاءِ بِسْمِعِهِ جَمِيعَ أَهْلِ الْأَرْضِ

١- كمال الدين ج ٢ ص ٣٧١ حديث ٥

٢- در مصدر: علي بن معبد

بالدعاء إليه: أَلَا إِنَّ حِجَّةَ اللَّهِ قَدْ ظَهَرَ عِنْدَ بَيْتِ اللَّهِ فَاتَّبِعُوهُ، فَإِنَّ الْحَقَّ مَعَهُ وَفِيهِ، وَهُوَ قَوْلُ اللَّهِ عَزَّوَجَلَّ: «إِنْ نَشَأْتُمْ نَزْلَ عَلَيْهِمْ مِنَ السَّمَاءِ آيَةً فَظَلَّتْ أَعْنَاقُهُمْ لَهَا خَاضِعِينَ»^۱

یعنی: حسین بن خالد گفت که حضرت امام رضا علیه السلام فرمود که: دین نیست آن کسی را که ورع نیست او را، و ایمان نیست کسی را که تقیه نیست او را، بدرستی که گرامی ترین شما آن کسیست که بهتر به تقیه عمل کند. گفتند با آن حضرت که: ای فرزند رسول خدا تقیه تا کی باید کرد؟ فرمود: الی یوم الوقت المعلوم، و آن روز خروج قائم ما است پس هر کس که ترک تقیه کند پیش از خروج قائم ما نیست آن کس از ما.

گفتند: ای فرزند رسول خدا، کیست قائم از شما اهل بیت؟ فرمود که: چهارمین از فرزندان من، پسر سیده اماء، پاک می گرداند خدای تعالی به او زمین را از جور (یعنی او را امداد می نماید تا زمین را از ستم پاک کند) و پاکیزه می سازد خدای تعالی به او زمین را از همه ظلمی، و اوست آن کسی که شک کنند مردمان در ولادت او، و او صاحب غایب بودن است پیش از خروج او، پس چون خروج کند روشن شود زمین به نور او و میزان عدل در میان مردم گذاشته شود و ظلم نکند کسی بر کسی و اوست آن کسی که زمین نور دیده شود از برای او، و او را سایه نباشد و اوست آن کسی که منادی ندا کند از آسمان بخواند مردمان را بمتابعت او چنانکه اهل مشرق و مغرب همه بشنوند و آن منادی گوید که: بدانید و آگاه باشید که حجت خدا ظاهر شد نزد خانه خدا، باید که تابع شوید او را به درستی که حق با اوست و در اوست و اشاره به این معنی است کلام خدای عزوجل که میفرماید: «إِنْ نَشَأْ نَزَلَ عَلَيْهِمْ مِنَ السَّمَاءِ آيَةً فَظَلَّتْ أَعْنَاقُهُمْ لَهَا خَاضِعِينَ» اللهم ارزقنا لقاء حجتك خاتم الأوصياء، والسلام على من اتبع الهدى.

(الحديث الحادى والعشرون^١)

ما رواه أبو محمد بن شاذان، عن سهل بن زياد الأدمى، عن عبد العظيم —
رضى الله عنه — قال: دخلت على سيدى على بن محمد عليهما السلام، فلما بصرنى
قال لى: مرحباً بك يا ابا القاسم، أنت ولينا حقاً. فقلت له: يا بن رسول الله، إنى أريد
أن أعرض عليك دينى فإن كان مرضياً ثبتت عليه حتى ألقى الله عزوجل: فقال: هات
يا ابا القاسم. فقلت: إنى أقول إن الله تبارك وتعالى واحد ليس كمثله شئى، خارج
عن الحدين حد الأبطال وحد التشبيه وإنه ليس بجسم ولا صورة ولا عرض ولا جوهر،
بل هو مجسم الأجسام ومصور الصور وخالق الأعراض والجواهر ورب كل شئى و
مالكه وجاعله ومحدثه وإن محمداً عبده ورسوله خاتم النبيين فلا نبي بعده إلى يوم
القيمة، وأقول إن الأمام والخليفة وولى الأمر بعده أمير المؤمنين على بن أبى طالب
عليه السلام، ثم من بعده ولده الحسن والحسين، ثم على بن الحسين، ثم محمد بن
على الباقر، ثم جعفر بن محمد، ثم موسى بن جعفر، ثم على بن موسى، ثم محمد بن
على، ثم أنت يا مولاي. فقال عليه السلام: ومن بعدى الحسن ابنى فكيف للناس
بالخلف من بعده؟ قال فقلت: فكيف ذالك يا مولاي؟ قال: لأنه لا يرى شخصه ولا يحل

ذکره باسمه حتّی بخرج فیماء الأرض قسطاً و عدلاً كما ملئت جوراً و ظلماً. قال: فقلت: أقررت و أقول إنّ ولیهم ولی الله و عدوهم عدو الله و طاعتهم طاعة الله و معصیتهم معصية الله، و أقول أنّ المعراج حقّ و المسائلة فی القبر حقّ و إنّ الجنة حقّ و النار حقّ و الصّراط حقّ و المیزان حقّ و إنّ الساعة آتیة لا ریب فیها و إنّ الله یبعث من فی القبور، و أقول إنّ الفرائض الواجبة بعد الولاية: الصلوة و الزکوة و الصّوم و الحجّ و الجهاد و الأمر بالمعروف و النّهی عن المنکر. فقال علی بن محمّد علیهما السلام: یا أبا القاسم، هذا و الله دین الله الذی ارتضاه لعباده فأثبت علیه، ثبتک الله بالقول الثابت فی الحیوة الدنّیا و الآخرة.

یعنی: امام زاده واجب التّعظیم عبدالعظیم بن عبدالله حسنی — رضی الله عنه — گفت که: در آمدن به مجلس حضرت امام علی نقی علیه السلام، چون نظر مبارک آن حضرت بر من افتاد فرمود که: مرحباً بک یا ابا القاسم، حقا که تو دوست مائی. گفتم: یا بن رسول الله اراده دارم به تو عرض کنم معالم دین خود را، اگر مرضی و پسندیده تو باشد بر آن ثابت باشم تا آنکه ملاقات کنم به خدای خود. آن حضرت فرمود که: بیار آنچه داری یا ابا القاسم. گفتم که: میگویم که خدای تبارک و تعالی یکیست و او را مثل و مانند نیست و خارج از دو حد است که آن دو حد یکی حد ابطال است و دیگری حدّ تشبیه و او سبحانه و تعالی جسم نیست و صورت نیست و عرض نیست و جوهر نیست، بلکه او — جلّ جلاله — جسم دهنده جسم ها و صورت بخشنده صورت ها و آفریننده اعراض و جواهر است، و پروردگار هر چیزی و مالک و جاعل و محدث آن چیز است و می گویم که محمّد — صل الله علیه و آله — بنده و رسول اوست و خاتم التّبین است و نیست پیغمبری بعد از او تا روز قیامت و می گویم که شریعت او مهر کننده شریعت هاست و شریعتی نیست بعد از آن شریعت تا به روز قیامت، و می گویم که امام و خلیفه و ولی امر بعد از او امیر المؤمنین علی ابن ابیطالب است، و بعد از او فرزند او حسن، بعد از او حسین، پس علی بن الحسین، آنگاه محمد بن علی، پس جعفر بن محمد، پس موسی بن جعفر، پس علی بن موسی، پس محمد بن علی، پس تو ای مولای من. پس امام علیه السلام فرمود که: بعد از من امام و خلیفه و ولی امر فرزند من حسن است، پس مردمان را چگونه است عقیده درباره خلیفه بعد از او؟ گفتم: بر چه وجه است آن ای مولای من؟ فرمود که: از آن جهت

که نبیند شخص او را و حلال نباشد بر زبان آوردن نام او، تا آنکه خروج کند و پر گرداند زمین را از عدل و داد آنچنانکه پر شده باشد از جور ظلم. عبدالعظیم سلام الله علیه، گفت: پس گفتم که: اقرار کردم (یعنی به امامت حضرت حسن و خلف او — علیهما السلام — نیز قائل شدم) و می گویم که دوست این امامان، دوست خداست، و دشمن ایشان، دشمن خداست، و طاعت ایشان طاعت خداست، و معصیت ایشان معصیت خدا، و می گویم که معراج حقست و سؤال در قبر حق است و بهشت حق است و دوزخ حق است و صراط حق است و میزان حق است و قیامت حق است و آمدنی است و شکی در آن نیست و خدای تعالی بر می انگیزاند از قبرها هر کس را که مرده است، و اقرار می کنم که فرایض واجب بعد از ولایت و دوستی خدا و رسول و ائمه، نماز است و زکوة و روزه و حج و جهاد و امر به معروف و نهی از منکر. پس امام علیه السلام فرمود که: ای ابو القاسم به خدا قسم که این دین و اعتقاد که تو داری و عرض کردی دین خداست؛ آن دینی که پسندیده است آن را از برای بندگان خود، پس ثابت باش بر آن که خدای تعالی ثابت بدارد ترا به قول ثابت در حیات دنیا و آخرت.

(الحديث الثاني والعشرون)

قال أبو محمد بن شاذان: حدّثنا محمد بن عبد الجبار (رض) قال: قلت لِسَيِّدِي الْحَسَنِ بْنِ عَلِيٍّ، عَلَيْهِمَا السَّلَامُ: يَا بَنَ رَسُولِ اللَّهِ - جَعَلَنِي اللَّهُ فِدَاكَ - أَحَبُّ أَنْ أَعْلَمَ أَنَّ الْأَمَامَ وَحِجَّةَ اللَّهِ عَلَى عِبَادِهِ مَنْ بَعْدُكَ؟ قَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ: إِنَّ الْأَمَامَ وَالْحِجَّةَ بَعْدِي ابْنِي سَمِيُّ رَسُولِ اللَّهِ وَكُنْيَتِهِ - صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ - الَّذِي هُوَ خَاتَمُ حُجَجِ اللَّهِ وَآخِرِ خُلَفَائِهِ. فَقُلْتُ: مِمَّنْ يَتَوَلَّدُ هُوَ ابْنُ رَسُولِ اللَّهِ؟ قَالَ مِنْ ابْنَةِ ابْنِ قَيْصَرَ مَلِكِ الرُّومِ، إِلَّا أَنَّهُ سَيُولَدُ فِيْغِيبٍ عَنِ النَّاسِ غَيْبَةً طَوِيلَةً، ثُمَّ يَظْهَرُ وَيَقْتُلُ الدَّجَالَ فَيَمْلَأُ الْأَرْضَ قِسْطًا وَعَدْلًا، كَمَا مَلَأْتَ جَوْرًا وَظُلْمًا، فَلَا يَحِلُّ لِأَحَدٍ أَنْ يَسْمِيَهُ أَوْ يَكْنِيَهُ قَبْلَ خُرُوجِهِ صَلَوَاتِ اللَّهِ عَلَيْهِ.

يعنى: محمد بن عبد الجبار كُفْتُ: كُفْتُمُ بِهِ خَوَاجِهِ وَمَوْلَايَ خُودِ حَسَنِ بْنِ عَلِيٍّ عَلَيْهِمَا السَّلَامُ كِه: اِي فَرْزَنْدِ رَسُولِ خُدَا، فِدَايَ تُو كَرْدَانْدِ مَرَا خُدَايَ تَعَالَى، دُوسْتِ مِي دَارَمُ كِه بَدَانَمُ كِه اِمَامُ وَحِجَّتِ خُدَا بَرِبَنْدِ كَانِ خُدَا بَعْدَاز تُو كَيْسْت؟ اَن حَضْرَتِ فَرْمُودِ كِه اِمَامُ وَحِجَّتِ بَعْدَاز مَن پَسْر مَنَسْتِ كِه هَم نَام وَهَم

کنیت رسول الله است، آنکه او خاتم حجت های خداست و آخرین خلیفه های اوست. گفتیم: از که بوجود خواهد آمد؟ فرمود: از دختر پسر قیصر پادشاه روم، بدان و آگاه باش که زود باشد که متولد گردد، پس غایب شود از مردمان غایب شدنی دراز بعد از آن ظاهر شود و بکشد دجال^۱ را پس پر کند زمین را از عدل و داد، آنچنانکه پر شده باشد از جور و ظلم، و حلال نیست احدی را که پیش از خروج، او را به نام و به کنیت ذکر کند. صلوات خدا باد برو — صاحب کشف الغمّه، شیخ الفاضل علی بن عیسیٰ اربلی — رحمة الله علیه — می گوید: من العجب انّ الشیخ الطبرسی والشیخ المفید — رحمهما الله — قال لا یجوز ذکر اسمه ولا کنیته، ثم یقولان اسمه اسم النبی و کنیته کنیته و هما یظنان أنّهما لم یذکرا اسمه ولا کنیته و هذا عجیب (انتهی)^۲

چه بسیار عجب است که این فاضل با کمال فضل از این معنی غافل شده که اشاره به اسم و کنیت نمودن جداست و تلفظ به اسم و کنیت نمودن جدا، و حال آنکه چندین حدیث است که آن احادیث مشتملند بر نهی از تسمیه و تکنیه.^۳

و در همان احادیث مذکور است که حضرت خاتم الأوصیاء همانم و هم

۱ — از موضوعات اخبار مربوط به علائم ظهور و حوادث آخرالزمان، یکی خبر دجال است. باید دانست که این موضوع بیشتر بین اهل سنت مطرح بوده به جهت اخبار زیادی که در کتب معتبره آنان وارد شده. در خبری که مرحوم مجلسی در بحار ج ۵۲ ص ۱۹۳ از کمال الدین وارد کرده چنین است: سپس أصبغ بن نباتة برخاست و گفت: ای امیرالمؤمنین دجال کیست؟ آن حضرت فرمود: بدانید که دجال صاندهن القید است و هر که او را تصدیق کند شقی است. و سپس در ص ۱۹۹ چنین گوید: اهل سنت در این که ابن صیاد همان دجال است یا دیگری اختلاف کرده اند بعضی از آنها معتقدند که او غیر ابن صیاد است زیرا روایت شده که او توبه نمود و در مدینه وفات کرد، بعضی از آنها هم اعتقاد دارند که او همان دجال است و این معنی را از ابن عمر و جابر انصاری روایت کرده اند.

لازم به تذکر است که دجال در میان اقوام و ملل دیگر هم شهرت دارد و هر کدام از آنها به نحوی او را تفسیر کرده اند، در اخبار اسلامی اشاره به این مطلب است که: دجال از اصفهان یا سیستان می باشد و دارای هیئت عجیبی است. تفصیل بیشتر این موضوع را در خبر آخر این کتاب درباره علائم ظهور حضرت می توان یافت.

۲ — کشف الغمّه ج ۲ ص ۵۱۹

۳ — این کلام و بطور کلی تفصیل این موضوع در ذیل خبر هفتم این کتاب گذشت.

کنیت است با رسول الله، صلوات الله عليه وآله وعلى جميع الأنبياء^۱

۱- در منتخب الاثر ص ۱۸۲ چهل و هشت حدیث در این باره وارد کرده است.

(الحديث الثالث والعشرون^١)

قال الشيخ الصدوق أبو جعفر محمد بن علي بن الحسين بن موسى بن بابويه - رحمه الله - في كتاب كمال الدين وتمام النعمة: حدثنا أحمد بن زياد بن جعفر الهمداني، عن علي بن إبراهيم بن هاشم، عن أبيه، عن عبد السلام بن صالح الهروي، قال: سمعت دِعْبِل بن علي الخُزاعي يقول: أنشدت مولاي الرضا علي بن موسى - عليه السلام - قصيدتي التي أولها: مدارس آيات خلت من تلاوة ومهبط وحى مقفر العرصات فلما انتهيت إلى قولي:

خروج إمام لا محالة خارج يقوم على اسم الله والبركات
يميز فينا كل حق وباطل ويجزي على التعماء والتقمات
بكي الرضا، بُكاء شديداً، ثم رفع رأسه إلى فقال: يا خزاعي نطق
روح القدس على لسانك بهذين البيتين، فهل تدري من هذا الأمام ومتى
يقوم؟ فقلت: لا يا مولاي، الا أني سمعت بخروج إمام منكم يطهر الأرض
من الفساد ويملاءها عدلاً. فقال: يا دِعْبِل الأمام بعدى محمد إني، وبعد

محمّد ابنه علیّ، وبعده علیّ ابنه الحسن، وبعده الحسن ابنه الحجّة القائم المنتظر فی غیبتہ، المطاع فی ظهوره، لولم یبقَ مِنَ الدُّنیا إِلَّا یَوْمٌ واحد لَطَوَّلَ اللهُ ذلکَ الیومَ حتّٰی یُخرجَ ویملأها عدلاً کما ملئت جوراً، وأما متی فإخبار عن الوقت، وقد حدّثنی أبی، عن أبیه، عن آبائه — علیهم السّلام — أنّ النّبیّ — صلی الله علیه وآله — قیل له: یا رسول الله، متی یخرج القائم من ذریّتک؟ قال: مثله مثل السّاعة لا یُجلّیها إِلَّا اللهُ لا تاتیکم إلاّ بغتةً.

ابن بابویه — رحمه الله — به سند مذکور نقل کرده از عبدالسلام بن صالح هروی؟ که او گفت: شنیدم از دِعبل بن علی خزاعی^۱ که او گفت: خواندم بر مولای خود علی بن موسی الرضا علیه السّلام قصیده ام را که اولش اینست:

مدارس آیات خلت من تلاوة
و مهبط وحی مقفرا لعرصات
چون منتهی شدم به گفتارم که شعر:

خروج امام لامحالة خارج يقوم علی اسم الله والبرکات
یُمیز فینا کلّ حقّ و باطل و یجزی علی التّعلمات والتّقمات^۲
امام رضا علیه السّلام سخت گریست و بعد از آن سر بر آورد و به جانب من نگرست و فرمود که: ای خزاعی روح القدس به زبان تو ناطق شده است به این دو بیت، آیا می دانی کیست این امام که خروج خواهد کرد و کی قیام به امر امامت خواهد نمود؟ گفتم: نمی دانم ای مولایِ اِلّا آنکه شنیده ام که امامی از شما خروج کند که پاک سازد زمین را از فساد و پر کند از عدل. آن حضرت فرمود: ای دِعبل امام بعد از من پسر من محمد است، و بعد از او پسر او علی، و بعد از او پسر او حسن، و بعد از حسن پسر او حجت قائم که منتظر است در زمان غایب بودنش و مطاعست در زمان ظهورش، اگر باقی نماند از دنیا الا یک روز، هر آینه دراز گرداند حق تعالی آن روز را تا آن امام ظهور کند و بزرگد زمین را از

۱— دِعبل بن علی خزاعی شاعر معروف است که مورد تمجید صاحب کتب رجال است و او در ایمان و بلند مرتبگی اشتهار دارد و او را کتاب طبقات الشعراء می باشد. (جامع الرواة ج ۱ ص ۳۱۱).

۲— ترجمه مضمون شعر چنین است:

قیام امامی که حتماً باید خارج شود حتمی است، او به نام خدا و برکات او قیام کند و در میان ما هر حق و باطلی را از یکدیگر جدا نماید و او بر نعمات و تقمات پاداش دهد.

عدل همچنانکه پر شده باشد از ستم.^۱ اما آنکه کی ظهور خواهد کرد، آن خبر دادنست از وقت^۲ و به تحقیق که خبر داد مرا پدرم از پدرانش از پیغمبر — صلی الله علیه وآله — که پرسیدند که: قائم از ذریت تو کی خروج خواهد کرد؟ آن حضرت فرمود که: مثل او مثل قیامت است که هویدا نمی گرداند کسی آن را مگر حق تعالی و نمی آید به شما مگر ناگاه و بیخبر.

و احادیث متعدده معتبره چند دلالت می کند که ظهور حضرت صاحب الامر را کسی بغیر از خداوند عالمیان — جلّ جلاله — نمی داند و محمد بن یعقوب کلینی رحمه الله تعالی علیه — یک باب در این مطلب ایراد نموده در کتاب کافی در باب کراهیه التوقیت^۳، از آن جمله:

شیخ جلیل محمد بن یعقوب کلینی قال: حدّثنا محمد بن ابي عمير رضی الله عنه، عن حماد بن عيسى، عن أبي شعبة الحلبي، عن أبي عبد الله عليه السلام، عن أبيه محمد بن علي، عن أبيه علي بن الحسين، عن عمّه الحسن بن علي بن أبي طالب — عليهم السلام — قال: سألتُ جدّي رسول الله — صلی الله علیه وآله — عن الأئمة بعده فقال صلی الله علیه وآله: الأئمة بعدی عددنقباء بنی اسرائیل إثني عشر اعطاهم الله علمی وفهمی و أنت منهم یا حسن. فقلت: یا رسول الله فمتی یرجّع قائمنا أهل البيت؟ قال: یا حسن مثله مثل الساعة اخفی الله علمها علی أهل السموات والأرض لا تأتي إلا بغتة.

یعنی حضرت امام حسن علیه السلام، فرمود که: از جد خود رسول خدا — صلی الله علیه وآله — پرسیدم از امامان که بعد از آن سرور عالمیان پیشوای جهانیان خواهند بود، آن حضرت فرمود که: امامان بعد از من به شماره نقبای بنی اسرائیل اند (یعنی آنچنانکه نقبای بنی اسرائیل دوازده تن بودند امامان بعد از

۱ — این روایت از طریق عامه و خاصه به اسناد بسیار از رسول اکرم صلی الله علیه وآله رسیده است.

۲ — یعنی قیامت چنانچه از جمله بعدی برمی آید.

۳ — کافی ج ۱ ص ۳۶۸ و کافی مترجم ج ۲ ص ۱۹۵ (ترجمه آقای مصطفوی)

مرحوم کلینی رحمه الله در این باب ۷ حدیث وارد کرده و شیخ طوسی رحمه الله در کتاب غیبت ص ۲۶۱ می فرماید اما وقت خروج او بطور تفصیل برای ما معلوم نیست بلکه او از ما غایب است تا آن که خدای او را اذن به فرج دهد و سپس ۶ حدیث در این مورد آورده است.

و نعمانی در کتاب غیبت ص ۲۸۸ پانزده روایت وارد کرده که بعضی از آنها هم در مورد نهی از تسمیه صاحب الامر علیه السلام است. نیز منتخب الاثر ص ۴۶۳ هفت حدیث در این باره وارد کرده است.

من دوازده نفرند) خداوند عالم عطا فرموده است به ایشان فهم و دانش^۱، و تواز جمله ایشانی. پس گفتم که: کی ظهور خواهد کرد قائم ما اهل بیت؟ آن حضرت فرمود که: ای حسن مثل او مثل روز قیامت است که پنهان داشته است خدای تعالی علم آنرا بر اهل آسمانها و زمین، نمی آید روز قیامت مگر ناگاه و بیخبر (یعنی آنچنانکه کسی بغیر از خداوند عالم نمی داند که چه وقت خواهد آمد، نمی داند وقت ظهور حضرت صاحب الزمان علیه السلام را

و از آن جمله شیخ ابو جعفر طوسی - رضی الله عنه - در کتاب غیبت

می فرماید:

أما وقت خروجه فليس بمعلوم لنا على التفصيل بل هو مغيب عنا إلى أن يأذن الله بالفرج^۲: قال الشيخ ابو جعفر (رض) أخبرنا الحسين بن عبيد الله عن أبي جعفر محمد بن سفيان البرزوفري عن علي بن محمد عن الفضل بن شاذان عن أحمد بن محمد وعبيس عن كرام عن الفضل^۳ قال: سألت أبا جعفر عليه السلام هل لهذا الأمر وقت؟ فقال عليه السلام: كذب الوقاتون، كذب الوقاتون، كذب الوقاتون!

یعنی فضل گفت: پرسیدیم از حضرت ابی جعفر علیه السلام که: آیا وقت ظهور حضرت را وقت معینی هست؟ حضرت امام محمد باقر علیه السلام سه مرتبه از روی مبالغه فرمود که: دروغ گفتند وقت قرار دهندگان. و در روایت دیگر: «كذب الموقتون ما وقتنا فيما مضى ولا نوقت فيما يستقبل» یعنی ما در زمان گذشته وقت قرار ندادیم و در زمان آینده وقت قرار نخواهیم داد. و این حدیث را ابن شاذان به چند سند صحیح روایت کرده است، و شیخ طوسی بعد از ذکر این حدیث می گوید:^۴ و بهذا الأسناد عن عبدالرحمن بن كثير قال كنت عند أبي عبدالله عليه السلام إذ دخل عليه مهزم الأسدي، فقال: أخبرني جعلت فداك متى هذا الأمر الذي تنتظرونه؟ فقد طال فقال: يا مهزم كذب الوقاتون وهلك المستعجلون ونجى المسلمون وإلينا بصيرون.

۱- در متن چنین است: اعطاهم الله فهمی و علمی که در این صورت در ترجمه نقص است.

۲- غیبت شیخ طوسی ص ۲۶۱، ترجمه کلام شیخ درپاورقی مربوط به خبر قبل گذشت.

۳- در اصل: عن الفضل

۴- همان مدرک ص ۲۶۱ و بحارج ۵۲ ح ۱۰۳

۵- همان مدرک ص ۲۶۲ و کافی ج ۱ ص ۳۶۸ ح ۲

یعنی: خبر ده مرا که این امری که انتظار آن می کشید کی خواهد بود (یعنی امر ظهور حضرت صاحب الامر علیه السلام)؟ پس بدرستی که مدت انتظار بطول کشیده آن حضرت فرمود که: ای مهزم دروغ گفتند وقت قرار دهندگان و هلاک شدند شتاب کنندگان و رستگار شدند تسلیم کنندگان و به سوی ما میل می کنند آن تسلیم کنندگان.

و ایضا محمد بن عثمان گفت: بیرون آمد توقع که حضرت فرموده که: هر کس در مجمعی نام مرا به زبان جاری کند بر او باد لعنت خدا.^۱ و در جواب سؤال از ظهور فرج کی خواهد بود بیرون آمد که: دروغ گفتند وقت قرار دهندگان.^۲ میرداماد - رحمه الله - می فرماید که این حدیث را به عینه شیخ مفید و شیخ طوسی و شیخ طبرسی - رحمهم الله - به سندهای صحیح روایت کرده اند. و ایضاً محمد بن یعقوب کلینی از محمد بن عثمان رحمه الله علیه که در جمله جواب مسائل در توقع بیرون آمد که: اما ظهور الفرج فإنه الى الله تعالى و كذب الوقا تون.^۳ یعنی به اراده و مشیة الهی است.

و ایضاً حضرت امام محمد باقر علیه السلام فرمود^۴ که: پیغمبر - صلی الله علیه و آله - به امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود که: یا علی زود باشد که قریش ظاهر سازند بر تو آنچه پنهان داشته بودند از کینه و عداوتی که در زمان من پنهان کرده بودند آنرا ظاهر سازند و مجتمع شوند برستم نمودن بر تو و غلبه کردن. پس اگر اعوان و انصار بیابی جهاد کن با ایشان و اگر نیابی بازدار دست خود را و نگاه دار خون خود را، بدرستی که شهید خواهی شد و بدان که فرزند من انتقام خواهد کشید در دنیا از آن جماعتی که بر تو و اولاد تو و شیعه تو ظلم کرده اند و خداوند عالم در دار آخرت آنها را به عذابهای شدید گرفتار خواهد گردانید. سلمان فارسی گفت: یا رسول الله آن فرزند تو که این کار خواهد کرد کیست؟ فرمود که: فرزند نهمین از اولاد من حسین است و ظاهر گردد بعد از غیبت طولانی پس ظاهر سازد دین خدا را و انتقام کشد از دشمنان خدا و پرکند زمین را از

۱- کمال الدین ج ۲ ص ۴۸۳ ح ۳

۲- همان مدرک

۳- کمال الدین ج ۲ ص ۴۸۴

۴- کفایة المهتدی

عدل و داد همچنانکه پر شده باشد از جور و ظلم. سلمان گفت: کی ظهور خواهد کرد؟ فرمود: آن را کسی نمی داند مگر خدای تعالی و ولیکن آن را نشانه‌هایی چند است که از جمله آنها ندائیت است که از آسمان به زیرمی آید و فرو رفتن جمعی به زمین در مشرق و فرو رفتن گروهی به زمین در مغرب و فرو رفتن طائفه‌ای به زمین در بیداء. و السّلام علی من اتّبع الهدی.

و ایضاً از حضرت امام محمدتقی علیه السلام که می گفت: امام بعد از من پسر من علیست، امر او امر منست و قول او قول منست و طاعت او طاعت منست، و بعد از او امام پسر او حسن است، امر او امر پدر اوست و قول او قول پدر اوست، طاعت او طاعت پدر اوست، بعد از او امام—علیه السلام— خاموش شد. پس گفتم: یابن رسول الله، امام بعد از حسن کیست؟ آن حضرت گریست، گریستی شدید، و فرمود که: امام بعد از حسن پسر اوست قائم بحق که منتظر است. گفتم: این فرزند رسول خدا، او را چرا قائم گویند؟ فرمود: به جهت آنکه قیام خواهد نمود به امر امامت بعد از موت ذکرش و مرتد شدن اکثر قائلین به امامتش. گفتم: چرا او را منتظر گویند؟ فرمود: از جهت آنکه از برای اوست غیبت طولانی و زمانی بسیار که انتظار خواهند کشید خروج او را مخلصان از شیعیان، و انکار خواهند کرد او را شک کنندگان، و استهزا خواهند کرد یاد کردن او را جاحدون، و دروغ می گویند و قاتون، و هلاک خواهند شد مستعجلون، و نجات خواهند یافت تصدیق کنندگان.^۲

وحسن بن حمزة علوی طبری در کتاب الغیبة روایت کرده: قال أبوعلی محمد بن همام: حدّثنا محمد بن عثمان بن سعید، قال: سمعتُ أبا یقول: سألْتُ أبا محمّد علیه السّلام عن الخبر الدّی روی عن آبائه — علیهم السّلام — أنّ الأرض لا تخلو من حجة لله تعالی علی خلقه إلى يوم القيمة، فإنّ من مات ولم يعرف إمامَ زمانه مات میته جاهلیة، فقال: ان هذا حقّ كما أنّ النّهار حقّ. فقیل له: یابن رسول الله فَمِنْ الحُجّة والأمام بعدک؟ قال: إبنی هو الأمام والحجة بعدی، من مات ولم يعرف

۱- بیداء زمینی است مابین مکه و مدینه و آن از اباده بمعنی إهلاك یعنی هلاک کردن است و در حدیث نهی از نماز گذاردن در آن شده است و از مکانهایی است که مورد غضب خداست (مجمع البحرین ارجلی ص ۱۸۹) و آن سرزمینی است که سفیانی و سباه او در آن به زمین فرو خواهند رفت (مستدرک سفینه البحار ج ۱ ص ۳۶۹)

۲- کمال الدین ج ۲ ص ۳۷۸ ح ۳

إمام زمانه مات ميتة جاهلية، اما ان له غيبة يحار فيها الجاهلون ويهلك فيها المبطلون ويكذب فيها الوقاتون، ثم يخرج، كَأَنِّي انظر إلى الأعلام التي تحقق فوق رأسه بنجف الكوفة.

یعنی: عثمان بن سعید که از وکلای حضرت امام حسن عسکری و حضرت صاحب الزمان — علیهما السلام — بوده، گفت که: از حضرت امام حسن عسکری علیه السلام پرسیدند از معنی حدیثی که روایت کرده اند از آبای گرام آن حضرت که ایشان فرموده اند که: خالی نمی ماند زمین از حجتی که مرخدای را باشد بر خلق تا به روز قیامت، بدرستی که هر کس بمیرد و امام زمان خود را نشاخته باشد مرده است مردن جاهلیت. آن حضرت فرمود که: این حق است همچنانکه روز حق است (یعنی ظاهر و روشن است) پس گفتند: یا بن رسول الله پس کیست حجت و امام بعد از تو؟ آن حضرت فرمود: فرزند من، اوست امام و حجت بعد از من، هر کس بمیرد و او را نشناخته باشد مرده است به مردن جاهلیت (وحکم آن دارد که اسلام و زمان اسلام را در نیافته و کافر مرده است) و از برای آن حجت است غیبت طولانی که حیران خواهند شد در آن جاهلان و هلاک خواهند شد در آن مبطلان و دروغ خواهند گفت و قاتون. بعد از آن خروج خواهد نمود گویا می بینم به علمهائی که می درخشد بر بالای سر او در نجف اشرف.

و ایضا مفضل سؤال کرد «أفلا بوقت فقال عليه السلام: يا مفضل لا أوقت له وقتاً ولا نوقت له وقتاً إنَّ من وقتٍ لِمهدبنا وقتاً لقد شارك الله في علمه وأدعى أنه ظهر على سره.^۱

و احادیث در این باب بسیار است، همه منافی با اختصار است و مؤید این حکایت است، حدیث خالد کابلی از حضرت امام زین العابدین علیه السلام^۲ که خالد گفت: یا مولای روایت کرده اند از برای ما از حضرت امیر المؤمنین — صلوات الله علیه — که آن حضرت فرموده که: زمین خالی نمی ماند از حجتی بر بندگان. پس کیست حجت و امام بعد از تو؟ آن حضرت فرمود که: پسر محمد که نامش در صحف اولی باقر است، خواهد شکافت علم را شکافتنی

۱- بحارج ۵۳ ص ۳

۲- کمال الدین ج ۱ ص ۳۱۹ ح ۲

حدَّثنا علي بن عبد الله الوراق قال: حدَّثنا محمد بن هارون الصوفي، عن عبد الله بن موسى،

او حجت و امام است بعد از من، و بعد از محمد پسر او جعفر که نامش نزد اهل آسمان صادق است. گفتم: ای سید من چگونه است که نام او صادق شده است و حال آنکه کلّ شما صادقانید؟ فرمود که: حدیث کرد از برای من پدرم امام حسین از پدرش از پیغمبر که فرمود که: چون فرزندم جعفر بن محمد بن علی بن الحسین بن علی بن ابیطالب علیهم السلام متولد شود او را صادق نام کنید که پنجمین از فرزندان او که نامش جعفر باشد، دعوی امامت خواهد



عن عبدالعظیم بن عبدالله الحسني رضی الله عنه قال: حدّثني صفوان ابن يحيى، عن إبراهيم بن أبي زياد، عن أبي حمزة الشمالي، عن أبي خالد الكابليّ قال: دخلت على سيدي علي بن الحسين زين العابدين عليهما السلام فقلت له: يا ابن رسول الله أخبرني بالذين فرض الله عزّوجلّ طاعتهم و موَدّتهم، وأوجب على عباده الاقتداء بهم بعد رسول الله صلى الله عليه وآله؟ فقال لي: يا كُنْكَرُ! إنّ أولي الأمر الذين جعلهم الله عزّوجلّ أئمّةً للناس و أوجب عليهم طاعتهم: أمير المؤمنين علي بن أبي طالب عليه السلام، ثمّ الحسن، ثمّ الحسين ابنا عليّ بن أبي طالب، ثمّ انتهى الأمر إلينا. ثمّ سكت.

فقلت له: يا سيدي روي لنا عن أمير المؤمنين [علیّ] عليه السلام أنّ الأرض لا تخلو من حجّة لله جلّ وعزّ على عباده، فمن الحجّة والامام بعدك؟ قال: ابني محمّد وإسمه في التوراة باقر، بيقر العلم بقرأ، هو الحجّة والامام بعدي، ومن بعد محمّد بن جعفر، واسمه عند أهل السماء الصادق، فقلت له: يا سيدي فكيف صار اسمه الصادق وكنتم صادقون، قال: حدّثني أبي، عن أبيه عليهما السلام أنّ رسول الله صلى الله عليه وآله قال: إذا ولد ابني جعفر بن محمّد بن عليّ بن الحسين بن عليّ بن أبي طالب عليهما السلام فسمّوه الصادق، فإنّ للخامس من ولده ولدأ اسمه جعفر يدعي الامامة احتراء على الله و كذباً عليه فهو عند الله جعفر الكذاب المفترى على الله عزّوجلّ، والمُدّعي لما ليس له بأهل، المخالف على أبيه والحاسد لأخيه، ذلك الّذي يروم كشف سقر الله عند غيبة وليّ الله عزّوجلّ، ثمّ بكى عليّ بن الحسين عليهما السلام بكاءً شديداً، ثمّ قال: كأتى بجعفر الكذاب و قد حمل طاغية زمانه على تفتيش أمروليّ الله، والمغيب في حفظ الله والتوكيل بحرم أبيه جهلاً منه بولادته، وحرصاً منه على قتله إن ظفر به، [و] طمعاً في ميراثه حتّى يأخذه بغير حقّه.

قال أبوخالد: فقلت له: يا ابن رسول الله وإنّ ذلك لكائن، فقال: إي وربي إن ذلك لمكتوب عندنا في الصحيفة التي فيها ذكر المحن التي تجري علينا بعد رسول الله صلى الله عليه وآله. قال أبوخالد: فقلت: يا ابن رسول الله ثمّ يكون ماذا، قال: ثمّ تمتدّ الغيبة بوليّ الله عزّوجلّ الثاني عشر من أوصياء رسول الله صلى الله عليه وآله و الأئمّة بعده.

يا أبا خالد إنّ أهل زمان غيبته القائلين بإمامته والمنظرين لظهوره أفضل من أهل كلّ زمان، لأنّ الله تبارك و تعالی أعطاهم من العقول والأفهام والمعرفة ماصارت به الغيبة عندهم بمنزلة المشاهدة، وجعلهم في ذلك الزمان بمنزلة المجاهدين بين يدي رسول الله صلى الله عليه وآله بالسيف، أولئك المخلصون حقّاً و شيعتنا صدقاً، والدّعاة إلى دين اللع عزّوجلّ سرّاً وجهراً. وقال عليّ بن الحسين عليهما السلام: إنتظار الفرج من أعظم الفرج.

کرد، از روی دلیری کردن به خدا و دروغ بستن بر او، پس او نزد حق تعالی جعفر کذاب است افترا زننده است بر خدا جلّ جلاله و دعوی کننده چیزی است که اهلیت آن چیز را ندارد و مخالف است با پدر خود و حسود است بر برادر خود و طلب خواهد کرد ظاهر ساختن سر خدا را نزد غایب بودن ولیّ خدا. آنگاه امام بسیار گریست و بعد از آن فرمود: گویا می بینم جعفر کذاب را که طاعی و از حد در گذر نموده و تفحص و تفتیش می نماید امر ولیّ خدا و پنهان بودن او را از روی جهلی که به رتبه ولیّ خدا و حرصی که به قتل آن جناب دارد، اگر ظفر یابد بر او، و طمع می که دارد به میراث برادر تا بگیرد آن میراث را بغیر حق. أبوخالد گفت: یا بن رسول الله این امور واقع شدن نیست؟ آن حضرت فرمود: بلی واقع شدن نیست به پروردگار قسم که این امور نوشته شده است نزد ما در نامه ذکر محنت ها که جاری می شود بر ما بعد از پیغمبر صلی الله علیه و آله أبوخالد گفت: یا بن رسول الله بعد از آن چه واقع می شود؟ آن حضرت فرمود که: بعد از آن پنهان بودن امتداد خواهد یافت به ولیّ خدا که دوازدهمین است از اوصیای رسول خدا - صلی الله علیه و آله - ای ابو خالد اهل زمان غیبت او هر که به امامت او قائل باشد و منتظر ظهور او باشد فاضلتر و بهتر است از اهل هر زمانی، از جهت آنکه خدای تعالی به ایشان عطا کرده است معرفت و عقل و فهم که پنهانی حجت مانند حاضر بودن و مشاهده کردن است و خدایتعالی ایشان را در آن زمان به منزله جهاد کنندگان به شمشیر در پیش رسول الله قرار داده است، حقاً که مخلصان شیعیان مایند و داعیان به دین خدای عزوجل سروجهر او حضرت امام فرمود که انتظار فرج کشیدن از فاضل ترین فرج است.

انشاء الله تعالی حق تعالی در این انتظار فرج کشیدن اجر عظیم کرامت فرماید جمیع شیعیان را؛ والسلام علی من اتبع الهدی.

(الحديث الرابع والعشرون^١)

قال الشيخ المذكور - رحمه الله - في كتاب كمال الدين حدّثنا محمد بن الحسن بن أحمد بن الوليد قال: حدّثنا محمد بن الحسن الصّفّار، عن أحمد بن أبي عبد الله البرقي عن أبيه، عن ابن المغيرة^٢، عن المفضّل بن صالح عن جابر، عن أبي جعفر الباقر عليهما السّلام أنّه قال: يأتي على التّاس زمان يغيّب عنهم إما مهم فطوبى للثّابتين على أمرنا في ذلك الزّمان إنّ أدنى ما يكون لهم من التّواب أن يُناديهم الباري جلّ جلاله فيقول: عبادي وإمائي آمنتم بسرّي وصدّقتم بغيبي فأبشروا بحسن التّواب متى فأنتم عبادي وإمائي حقّاً، منكم أتقبل وعنكم أعفوا لكم أغفروا بكم أسقى عبادي الغيث وأدفع عنهم البلاء لولاكم لأنزلت عليهم عذابي. قال جابر: فقلت: يا بن رسول الله فما أفضل ما يستعمل المؤمن في ذلك الزّمان؟ قال: حفظ اللّسان ولزوم البيت^٤.

١- كمال الدين ج ١ ص ٣٣٠ ح ١٥

٢- در اصل: عن المغيرة

٣- در اصل: ما يستعمله المؤمن

٤- ابن حديث را مؤلف در صفحات قبل هم آورده است.

یعنی: جابر روایت کرده از حضرت امام محمد باقر—علیه السلام— که فرمود که: بیاید بر شیعیان من زمانی که غایب باشد از ایشان امام ایشان، پس خوشا حال آن جماعتی که در آن زمان ثابت باشند بر امر ما (که قائل بودن بر امامت است) به درستی که کمتر چیزی از ثواب که از برای ایشان هست این است که ندا می کند خداوند عالم ایشان را پس می گوید: ای بندگان من و ای کنیزان من، ایمان آوردید به سر من و تصدیق نمودید به امر غیب من، پس بشارت باد بر شما به بهترین ثوابها از جانب من، پس شماها بندگان و کنیزان منید حقاً، از شماها قبول می کنم حسنات و خیرات و میراث را و عفو میکنم از شماها سیئات را و می آمرزم شماها را، و به سبب وجود شما می فرستم باران رحمت را بر بندگان دیگر و سیراب می گردانم آنها را و به سبب وجود شما دفع می کنم بلا را، و اگر نبودید شما هر آینه می فرستادم عذاب بر ایشان جابر گفت که: گفتم: یا بن رسول الله چه چیز بهتر و فاضل تر است که مؤمن در آن زمان به عمل آورد؟ آن حضرت فرمود که: نگاه داشتن زبان و لزوم خانه (که کنایه از گوشه نشستن در کنج خانه و معاشرت نکردن با خلق است که مبادا فریفته و ساوس شیطانی از اینسی و جتنی گردد) والسلام.

(الحديث الخامس والعشرون^۱)

قال أبو محمد شاذان - رحمه الله - حدثنا علي بن الحكم (رض) عن سيف بن عميرة، عن علقمة بن محمد الحضرمي، عن الصادق عليه السلام قال: الأئمة إثنا عشر. قلت: يا بن رسول الله فسمهم لي فداك أبي وأمي قال: من الماضي علي بن أبي طالب والحسن والحسين وعلي بن الحسين ومحمد بن علي، ثم أنا قلت: من بعدك يا بن رسول الله؟ فقال: أني اوصيت إلى ولدي موسى وهو الأمام بعدى. قلت: فمن بعد موسى؟ قال: عليّ إنه يدعى بالرّضا يدفن في أرض الغربة من خراسان ثم من بعد عليّ^۲ إنه محمّد و بعد محمّد عليّ إنه و بعد عليّ الحسن إنه و بعد الحسن المهديّ إنه و أنّه إذا خرج يجتمع عليه ثلثمائة وثلثة عشر رجلاً عدد رجال بدر و إذا كان وقت خروجه يكون له سيف مغمود خرج من غمده فناده: قم يا وليّ الله اقتل أعداء الله.

يعنى علقمة بن محمد روایت کرده از حضرت امام جعفر عليه السلام، که آن حضرت فرمود که: امامان دوازده‌اند. گفتیم: ای فرزند رسول خدا، نام کن

۱- کفایة المهتدی حدیث ۲۳ و منتخب الاثر باب هشتم ص ۱۳۳ ح ۴۴

۲- این حدیث سقط بسیاری داشت که بنا بر مصدر آن تکمیل شد.

ایشان را از برای من (یعنی به بنام ایشان را ذکر کن) پدر و مادرم فدای تو باد. آن حضرت فرمود: از گذشتگان علی بن ابی طالب است و حسن و حسین و علی بن الحسین و محمد بن علی، و بعد از آن من گفتم: کیست بعد از تو ای فرزند رسول خدا؟ فرمود که:

من وصیت کردم به فرزندم موسی و او امام است بعد از من گفتم: کیست امام بعد از موسی؟ فرمود که: پسرش علی که او را رضا گویند، دفن کرده خواهد شد در زمین غربت از خراسان، بعد از آن پسر او محمد، و بعد از او پسر او علی، بعد از او پسر او حسن، بعد از آن پسر او مهدی، و او چون خروج نماید جمع شوند نزد او سیصد و سیزده تن بعد مردان بدر و چون زمان خروجش باشد، او را شمشیر است در غلاف، از غلاف، بیرون آید، پس ندا کند او را که: ای ولی خدا برخیز و بکش دشمنان خدا را.

مترجم گوید که: سیف بن عمیره که اینطور حدیثی نقل کند چون تواند بود که واقفی باشد؟ از امثال این احادیث که او نقل کرده صفای عقیده اش ظاهر می گردد. والسلام. (۱)

۱- در بعضی کتب رجال او را واقفی گفته اند لیکن او را موثق شمرده اند. چنانچه در رجال نجاشی و دیگر کتب وارد شده (نجاشی ص ۱۳۵ و جامع الرواة ج ۱ ص ۳۹۵) در جامع الرواة نیز او را ثقة گفته و این قول را از فهرست شیخ و نجاشی و خلاصه آورده است او از اصحاب امام کاظم علیه السلام بوده و از امام صادق علیه السلام روایت می کند در جامع الرواة گوید که او واقفی است و بعضی او را ضعیف شمرده اند ولیکن صحیح آنست که او مورد وثوق است. مؤلف محترم این شخص را طبق قرائنی واقفی نمی داند و از جمله روایتی است که در اینجا از او نقل می کند.

(الحديث السادس والعشرون^١)

قال الشيخ الصدوق، عماد الدين، أبو جعفر بن بابويه - رحمه الله - حدثنا محمد بن الشيباني، عن محمد بن أبي عبد الله الكوفي، عن سهل بن زياد الآدمي، عن عبد العظيم بن عبد الله الحسني، قال: قلت لمحمد بن علي بن موسى عليهم السلام: إني لأرجو أن تكون القائم من أهل بيت محمد - صلى الله عليه وآله - الذي يملاء الأرض عدلاً وقسطاً كما ملئت جوراً وظلماً. فقال عليه السلام: يا أبا القاسم ما منّا إلا قائم بأمر الله عزّوجلّ وهاد إلى دين الله تعالى ولكنّ القائم الذي يطهر الله تبارك وتعالى به الأرض من أهل الكفر والجحود ويملاءها عدلاً وقسطاً، هو الذي تخفى على الناس ولادته ويغيب عنهم شخصه ويحرم عليهم تسميته وهو سمى رسول الله صلى الله عليه وآله وكتبه الذي تطوى له الأرض ويذلّ كلّ صعب، يجتمع إليه من أصحابه عدّة أهل بدر ثلثمائة وثلاثة عشر رجلاً من أقاصي الأرض وذلك قول الله عزّوجلّ: «أينما تكونوا يأت بكم الله جميعاً إن الله على كلّ شيء قدير»^٢، فإذا اجتمعت له هذه العدة، ظهر أمره، فإذا أكمل له العقد وهو عشرة آلاف

١- كمال الدين ج ٢ ص ٣٧٧ ح ٢

٢- بقره/١٤٨

رجل خرج بإذن الله عزَّوجلَّ، فلا يزال يقتل أعداء الله حتى برضى الله عزَّوجلَّ. قال
عبدالعظيم: فقلت: يا سيدي وكيف يعلم أنَّ الله تعالى قد رضى؟ قال: يلقى في قلبه
الرَّحمة فإذا دخل المدينة أخرج اللآت والعزى فأخرقهما.

یعنی عبدالعظیم بن عبدالله الحسنی — سلام الله علیه — گفت: گفتم به
حضرت امام محمد تقی علیه السلام که: من امیدوارم که تو باشی قائم از اهل
بیت محمد، آنکه پر می گرداند زمین را از عدل و داد، آن چنانکه پر شده از جور و
ظلم. آن حضرت فرمود که: همه ما قائم به امر خدائیم و هادی به دین خدائیم،
لیکن آن قائمی که پاک می سازد خدای تعالی به سبب او زمین را از اهل کفر و
انکار و پر می گرداند زمین را از عدل و داد، او آن کسی است که مخفی و پوشیده
خواهد شد بر مردمان ولادت او، و غایب خواهد شد بر مردمان شخص او، و حرام
خواهد بود بر مردمان نام بردن او، و همنام و هم کنیت پیغمبر است، اوست که
زمین در هم نوردیده می شود از برای او، و نرم و آسان می گردد از برای او هر
دشواری، جمع می گردند نزد او از اصحاب به شماره اهل بدر، سیصد و سیزده
کس از دورترین های زمین، و اینست معنی قول حق که می فرماید: «اینما تکونوا
بأت بکم الله جمیعاً إن الله علی کل شیء قدير» پس چون جمع شوند نزد او این
عدد، ظاهر می گردد امر او، و چون کامل شود از برای او عقد و آن ده هزار مرد
است — خروج کند به اذن حق تعالی و بکشد دشمنان خدا را، تا آنکه راضی
شود خدای تعالی. عبدالعظیم سلام الله علیه گفت که: گفتم ای سید من
چونخواهد دانست که خدا راضی شده است؟ امام فرمود که: «انداخت نسبت به
آن جماعت»^۱ که دیگر از ایشان نکشد دیگر امام — علیه السلام — فرمود که،
چون به مدینه داخل خواهد شد لات و عزى را بیرون خواهد آورد و خواهد سوخت.
مراد از لات و عزى ابی بکر و عمر است لعنة الله غلیهما والسلام علی من
خالفهما.

(الحديث السابع والعشرون^١)

قال الشيخ فضل: حدّثنا الحسن بن علي بن فضال، عن حمّاد، عن الحسن بن المختار، عن أبي بصير، عن عامر بن وائلة، عن أمير المؤمنين عليه السّلام، قال: قال رسول الله صلى الله عليه وآله: عشر قبل الساعة لا بدّ منها: السّفياني والدّجال و الدّخان و الدّابة و خروج القائم و طلوع الشّمس من مغربها، و نزول عيسى عليه السّلام و خسفّ بالمشرق و خسفّ بجزيرة المغرب و نارٌ يخرج من قعر عدن تسوق النّاس إلى المحشر

يعنى: رسول خدا — صلى الله عليه وآله — فرمود که: ده چیز است که پیش از قیامت واجب است که بیاید: خروج سفیانی است و خروج دجال است و بیرون آمدن دخان است در طرف مغرب و خروج دابة الارض است و ظهور حضرت صاحب الزّمان است و طلوع کردن آفتاب است از مغرب و فرود آمدن حضرت عیسی است و خسوف و فرورفتن جمعی و گروهی از مردمان در مشرق و فرقه‌ای در مغرب در گودی و ظاهر شدن آتشی طولانی که بیرون می‌آید از قعر عدن که می‌برد مردم را به سوی محشر.

و شیخ طوسی و ابن بابویه این حدیث را روایت کرده‌اند و جماعتی از علمای ما این حدیث را نقل کرده‌اند، اما به اختلاف ترتیب و علامات و در بعضی ذکر یا جوج و مأجوج مذکور است و این حدیث از احادیث معتبره است و متلقی به قبول است.

(الحديث الثامن والعشرون^١)

قال الشيخ الجليل الفضل بن شاذان - قدس سره - حدثنا محمد بن أبي عمير رضى الله عنه قال: حدثنا جميل بن دراج قال: حدثنا زرارة بن أعين، عن أبي عبد الله عليه السلام، قال: قال إسماعيل بن عبد الله عن شرف السفياني والد جال وغيرهما من أصحاب الفتن. قيل له: يا بن رسول الله أما الدجال فعرفناه وقد بين من مضامين أحاديثكم شأنه، فمن السفياني وغيره من أصحاب الفتن وما يصنعون؟ قال عليه السلام: أول من يخرج منهم رجل يقال له أصهب بن قيس يخرج من بلاد الجزيرة له نكابة شديدة في الناس وجور عظيم ثم يخرج الجرهمي من بلاد الشام ويخرج القحطاني من بلاد اليمن ولكل واحد من هؤلاء شوكة عظيمة في ولايتهم ويغلب على أهلها الظلم والفتنة منهم فيبناهم كذلك إذ يخرج عليهم السمرقندي من خراسان مع الرايات السود والسفياني من الوادي اليا بس من أودية الشام وهو من ولد عتبة بن أبي سفيان وهذا الملعون يظهر الزهد قبل خروجه وينشف ويتقنع بخبز الشعير والملح الجريش ويبدل الأموال فيجلب بذلك قلوب الجهال والأرذال ثم يدعى الخلافة فيبايعونه ويتبعهم العلماء الذين يكتمون الحق ويظهرون الباطل

فبقولون أنه خير أهل الأرض وقد يكون خروجه وخروج اليماني من اليمن مع الزيات البيض في يوم واحد و شهر واحد و سنة واحدة فأول من يُقاتل السّفياني القحطاني فينهزم و يرجع إلى اليمن فيقتله اليماني ثم يقر الأصبه و الجرهمي بعد محاربات كثيرة من السّفياني فيتبعهما و يقرهما كلّ من ينازعه و يحاربه إلا اليماني ثم يبعث السّفياني جيوشاً إلى الأطراف و يسخر كثيراً من البلاد و يبلغ في القتل و الفساد و يذهب إلى الرّوم لدفع الملك الخراساني و يرجع منها منتظراً في عنقه صليب، ثم يقصد اليماني فينهض اليماني لدفع شرّه فينهزم السّفياني بعد محاربات عديدة و مقاتلات شديدة فيتبعه اليماني فتكثر الحروب و هزيمة السّفياني فيجده اليماني في آخر الأمر مع ابنه في الأسارى فيقطعها أرباباً أرباباً ثم يعيش في سلطنة فارغاً من الأعداء ثلاثون سنة ثم يفوض الملك بابنه السّعيد و بأوى مكة و ينتظر ظهور قائمنا حتى يتوفى فيبقى ابنه بعد وفات أبيه في ملكه و سلطانه قريباً من أربعين سنة و هما يرجعان إلى الدنيا بدعاء قائمنا عليه السّلام. قال زرارة: فسألته من مدّة ملك السّفياني. قال عليه السّلام: تمدّ إلى عشرين سنة.

يعنى: حضرت امام جعفر — عليه السلام — فرمود كه: استعاذه نمائيد و پناه بريد به خدای تعالی از شرّ سفياني و دجال و غير ايشان از اصحاب فتنه ها. پس گفتند به آن حضرت كه: اى فرزند رسول خدا ما شناخته ايم از مضامين و معانى احاديث شما دجال را، پس بيان فرمائيد از براى ما كه كيستند سفياني و اصحاب فتنه ها و چه كارها خواهند كرد؟ آن حضرت فرمود: اول كس كه خروج خواهد كرد از اصحاب فتنه ها مردى خواهد بود كه او را اصبه بن قيس گویند، خروج خواهد كرد از بلاد جزيره، بد انديشى او در باره مردمان شديد و جور و ستم او عظيم خواهد بود. و بعد از آن خروج خواهد كرد جرهمى از بلاد شام و خروج خواهد كرد قحطاني از بلاد يمن و هريك از ايشان را در ولايت ايشان شوكت و قوت عظيم خواهد بود و غالب خواهد بود و غالب خواهد شد بر اهل آن ولايات ظلم و فتنه. در اثنای آن حال و مهيا شدن آن چند گروه ضالّ، از براى محاربه و قتال خروج خواهد كرد بر ايشان سمرقندى از جانب خراسان، با علم هاى سياه، سفيانى از وادى يابس كه از وادى هاى شام است و ابن سفيانى از نسل عتبه بن أبى سفيان است، و اين معلون پيش از آنكه خروج كند اظهار زهد خواهد كرد و به جامه درشت بسر خواهد برد، و به نان جو و نمك كوفته قناعت خواهد نمود، و

مال‌ها بمردم خواهد بخشید، و به این افعال دل‌های جهال و اردال را جذب و به خود مائل خواهد کرد. بعد از آن دعوای خلافت خواهد کرد و آن جاهلان و مردمان رذل دون با او بیعت خواهند کرد، و آنان از علماء که حق را پنهان دارند و باطل را آشکار کنند، تابع جهال و اردال خواهند شد و تتبع ایشان نموده سر بر خط فرمان سفیانی ملعون خواهند گذاشت؛ پس خواهند گفت آن علمای دین به دنیا فروخته که: سفیانی بهترین اهل زمین است. و چنان اتفاق خواهد افتاد که در روزی که سفیانی در شام خروج کرده باشد، یمانی در یمین با علم‌های سفید خروج کند، و اول کسی که با سفیانی جنگ کند قحطانی خواهد بود. پس قحطانی شکست یافته گریخته به یمین مراجعت نماید و در دست یمانی کشته شود. بعد از آن بعد از جنگ‌های بسیار که در میان اصبه و جرهمی و سفیانی نابکار واقع گردد و اصبه و جرهمی از سفیانی بگریزند و سفیانی از پی ایشان رفته ایشان را مقهور سازد و هر کس که با سفیانی نزاع نماید سفیانی او را مغلوب و مقهور گرداند، إلا یمانی که از او بر نیاید، پس سفیانی لشگرهای بسیار به اطراف عالم بفرستد و شهرهای بسیار را مستخر سازد و در قتل و فساد مبالغه نماید، و از برای آنکه ملک و پادشاهی را از خراسانی (یعنی سمرقندی که از طرف خراسان با علم‌های سیاه خروج کرده) بگیرد به جانب روم ابن سفیانی شوم در حرکت آید.

(از این حدیث شریف چنان مستفاد می‌شود که در آن زمان سمرقندی بلاد روم را به تصرف در آورد باشد، اما مشخص و معلوم نیست که قتال در میان آن دو مصلّ ضالّ واقع خواهد شد یا با هم صلح خواهند کرد یا بی‌تلاقی فتنین و وقوع أحد الأمرین سفیانی صرفه در برگشتن خواهد دید و بالجمله امام علیه السلام فرمود که:)

بر خواهد گشت سفیانی از جانب روم در حالی که نصرانی شده باشد و صلیب در گردن افکنده باشد پس قصد یمانی کند و یمانی از جهت دفع شر او از جا در آید و به نیت فرو نشانیدن آتش فتنه نهضت فرماید و بعد از محاربات عدیده و مقاتلات شدیده سفیانی بگریزد و یمانی از پی او برود و جنگها و گریختن سفیانی بسیار شود (یعنی مکرر در میان ایشان جنگ و پیکار وقوع یابد و در هر مرتبه سفیانی شکست یافته فرار برقرار اختیار نماید) پس بیابد یمانی

سفیانی را با پسرش در میان اسیران در آخر کار و بفرماید که ایشان را بند از بند جدا کنند. بعد از آن در پادشاهی فارغ البال از دشمنان بد بال سی سال زندگانی کند بعد از آن ملک و پادشاهی را به فرزند خود سعید تفویض نماید و در مکه معظمه مسکن و مأوی گیرد و انتظار ظهور قائم ما می کشیده باشد تا از این جهان فانی در گذرد و پسرش بعد از وفات پدر نزدیک به چهل سال پادشاهی کند. و ایشان رجعت خواهند نمود به دنیا به دعای قائم ما علیه السلام. زراره گفت که: پس سؤال کردم از آن حضرت از مدت ملک سفیانی. آن حضرت فرمود که: خواهد کشید مدت ملک و سلطنت او به بیست سال.

(الحديث التاسع و العشرون^۱)

قال الشيخ الجليل شيخ أبوجعفر طوسی فی کتاب الغيبة: حدّثنا سيف بن عميرة عن بكر بن محمد الأزدي عن أبي عبدالله عليه السلام قال: خروج الثلاثة الخراساني والسفياي واليماني في سنة واحدة في شهر واحدة يوم واحد فليس فيها راية بأهدى من راية اليماني تهدي إلى الحق.

يعني حضرت امام جعفر عليه السلام فرمود که: خروج این سه نفر که خراسانی و سفیانی و یمانی اند در یکسال و یکماه و یکروز خواهد بود و علمای راه نماینده تر از علم یمانی نخواهد بود و این علم راه نماینده است مردمان را به سوی حق.

باید دانست که احادیث در باب علامت ظهور حضرت صاحب الزمان — صلوات الله علیه — بسیار است: از آنجمله مرحوم شیخ محمد بن محمد بن النعمان در کتاب إرشاد ذکر کرده حدیثی که ترجمه آن اینست^۲ که: بعضی از علامات زمان قیام قائم علیه السلام خروج سفیانی است و قتل حسنی و اختلاف بنی

۱- غیبت شیخ ص ۲۷۱

۲- إرشاد مفید رحمه الله ج ۲ ص ۳۴۴

عباس در ملک و کسوف شمس در نصف شعبان و خسوف قمر در آخر ماه بر خلاف عادات و فرورفتن جمعی از مردمان به زمین در بیدا و گروهی در مغرب و فرقه‌ای در مشرق و رکود و ایستادن آفتاب نزد زوال تا وسط اوقات عصر و طلوع او از مغرب و قتل نفس زکیه که به ظهور آید در پشت کوفه در میان هفتاد کس از صالحان و کشته شدن مردی هاشمی میان رکن و مقام و خراب شدن دیوار مسجد کوفه و اقبال رایات سیاه از قبل خراسان، و خروج یمانی و ظهور مغربی به مصر و مالک شدن او شامات را و نزول ترک به جزیره و نزول روم برمله و طالع شدن ستاره به مشرق که نور دهد مثل نور قمر، بعد از آن منعطف گردد، چنانچه نزدیک باشد که هر دو طرف آن بهم رسد و سرخی ظاهر شود در آسمان که آفاق را فرو گیرد و آتشی ظاهر شود طولانی در مشرق که باقی ماند در جوها سه روز یا هفت روز و کندن عرب عنان‌های خود را و مالک شدن ایشان بلاد را و خروج ایشان بر سلطان عجم و کشتن اهل مصر امیر خود را، و خرابی شام و آمد و شد سه رایات درو، و دخول رایات قیس و عرب به مصر و رایات کُنده به خراسان و ورود خیل از قبل کوفه تا مرتبط شود بفناء حیره و اقبال رایات سیاه از مشرق و زیادتی آب فرات تا آب داخل شود در کوچه‌های کوفه و خروج شصت کذاب که همه دعوای نبوت کنند و خروج دوازده نفر از آل ابیطالب که همه دعوای امامت کنند از برای خود، و احراق مردی عظیم القدر از گروه بنی عباس در میان حلولا و خانقین و بستن جسر از آنچه در بلی کرخ است به مدینه بغداد و ارتفاع باد سیاه در آنجا در اول روز و پیدا شدن زلزله تا منخسف شود بسیار از خلائق و ترسی که شامل اهل عراق باشد و موت به سرعت و نقص انفس و اموال و ثمرات و پیدا شدن ملخ در اوان و در غیر اوان تا بیاید برزخ و غلات، و کمی کشت و زراعتی که مردم کنند و اختلاف عجم و ریختن خون بسیار در میان یکدیگر و بیرون آمدن بندگان از اطاعت سیدان و کشتن ایشان خواجگان را و مسخ قومی از اهل بدع که بگردند بوزینگان و خوکان و غلبه کردن عبید بر بلاد سادات و ندا کردن از آسمان که بشنوند اهل زمین اهل هر لغتی به لغت ایشان یعنی آن ندارا به زبان خود بشنوند به قدرت الهی و روئی و سینه‌ای ظاهر شوند از برای مردمان در عین الشمس و مردگان برانگیخته شوند از قبور تا رجوع به دنیا نمایند و یکدیگر را بشناسند و ترویج نمایند. بعد از آن ختم شود آن به بیست و چهار باران پیاپی پس زنده شود

زمین بعد از مردن او و معلوم گردد برکات آن و زایل شود بعد از این هر آفت و عاهتی که باشد از معتقدان حق یعنی از شیعه مهدی علیه السلام. پس بدانند نزد این علامات ظهور او را به مکه پس متوجه خدمت وی گردند از برای نصرت او همچنانکه اخبار به این وارد است و بعضی از این احوالات متحتم اند و بعضی مشترط، واللّه عالم بما یکون و نسأل التوفیق والهدایة.

مؤلف کتاب کشف الغمّه (ره) ذکر این علامات را از شیخ مفید نقل کرده، بعد از آن می گوید: بلاشک این حوادث بعضی از آن قبیل است که عقل آنرا محال می داند و بعضی دیگر را منجمان محال می شمارند لهذا شیخ مفید (ره) اعتذار فرموده در آخر ایراد آن، و آنکه من می بینم آنست که صحیح است طرقات آن و آنها منقول است از نبی یا امام — علیهما السلام — پس سزاوار آنست که تلقی کرده شود به قبول، زیرا که اینها معجزات اند و معجزات خوارق عادات اند مثل انشقاق قمر و انقلاب عصا، واللّه أعلم.

این ابی عمیر از حضرت رسول روایت می کند که فرمود که: قائم نگرود قیامت تا بیرون آید مهدی علیه السلام از ولدمن و بیرون نیاید مهدی تا بیرون آید شصت کذاب که هر یک از ایشان گویند منم پیغمبر.

وایضاً از ابی حمزه ثمالی از ابی جعفر علیه السلام مرویست که خروج سفیانی از واجبات است؟ فرمود که: نعم، ندا و طلوع شمس از مغرب و اختلاف بنی عباس در دولت و قتل نفس زکیّه و خروج قائم از آل محمد همه از محتوم و واجبات است. گفتم که: ندا چگونه باشد؟ گفت که: ندا کند منادی از آسمان در اول روز که: بدانید و آگاه باشید که حق با علیست و شیعه او، و بعد از آن ابلیس ندا کند در آخر روز از زمین که: حق با عثمان است و شیعه او. پس نزدیک این به شک می افتند اهل حق به باطل.

۱- کشف الغمّه إربلی رحمه الله ج ۲ ص ۵۸

۲- ارشاد ج ۲ ص ۳۴۷ ح ۲ و کشف الغمّه ص ۵۹

و روی یحیی بن ابیطالب عن علی بن عاصم عن عطاء بن السائب عن ابيه عن عبد الله بن عمر قال: قال رسول الله صلى الله عليه وآله: لا تقوم الساعة حتى يخرج المهدي من ولدي، ولا يخرج المهدي حتى يخرج ستون كذاباً كلهم يقولون: أنابني.

۳- همان مدرک حدیث ۳

حدیثی الفضل بن شاذان عمن رواه عن ابی حمزة الثمالی قال: قلت لأبی جعفر علیه السلام: خروج

علیه السلام در سالی باشد پرباران که فاسد شود در آن سال ثمر در نخل پس شک مکنید در آن و پیش از قیام قائم علیه السلام در نیمه رمضان آفتاب منکسف شود و در آخر ماه رمضان قمر منکسف شود. راوی عرض به امام جعفر علیه السلام نمود که: یابن رسول الله قمر در آخر ماه و آفتاب در نیمه ماه؟ آن حضرت فرمود که: من داناتم به آنچه می گویم و نبوده است این دو آیت از زمان هبوط آدم (ع) ^۱ سؤال کردند از حضرت امام جعفر که: کی واقع خواهد شد ظهور آن جناب؟ فرمود که: چون بسیار شود کشتن میان حیره و کوفه، این امر متوقع است ^۲ و فرمود که هرگاه منهدم شود دیوار مسجد کوفه آنکه دریلی خانه عبدالله بن مسعود است پس نزد این زوال ملک قوم است و نزد زوال آن، خروج قائم علیه السلام ^۳، و پانزده شب پیش از قیام قائم، قتل نفس زکیه است.، و بنا بر روایت شیخ مفید مراد به نفس زکیه غیر محمد بن عبدالله بن الحسن بن الحسن بن علی بن ابی طالب است و خروج ثلاثه که آن خروج سفیانی و خراسانی و یمانی است در یک سال و یک ماه و یک روز واقع می شود و نباشد رایتی که راه نماینده تر باشد از رایت یمانی زیرا که او دعوت به حق میکند ^۴

و ابی الحسن علیه السلام فرمود که گویا می بینم رایتی را که از مصر آید همه سبز رنگ تا بیایند به شامات، ^۵ پس راه نموده شوند و نرود و زایل نگردد ملک

۱- همان کتاب ص ۳۴۹ ح ۱۰

الفضل بن شاذان عن احمد بن محمد بن ابی نصر عن ثعلبة الأزدی قال: قال أبو جعفر علیه السلام: آیتان تكونان قبل القائم علیه السلام، كسوف الشمس في النصف من شهر رمضان، و خسوف القمر في آخره قال: قلت: یابن رسول الله تكسف الشمس في آخر الشهر و القمر في النصف؟ فقال أبو جعفر علیه السلام: أنا أعلم بما قلت، انهما آیتان لم تكونا مندهبط آدم علیه السلام.

۲- همان کتاب ص ۳۵۰ ح ۱۲

عمرو بن شمر عن جابر قال: قلت لأبی جعفر علیه السلام: متى يكون هذا الأمر؟ فقال: آتی يكون ذلك یا جابر، ولما یكثر القتل بین الحیره و الكوفة.

۳- همان مدرک ح ۱۳

محمد بن سنان عن الحسين بن المختار عن ابی عبدالله علیه السلام قال: اذا هدم حایط مسجد الكوفة مّا یلی دار عبدالله بن مسعود فمعد ذلك زوال ملک القوم، وعند زواله خروج القائم علیه السلام.

۴- همان مدرک ح ۱۴

۵- همان مدرک ص ۳۵۱ ح ۱۶

این جماعت تا عرض کرده شوند مردم به کوفه در روز جمعه، گویا نظرمی کنم به سرها که مبادرت می نمایند در آنچه میان باب الفیل و اصحاب صابون است. ۱
و سؤال کرد مردی از ابی الحسن — علیه السلام — از فرج، فرمود که: مجمل آن اینست که هرگاه مرکوز گردد رایات قیس به مصر و رایات کنده به خراسان. ۲.

و سال فتح گسسته شود بند فرات تا داخل شود آب در کوچه های کوفه^۳ و فرمودند که: پیش از قیام قائم امتحان و آزمایش کند حق تعالی بندگان را به خوف از ملوک بنی فلان و به جوع و گرسنگی از گرانی اسعار و به نقص از اموال از کساد تجارت و قلت زیادتی درو، و به نقص انفس به موت سریع و کمی ثمرات به قلت ربع زرع و قلت برکت ثمار و فرمود که «بشر الصابرين» نزد این امور به تعجیل خروج قائم^۴ علیه السلام و فرمود که: زجر کرده

الفضل بن شاذان عن معمر بن خلاد عن أبي الحسن عليه السلام قال: كَأَنِّي بُرَايَاتٍ مِنْ مِصْرَ مَقْبَلَاتِ خَضِرٍ مُصْبِتَاتٍ حَتَّى تَأْمِيَ الشَّامَاتُ فَتَهْدِي إِلَى ابْنِ صَاحِبِ الصَّابُونِ.
۱- همان مدرک ح ۱۷

حماد بن عيسى عن ابراهيم بن عمر اليماني عن أبي بصير عن ابي عبدالله — عليه السلام — قال: لا يذهب ملك هؤلاء حتى يستعرضوا الناس بالكوفة في يوم الجمعة. لكأني انظر الى رؤس تندرفيما بين باب الفيل وأصحاب الصابون.
۲- همان مدرک ح ۱۸

علی بن اسباط عن ابی الحسن بن الجهم قال: سئل رجل أبا الحسن — عليه السلام — عن الفرج فقال: تر يد الاكثار أم أجمل لك؟ فقال: بل تجمل لي، قال: اذا ركزت رایات قیس بمصر، و رایات كنده بخراسان.

۳- همان کتاب ص ۳۵۲ ح ۲۱
ابراهيم بن محمد عن جعفر بن سعد عن أبيه عن أبي عبدالله — عليه السلام — قال: سنة الفتح ينشجق الفرات حتى يدخل في أرقعة الكوفة.

۴- همان مدرک ح ۲۲
و في حديث محمد بن مسلم قال: سمعت ابا عبدالله — عليه السلام — يقول: ان قدام القائم — عليه السلام — بلوى من الله، قلت: وما هو جعلت فداك؟ فقرا «و لنبلونكم بشئ من الخوف و الجوع و نقص من الاموال و الانفس و الثمرات و بشر الصابرين» ثم قال: الخوف من ملوك بنى فلان، و الجوع من غلاء الاسعار، و نقص الاموال من كساد التجارات و قلة الفضل فيها، و نقص الانفس بالموت الذريع، و نقص الثمرات بقلة ربع الزرع، و قلة بركة الثمار، ثم قال: «و بشر الصابرين» عند ذلك بتعجيل خروج القائم — عليه السلام —.

شوند مردمان پیش از قیام قائم علیه السّلام از معاصی خودشان به آتشی که ظاهر شود در آسمان و سرخی که فرو گیرد آسمان را و وقوع فرو رفتن در بغداد و بصره و خون‌هایی که در آنجا ریخته شود و خانه‌های آن بلاد خراب گردد و فنا واقع شود در اهل آن و شامل شود اهل عراق را خونی که نباشد مرایشان را قرار^۱ و بیرون نیاید قائم علیه السّلام مگر در سال و تر از سال‌ها^۲ و فرمود ندا کرده شود به اسم قائم در شب بیست و سوم^۳ و از چند حدیث معلوم می‌شود که شب بیست و سوم ماه رمضان خواهد بود و قائم گردد در روز عاشورا و آن روز است که کشته شده است در آنروز امام حسین گویا می‌بینم او را که در روز شنبه دهم محرّم که ایستاده باشد در میان رکن و مقام، جبرئیل (ع) بر دست او ندا کند که: بیعت کنید از برای خدای تعالی. پس روان گردد به سوی آن حضرت شیعه او از اطراف زمین و نوردیده شود از برای ایشان زمین تا بیعت کنند او را پس برگرداند خدای تعالی زمین را از عدل و داد همچنانکه پر شده باشد از جور و ظلم^۴

شیخ مفید علیه الرّحمه از امام محمد باقر - علیه السّلام - روایت نمود که آن حضرت فرمود که: قائم علیه السّلام از مکه سیر می‌فوماید به نجف کوفه با

۱- همان مدرک ص ۳۵۳ ح ۲۳

الحسین بن سعید عن منذر الجوزی عن ابی عبد الله - علیه السّلام - قال: سمعته يقول: یزجر الناس قبل قیام القائم - علیه السّلام - عن معاصیهم بنار تظهر فی السماء و حمرة تجلّ السماء و خسف ببغداد و خسف ببلدة البصرة، و دماء تسفک بها، و خراب دورها، و فناء یقع فی اهلها، و شمول اهل العراق خوفاً لایکون لهم معه قرار.

۲- همان مدرک

روی الحسن بن محبوب عن علی بن ابی حمزة عن ابی بصیر عن ابی عبد الله - علیه السّلام - قال: لایخرج القائم - علیه السّلام - إلا فی و ترمن السنین، سنة احدى، او ثلاث او خمس، اوسع، اوسع.

۳- همان مدرک

الفضل بن شاذان عن محمد بن علی الكوفی عن وهب بن حفص عن ابی بصیر قال: قال أبو عبد الله - علیه السّلام -: ینادی باسم القائم - علیه السّلام - فی لیلۃ ثلاث و عشرین، و یقوم فی یوم عاشوراء، و هو الیوم الذی قتل فیہ الحسین بن علی - علیهما السّلام - لکأنی فی یوم السبت العاشر من المحرم، قائماً بین الرکن و المقام، جبرئیل - علیه السّلام - عن یمینه، ینادی: البیعة لله، فتصیر الیه شیعتہ من أطراف الأرض، تطوی لهم طیاً، حتی ینایعوه فیملاً الله به الأرض عدلاً كما ملئت جوراً و ظلماً.

۴- رجوع شود به مدرک قبلی.

پنج هزار از ملائکه، و جبرئیل از یمین باشد و میکائیل از شمال، و مؤمنان در پیش او متفرق کند لشکر را در بلاد^۱

و فرمودند که: داخل شود به کوفه و با او سه رایت باشد و بیایند تا آنکه بر منبر برآید و خطبه بلیغ بخواند و مردم ندانند که آن حضرت چه فرمود از بسیاری گریه. چون جمعه دوم شود التماس کنند مردم که آن حضرت نماز جمعه با ایشان بگذارد، پس امر فرماید که خط بکشند از برای او مسجدی را بر غربی و نماز بگذارد در آنجا با مردم. بعد از آن امر فرماید که بکنند و حفر نمایند از عقب مشهد امام حسین علیه السلام نهری را که جاری شود تا بغرین و آب به نجف بیاید و بر کنار و دهنه آن پلها و آسیاها بسازند و پیره زنان آیند و گندم در آنجا آرد کنند بی کرایه^۲

و فرمودند که: مسجد سهله منزل صاحب ما است هرگاه بیاورد اهل خود را.^۳

و فرمودند که: هر گاه قیام نماید قائم آل محمد — علیه السلام — فرماید در پس کوفه مسجدی را که آن را هزار در باشد و متصل شود خانه های اهل کوفه به دو نهر کربلا: ^{۱۴}

۱ — همان کتاب ص ۳۵۴ ح ۱

وروی الحجاج عن ثعلبة عن ابی بکر الحضرمی عن ابی جعفر علیه السلام قال: کانتی بالقائم علیه السلام علی نجف الکوفة، قد سار لیها من مکة فی خمسة آلاف من الملائكة جبرئیل. عن یمینه و میکائیل عن شماله، و المؤمنون بین یدیه، و هو یفرق الجنود فی البلاد.

۲ — همان مدرک ح ۲

و فی روایة عمرو بن شمر عن ابی جعفر — علیه السلام — قال: ذکر المهدی فقال: یدخل الکوفة و بها ثلاث ربابت قد اضطربت، فتصفوله و یدخل حتی یأتی المنبر، فیخطب فلا یدری الناس ما یقول من البکاء، فاذا کانت الجمعة الثانية سئله الناس ان یصلی بهم الجمعة، فیامر ان یخط له مسجد علی الغری، و یصلی بهم هناك، ثم یأمر من یحفر من ظهر مشهد الحسین — علیه السلام — نهراً یرجى الی الغرین، حتی ینزل الماء فی النجف، و یعمل علی فوهته القناطیر والأرحاء، فکانتی بالعجز علی رأسها مکتل فیہ بر تأتي تلك الارحاء فتطحنه بلاکری.

۳ — همان مدرک

و فی روایة صالح بن ابی الأسود عن ابی عبد الله — علیه السلام — قال: ذکر مسجد السهلة فقال اما انه منزل صاحبنا اذا قدم باهله.

۴ — همان مدرک

و فی روایة المفضل بن عمر قال: سمعت ابا عبد الله — علیه السلام — یقول: اذا قام قائم آل

و حضرت امام رضا — علیه السلام — فرمود در جواب سؤال «ما علامة القائم اذا خرج؟» پس فرمود که: علامت خروج آن حضرت اینست که شیخ سن که در سن پیر باشد و بصورت جوان تا به مرتبه ای که نظر کننده بر آن حضرت گمان می کند فرزند چهل ساله یا کمتر است و اینکه از علامات ظهور آن حضرت اینست که پیر نمی شود به مرور ایام و شب بر آن حضرت، تا برسد اجل آن حضرت.^۱

محمّد — علیه السلام — بنی فی ظهر الکوفة مسجداً له ألف باب، واتصلت بیوت أهل الکوفة بنهری کر بلا.

۱ — کمال الدین ج ۲ ص ۶۵۲ ح ۱۲ و بحار ج ۵۲ ص ۲۸۵ ح ۱۶
 حدّثنا محمّد بن إبراهیم بن إسحاق الطالقانی رضی الله عنه قال: حدّثنا أحمد بن علیّ الأنصاری، عن أبي الصلت الهروي قال: قلت للرضا علیه السلام: ما علامات القائم منکم إذا خرج؟ قال: علامته أن يكون شیخ السنّ، شابّ المنظر حتّى أنّ الناظر إلیه لیحسبه ابن أربعین سنة أو دونها، وإنّ من علاماته أن لا یهرم بمرور الأیام و اللیالی حتّى یأتیه أجله.

(الحديث الثلاثون^١)

علامات ظهور حضرت صاحب الأمر عليه السلام
«قال فضل بن شاذان عليه الرّحمة: حدّثنا صفوان بن يحيى (رض) قال:
حدّثنا محمّد بن حمران قال: قال الصادق جعفر بن محمّد، عليهما السلام: إنّ القائم
منا - عليه السلام - منصورًا بالرّعب، مؤيّدًا بالتّصر، تطوى له الأرض وتظهر له الكنوز
كلّها، ويظهر الله تعالى به دينه على الدّين كلّه ولو كره المشركون ويبلغ سلطانه
المشرق والمغرب فلا يبقى في الأرض خراب إلا عمر وينزل روح الله عيسى بن مريم
- عليهما السلام - فيصلّى خلفه.

قال ابن حمران قيل له: يا ابن رسول الله متى يخرج قائمكم؟ قال: إذا تشبه
الرجال بالنساء والنساء بالرجال واكتفى الرجال بالرجال والنساء بالنساء وركب
ذات الفروج السروج، وقبلت الشهادة الزور، وردّت شهادة العدول، واستخفت الناس
بالدماء وإرتكاب الرّياء وأكل الرّياء والرّشاء وإستيلاء الأشرار على الأبرار وخروج
السفّيانى من الشّام واليماني من اليمن، وخسف بالبيداء وقتل غلام من آل محمد -
صلى الله عليه وآله بين الرّكن والمقام إسمه محمّد بن محمّد ولقبه النفس الزكيّ

جائت صیحه من السماء بأنّ الحقّ مع علیّ و شیعته فعند ذلك خروج قائمنا، فإذا خرج أسند ظهره إلى الكعبة واجتمع ثلثمائة وثلاثة عشر رجلاً وأول ما ينطق به هذه الآية «بقية الله خير لكم إن كنتم مؤمنين» ثم يقول أنا بقية الله و حجّته و خليفته عليكم فلا يسلم عليه مسلم إلا قال السّلام عليك يا بقية الله في أرضه فإذا اجتمع له العقد - وهو عشرة آلاف رجل خرج من مكّة فلا يبقى في الأرض معبود دون الله عزّوجلّ من صنم و وثن و غيره إلا فيه نار فاحترق و ذلك بعد غيبة طويلة.

یعنی: حضرت امام جعفر - علیه السلام - فرمود که: قائم ما علیه السّلام منصور است به رعب (یعنی حضرت الله تعالی او را نصر می نماید بر این وجه که ترس و بیم از او درد دل های دشمنان می اندازد) و مؤید است به نصر (یعنی حضرت عزت او را تأیید می نماید به نصرت نمودن و ظفر دادن بر أعداء) طی می کنند و درهم می پیچند از برای او به امر حضرت حق تعالی زمین را تا در اندک زمانی مسافات بعیده را عساکره ظفر مائرش قطع نمایند، و ظاهر می شود از برای آن حضرت کلّ گنج های عالم و غالب خواهد گردانید حق تعالی به سبب او دین خود را بر جمیع دین ها و اگر چه کاره باشند مشرکان؛ و خواهد رسید سلطنت و پادشاهی آن حضرت به مشرق و مغرب جهان، و در روی زمین خرابه و موضع ویرانی نخواهد بود، الا آنکه در زمان ظهور آن سرور جهانیان معمور و آبادان خواهد گردید و عیسی بن مریم - علیهما السلام - فرود خواهد آمد از آسمان و اقتداء به آن حضرت نموده و با او نماز خواهد گذارد.

و محمد بن حمران - که راوی این حدیث معتبر است - روایت کرده که: گفتند به آن حضرت که: ای فرزند رسول خدا، قائم شما کی خروج خواهد کرد؟ آن حضرت وقتی برای ظهور تعیین نفرمود بلکه بیان علامتی چند فرمود بر اینوجه که: «إذا تشبه الرجال بالنساء» یعنی هرگاه شبیه سازند خود را مردان به زنان و شبیه سازند زنان خود را به مردان و مردان اکتفا کنند به مردان و زنان به مقاربت زنان اکتفا نمایند، و صاحبان فروج بر سر و ج نشینند (یعنی زنان بر اسبان زیننی سوار شوند) و گواهی دروغ را قبول کنند، و شهادت عدول را رد نمایند، و مردمان خون ریختن و زنا کردن و باورشوه خوردن را سبک گیرند، و این

اعمال و افعال را که از گناهان کبیره است سهل پندارند و دیگر از جمله نشانه‌ها مستولی شدن شیران و بدکاران است بر نیکوکاران، و خروج سفیانی است از شام، و خروج یمانی است از یمن، و فرورفتن جمعی از اهل کین به زمین در بیداء، و کشتن پسری از آل محمد — صلی الله علیه و آله — در میان رکن و مقام، که نامش محمد بن محمد باشد و لقبش نفس زکیه، و ندا از جانب آسمان بیاید که: حق با علی و شیعه علیست. پس نزد ظهور این امور، هنگام خروج قائم ما است. چون آن حضرت خروج نماید پشت مبارک به کعبه معظمه اندازد و جمع شوند نزد آن جناب سیصد و سیزده مرد یک جهت یکدل از اصحاب او، و اول چیزی که آن سرور زبان معجز بیان را به آن جاری سازد این آیه کریمه باشد که: «بقیة الله خیر لکم ان کنتم مؤمنین^۱» بعد از آن بیان فرماید که منم بقیة الله و حجت و خلیفه او بر شما؛ پس سلام نکنند بر آن حضرت مسلمانی الا آنکه گوید «السلام علیک یا بقیة الله فی ارضه^۲» و چون جمع شود از برای آن حضرت عقد — و آن عبارت از ده هزار مرد دین دار است — آن حضرت از مکه بیرون آید به عزم دفع کردن کفار و برانداختن اشرار، و نهضت فرماید پس نماند در زمین غیر از خداوند عالمیان از آن چیزهایی که می‌پرستند مشرکان از صنم و وثن و غیر آن، الا آنکه آتش در آن افتد پس بسوزد و این بعد از غایب بودن طولانی خواهد بود.

۱- هود/ ۸۶

۲- این سلامی است که به آن توصیه شده است و بهتر است بعد از نمازی بدین گونه سلام داده شود و در الزام الناصب شریف ج ۱ ص ۲۷۱ از تنزیه الخاطر نقل میکند که در مجلسی نزد امام رضا علیه السلام ذکر قائم شد و آن حضرت در آن حال برخاسته و دست خود را بر سر شریفش گذاشت و فرمود اللهم عجل فرجه و سهل مخرجه و سپس بعضی از خصوصیات دولت حضرت مهدی علیه السلام را ذکر فرمود.

(الحديث احدى و الثلاثون^۱)

قال الشيخ الجليل فضل بن شاذان بن الخليل (ره): حَدَّثَنَا عَبْدُ الرَّحْمَنِ بْنُ أَبِي بَعْرَانَ، عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ سَنَانَ، عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ، قَالَ: المفقودون عن فرسهم ثلثمائة وثلثة عشر رجلاً عدّة أهل بدر فيصبحون بمكّة و هو قول الله عزّوجلّ «أينما تكونوا يأت بكم الله جميعاً»^۲ وهم أصحاب القائم عليه السّلام.

يعنى: جماعتى كه از جامه هاى خواب خود ناپديد خواهند گرديد، سيصد و سيزده نفرند. پس صبح مى كنند در مكّه مظّمه نزد آن حضرت حاضر خواهند بود. يعنى شب در شهرها و منزل هاى خود پراكنده مى شوند و در صبح در مكّه معظّمه خدمت آن حضرت خواهند بود و اين نيز يكي از معجزات آن حضرت است.

و اما اينكه اين سيصد و سيزده نفر هر يك از كدام بلدند در روايات مختلف وارد شده است: از آنجمله شيخ محمد بن هبة الله طرابلسى در كتاب

۱ - كمال الدين ج ۲ ص ۶۵۴ ح ۲۱ اين حديث را عيناً بدين صورت از امام سجاد عليه السلام نقل کرده است. نيز منتخب الاثر ص ۴۷۶ ح ۶ اين حديث را از همين كتاب آورده است.

کبیرش به سند خو روایت می کند^۱ از جابر بن عبدالله انصاری که پرسید از حضرت امیرالمؤمنین که آن سیصد و سیزده نفر هر یک از کجا میباشند؟ آن حضرت فرمود که: چهار نفر از مکه و چهار نفر از مدینه و چهار نفر از بیت المقدس و هفت نفر از یمن و هشت نفر از مصر و سه نفر از حلب و دوازده نفر از اهل بادیه و سه نفر از آذربایجان و چهار نفر از خوارزم و دوازده نفر از طالقان و هفت نفر از دیلمان و سه نفر از بصره و سه نفر از بودسه روم و هفت نفر از جرجان و هفت نفر از جیلان و هفت نفر از طبرستان و چهار نفر از خوزستان و چهار نفر از ری و دوازده نفر از قم و یک نفر از اصفهان و سیزده نفر از سبزوار و سه نفر از همدان و چهار نفر از کرمان و یک نفر از مکران و سه نفر از غزنین و سه نفر از قاشان (یعنی کاشان) و سه نفر از قزوین و ده نفر از هندوستان و سه نفر از ماوراء النهر و هفت تن از فارس و هفت نفر از نیشابور و هفت نفر از طوس و سه نفر از دامغان و سه نفر از حبشه و هفت نفر از بغداد و دو نفر از مدائن و دوازده نفر از بلاد مغرب و دوازده نفر از حله و دوازده نفر از مدفن من (یعنی نجف کوفه) و پنج تن از مشهد فرزند من حسین علیه السلام (یعنی کربلا) و پنج نفر از طرسوس و سه نفر از طبریه و سه نفر از بدخشان و چهار نفر از بلخ و دو نفر از بخارا و دو نفر از سمرقند و سه نفر از سیستان و دو نفر از کاشغر و هفت نفر از قیروان و پنج نفر از قشمیر و چهار نفر از بوشنج و شش نفر از طبس و چهار نفر از کنام و دو نفر از کابل و پنج نفر از بفرج و دو نفر از مراغه و چهار نفر از جوین و سه نفر از بروجرد و شش نفر از قوس و سه نفر از نسا و دو نفر از آبیورد؛ و در همان روز چهار نفر از پیغمبران نزد آن حضرت حاضر شوند: عیسی و ادریس و خضر و الیاس — علیهم السلام.

و در باب نزول عیسی (ع) حدیث متعدد وارد است چنانچه بعضی از آن مذکور می شود انشاء الله تعالی و روایتست^۲ که حق تعالی بیست و هفت نفر را از برای آن حضرت زنده می گرداند که انصار او باشند پانزده نفر از آنها از اصحاب موسی، چنان که حق تعالی در قرآن فرمود و من قوم موسی امة یهدون بالحق و به یعدلون^۳ و هفت نفر از اصحاب کهف و یوشع بن نون و سلمان فارسی و ابوذر غفاری و مقداد أسود کندی و مالک اشتر نخعی.

۱- شبیه این حدیث را به علاوه دو حدیث دیگر در دلائل الامامه ص ۳۰۷ وارد کرده است.

۲- ارشاد ج ۲ ص ۳۶۱ ح ۱۰ و نیز این حدیث در دلائل الامامة طبری ص ۲۴۷ با اختلافی مختصر نقل شده است.

۳- اعراف/ ۱۵۹

(الحديث الثاني و الثلاثون^١)

قال فضل بن شاذان: حدّثنا أحمد بن محمّد بن أبي نصر، قال: حدّثنا عاصم بن حميد، قال: حدّثنا محمّد بن مسلم، قال: سألت رجل أبا عبد الله عليه السّلام متى يظهر قائمكم؟ قال: إذا كثرت الغواية وقلّت الهداية وكثرت الجور والفساد وقلّ الصّلاح والسداد واكتفى الرّجال بالرّجال والنساء بالنساء ومال الفقهاء إلى الدنيا وأكثر الناس إلى الأشعار والشّعراء ومسخ قوم من أهل البدع حتى يصيروا قرده وخنازيرو قتل السّفيناني، ثمّ خرج الدّجال وبالغ في الاغواء والاضلال فعند ذلك ينادى باسم القائم — عليه السّلام — في ليلة ثلاث وعشرين من شهر رمضان ويقوم في يوم عاشوراء، فكأنّي أنظر إليه قائماً بين الركن والمقام وينادى جبرئيل بين يديه: البيعة لله. فتقبل شيعته إليه من أطراف الأرض تطوى لهم طياً حتى يبايعوا ثمّ يسير إلى الكوفة فينزل على نجفها، ثم يفرق الجنود منها إلى الأمصار لدفع عمال الدّجال، فيملاء الأرض قسماً وعدلاً كما ملئت جوراً وظلماً. قال: فقلت: له: يا بن رسول الله فداك أبي وأمي، أيعلم أحداً من أهل مكّة من أن يجيئ قائمكم إليها؟ قال: لا ثمّ قال لا يظهر إلا بغتة بين الركن والمقام.

یعنی: مردی پرسید از حضرت آبی عبدالله جعفر بن محمد علیهما السلام که: قائم شما کی ظهور خواهد نمود؟ آن حضرت فرمود که: چون بسیار گردد گمراه شدن و کم باشد راه راست رفتن، و بسیار گردد جور و فساد و کم شود صلاح و سداد و اکتفا نمایند مردان به مردان و زنان به زنان و میل کنند فقها به دنیا و بیشتر مردمان به شاعران و به شعرها، و مسخ گردند قومی از اهل بدعت‌ها و به صورت خوکان و بوزینگان شوند و کشته شود سفیانی بعد از آن خروج کند دجال و مبالغه نماید در اغواء و اضلال (یعنی کوشش نماید در گمراه ساختن مردمان) پس در آن زمان ندا کنند به اسم حضرت قائم علیه السلام در شب بیست و سوم ماه رمضان و قیام نماید آن حضرت در روز عاشوراء یعنی روز دهم ماه محرم. و آن حضرت فرمود که: گویا می‌بینم حضرت قائم علیه السلام را ایستاده میان رکن و مقام، و منادی می‌کند جبرئیل علیه السلام در پیش آن حضرت که: بیعت مرخدایراست. (یعنی هر که با صاحب الزمان علیه السلام بیعت میکند حکم آن دارد که با خدای تعالی بیعت کرده)

پس روی خواهند آورد شیعیان آن حضرت به سوی آن حجت حق تعالی، از اطراف زمین و درهم پیچیده خواهد شد زمین از برای ایشان درهم پیچده شدنی، تا در اندک زمانی خود را به خدمت آن حضرت برسانند و با آن سرور بیعت کنند پس آن حضرت به جانب کوفه توجه فرموده در نجف کوفه نزول فرماید، بعد از آن لشگرها را به جانب هر شهر و هر دیار روانی سازد از برای دفع عمال دجال، پس پر کند زمین را از عدل و داد، آنچنانکه پر شده باشد از جور و بیداد.

محمد بن مسلم راوی این حدیث شریف است گفت: پس گفتم با آن حضرت که ای فرزند رسول خدا، پدر و مادرم فدای تو باد، آیا خواهد دانست کسی از اهل مکه که قائم شما از کجا می‌آید به مکه؟ آن حضرت فرمود که: نه (یعنی کسی از ایشان نخواهد دانست که از کجا می‌آید) بعد از آن فرمود که: آن حضرت ظاهر نمی‌گردد مگر بناگاه و بیخبر در میانه رکن و مقام (یعنی در میان رکن کعبه و مقام حضرت ابراهیم علیه السلام)

وایضاً قال ابن شاذان: حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ أَبِي عَمِيرَةَ، عَنْ أَبِي الْحَسَنِ عَلِيِّ بْنِ مُوسَى عَلَيْهِمَا السَّلَامُ، قَالَ: إِنَّ الْقَائِمَ يَنَادِي بِاسْمِهِ لَيْلَةَ ثَلَاثٍ وَعَشْرِينَ مِنْ شَهْرِ رَمَضَانَ

ویقوم یوم عاشوراء فلا یقی رافد إلا قام ولا قائم إلا قعد ولا قاعد إلا قام علی رجليه من رجليه من ذلك الصوت وهو صوت جبرئیل علیه السلام ویقال للمؤمن فی قبره: یا هذا قد ظهر صاحبک فإن تشاء أن تلحق به وإن تشاء أن تقیم فأقم.

یعنی: حضرت امام رضا — علیه السلام — فرمود که: در شب بیست و سوم ماه رمضان به اسم حضرت قائم — علیه الصلوة والسلام — ندا کنند و قیام نمایند در روز عاشورا، باقی نماز خفته ای مگر آنکه بر پای شود و بایستد و ایستاده ای نباشد مگر آنکه بنشینند و نشسته ای نباشد مگر آنکه برخیزد به دو پای خود و آن آواز از جبرئیل (ع) خواهد بود و خواهند گفت به مؤمن در قبرش که: به تحقیق که ظهور کرد صاحب اگر می خواهی به او ملحق شوی ملحق شو و اگر می خواهی مقیم باشی مقیم باش برجای خود.

(الحديث الثالث والثلاثون^١)

الْقَالِقَانِي عَنِ الْجُلُودِيِّ عَنِ الْحُسَيْنِ بْنِ مَعَاذٍ عَنِ قَيْسِ بْنِ حَفْصٍ عَنِ يُونُسِ بْنِ أَرْقَمٍ عَنِ أَبِي سَيَّارِ الشَّيْبَانِيِّ عَنِ الضَّحَّاكِ بْنِ مَزَاهِمٍ، عَنِ التَّرَالِ بْنِ سَبْرَةَ قَالَ: خَطَبْنَا عَلِيَّ بْنَ أَبِي طَالِبٍ فَحَمَدَ اللَّهَ وَأَنْنَى عَلَيْهِ ثُمَّ قَالَ: سَلُونِي أَيُّهَا النَّاسُ قَبْلَ أَنْ تَفْقِدُونِي، ثَلَاثًا، فَقَامَ إِلَيْهِ صَعْصَعَةُ بْنُ صُوحَانَ فَقَالَ: يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ مَتَى يَخْرُجُ الدَّجَالُ؟ فَقَالَ لَهُ عَلِيُّ عَلَيْهِ السَّلَامُ: اقْعُدْ فَقَدْ سَمِعَ اللَّهُ كَلَامَكَ وَعِلْمٌ مَا أَرَدْتُ، وَاللَّهِ مَا الْمَسْئُولُ عَنْهُ عِلْمٌ مَا عِلْمٌ مِنَ الْمَسَائِلِ وَلَكِنْ لَذَلِكَ عِلَامَاتٌ وَهَيْئَاتٌ يَتَّبِعُ بَعْضُهَا بَعْضًا كَحَذْوِ النَّعْلِ بِالنَّعْلِ وَإِنْ شَتَّتْ أُنْبَاتُكَ بِهَا. قَالَ: نَعَمْ، يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ. فَقَالَ: احْفَظْ فَإِنَّ عِلَامَةَ ذَلِكَ إِذَا أَمَاتَ النَّاسُ الصَّلُوةَ وَأَضَاعُوا الْأَمَانَةَ وَاسْتَحَلُّوا الْكُذْبَ وَأَكَلُوا الرِّبَا وَأَخَذُوا الرِّشَاءَ وَشَيَّدُوا الْبِنْيَانَ وَبَاعُوا الدِّينَ بِالْدُّنْيَا وَاسْتَعْمَلُوا السُّفَهَاءَ وَشَاوَرُوا النِّسَاءَ وَقَطَعُوا الْأَرْحَامَ وَاتَّبَعُوا الْأَهْوَاءَ وَاسْتَخَفُّوا بِالْدَّمَاءِ وَكَانَ الْحِلْمُ ضَعْفًا وَالظُّلْمُ فَخْرًا وَكَانَتِ الْأَمْرَاءُ فَجْرَةً وَالْوُزَرَاءُ ظُلْمَةً وَالْعُرَفَاءُ^٢ خَوْنَةً وَالْقُرَاءُ فَسَقَةً وَظَهَرَتِ شَهَادَاتُ الرُّؤُورِ وَاسْتَعْلَنَ الْفُجُورُ وَقَوْلُ الْبِهْتَانِ وَالْإِثْمُ وَالطَّغْيَانُ وَحَلِيَّتُ الْمَصَاحِفِ وَ

١ - كمال الدين ج ٢ ص ٥٢٥ ح ١ و بحارج ٥٢ ص ١٩٢ ح ٢٦.

به نظر می رسد مرحوم مؤلف این حدیث را از بحار آورده باشد زیرا متن آن مثل بحار است.

٢ - قال الجزريُّ العرفاء جمع عرف و هو القیم بامور القبيلة و الجماعة من الناس علی أمورهم و یتعرف

زخرفت المساجد وطولت المنار وأكرم الأشرار^۱ وازدحمت الصفوف و اختلفت
 الاهواء^۲ ونقضت العقود^۳ واقترب الموعود و شارك النساء أزواجهن في التجارة
 حرصاً على الدنيا وعلت أصوات الفساق واستمع منهم و كان رعيم^۴ القوم أرذلهم و
 اتقى الفاجر مخافة شره و صدق الكاذب و ائتمن الخائن و اتخذت المغنيات^۵ و
 المعازف و لعن آخر هذه الأمة أولها وركب ذوات الفروج السروج و تشبه النساء
 بالرجال و الرجال بالنساء و شهد الشاهد من غير أن يستشهد و شهد الآخر قضاء الذمام
 بغير حق عرفه و ثقفه لغير الدين و آثروا عمل الدنيا على الآخرة و لبسوا جلود الضان
 على قلوب الذئاب و قلوبهم أتنن من الجيف و أمرمن الصبر فعند ذلك ألوحا ألوحاء^۶
 العجل العجل خير المساكن يومئذ بيت المقدس، ليأتين على الناس زمان يتمنى
 أحدهم أنه من سكانه

فقام إليه أصبغ بن نباته فقال: يا أمير المؤمنين من الدجال؟ فقال: ألا إن
 الدجال صائِد بن صيد فالشقي من صدقه و السعيد من كذبه يخرج من بلدة يقال لها
 إصبهان من قرية تعرف يقال لها اليهودية عينه اليمنى ممسوحة و الأخرى في جبهته
 تضئى كأنها كوكب الصبح فيها علقه كأنها ممزوجة بالدم بين عينيه مكتوب كافر
 يقرئه كل كاتب و أمى يخوض البحار و تسير معه الشمس بين يدي جبل من دخان و
 خلفه جبل أبيض يرى الناس أنه طعام يخرج في قحط شديد تحته حمار أقمر خطوة
 حمار ميل تطوي له الأرض منهلاً^۷ لا يمر بماء إلا يربمأه إلا غار الى يوم القيمة، ينادى

الأمير منه أحوالهم [م]

این توضیح در اصل کتاب بوده و بر ما روشن نیست که از مؤلف است یا بعداً اضافه شده است.
 اما آنچه بیشتر به نظر می رسد این است که این است که در چاس کتاب اضافه شده زیرا همین توضیحات مندرج
 در ذیل این حدیث عیناً در بحار بعد از نقل حدیث مزبور آمده است.
 بنابراین توضیحات عربی پاورقی از اصل کتاب است. (رجوع شود به مقدمه ما در اول کتاب).

۱ - کمال الدین: اکرمت الأشرار

۲ - = = : اختلف القلوب

۳ - = = : نقضت العهد

۴ - زعيم فعيل بمعنى فاعل و هو سيد القوم و رئيسهم أو المتكلم منهم [م]

۵ - در کمال الدین و بحار: واتخذت القيان

۶ - الوحا بالمدة و القصر أى السرعة منصوبى بفعل مقدر (مجمع البحرين) [م]

۷ - منهلا و تسمى المنازل التى فى المفاوز على طريق السفر مناهل لأن فيها ماء و ما كان على غير الطريق لا يسمى
 منهلاً و منه خبر الأجلال يرد كل منهل و لم يبق منهل إلا مطاه إلى مكة و المدينة (مجمع البحرين) [م]

بأعلى صوته يسمع ما بين الخافقين من الجنِّ والانس والشياطين يقول إلى أوليائي «أنا الذى خلق فسوى وقدر فهدى، انا ربكم عزوجل» وكذب عدو الله إنه الأعور يطعم الطعام ويمشى فى الأسواق وان ربكم عزوجل ليس بأعور ولا يطعم ولا يمشى ولا يزول ألا وأكثر أشياعه يومئذ أولاد الرِّنا^٢ واصحاب القيلالسة الخضراء^٣ يقتله الله عزوجل بالشام على عقبته تعرف بعقبة أفيق لثلت ساعات من يوم الجمعة^٤ على يدي من يصلى المسيح عيسى بن مريم على خلفه، ألا إن بعد ذلك الظامة الكبرى. قلنا: وما ذلك يا أمير المؤمنين؟ قال: خروج دابة الأرض عند الصفاء معها خاتم سليمان وعصى موسى تضع الخاتم على وجه كل مؤمن فيطبع فيه هذا مؤمن حقاً وتضعه على وجه كل كافر فتكتب فيه هذا كافر حقاً حتى أن المؤمن لينادى: الويل لك يا كافر. وإن الكافر ينادى: طوبى لك يا مؤمن، وددت أنى اليوم مثلك فأفوز فوزاً. ثم ترفع الدابة رأسها فيراها من بين الخافقين بإذن الله عزوجل بعد طلوع الشمس من مغربها فعند ذلك ترفع التوبة فلا توبة تقبل ولا عمل يرفع «ولا ينفع نفساً إيمانها لم تكن آمنت من قبل أو كسبت فى إيمانها خيراً»^٥ ثم قال: لا تسألون عما يكون بعد ذلك، فإنه عهد إلى حبيبي — صلى الله عليه وآله — أن لا أخبر به غير عترتي.

فقال التزال بن سبرة لصعصعة: ما عنى أمير المؤمنين عليه السلام بهذا القول؟ فقال صعصعة: يا بن سبرة إن الذى يصلى خلفه عيسى بن مريم عليهما السلام هو الثانى عشر من العترة التاسع من ولد الحسين عليه السلام وهو الشمس الطالعة من مغربها يظهر عند الركن والمقام يطهر الأرض ويضع ميزان العدل فلا يظلم أحد أحداً فأخبر أمير المؤمنين عليه السلام أن حبيبه رسول الله — صلى الله عليه وآله — عهد إليه الا

١- أى أسرعوا إلى أوليائي [م]

٢- در كمال الدين اين گونه است: لايمشى ولايزول تعالى الله عن ذلك علواً كبيراً. ألا وإن أكثر أتباعه يومئذ أولاد الرِّنا

٣- دفتر السبوطى وغيره الطيلسان بأنه شبه الارديه يوضع على الرأس والأكتاف [م]

٤- كمال الدين: مضت من يوم الجمعة

٥- انعام/ ١٥٨

قال علامة المجلسى — رحمه الله — فى البحار فى جلد النبية: أقول: روى الحسين بن مسعود القراء فى شرح السنّة بإسناده عن أبى سعيد الخدرى أن فى هذه القصّة قال له رسول الله صلى الله عليه وآله ما ترى؟ قال: أرى عرشاً على الماء، فقال رسول الله: ترى عرش إبليس على البحر. فقال: ما ترى؟ قال: أرى صادقين وكاذبين وصادقاً. فقال رسول الله لبس عليه دعوة ويقول غرد الظاير كفرج و غرد تغرد دأ وأغرد رفع صوته وطرب به ثم قال فى شرح السنّة: قال الخطابى: يحتمل وجهين أحدهما أنه لا يبلغ قدره أن يطالع الغيب من قبل الوحي الذى يوحى به إلى الأنبياء ولا من قبل الالهام وايضاً الذى

يُخبر بما يكون بعد ذلك غير عتره الأئمة عليهم السلام.

أيضاً وفي حديث آخر روى محمد بن عمرو بن عثمان بن الفضل عن محمد بن جعفر بن المقفر وعبد الله بن محمد بن عبد الرحمن وعبد الله بن محمد بن موسى جميعاً ومحمد بن عبد الله بن صبيح جميعاً عن أحمد بن المشي الموصلي عن عبد الأعلى عن أيوب عن نافع عن ابن عمر عن رسول الله صلى الله عليه وآله مثله سواء.

يعنى: نزال بن سبره گفت حضرت اميرالمؤمنين على بن أبى طالب عليه السلام خطبه برأى ما انشاء كرد، پس حمد خدا و ثناء بر آن فرمود پس گفت: سؤال كنيد از من أيتها الناس پیش از آنكه مرا در نيابيد به سه دفعه. پس بر خواست صعصعة ابن صوحان و گفت: يا اميرالمؤمنين در چه زمان دجال خروج مى كند؟ حضرت اميرالمؤمنين — عليه السلام — به او فرمود: بنشين كه خداوند عالم شنيد كلام تورا و دانست آنچه تو اراده كردى و قسم به خدا كه اين مسؤل عنه نيست از مسائلى كه علم به آن حاصل توان كرد و لكن از براى خروج دجال

→

يلقى فى روح الأولياء وإنما كان الذى جرى على لسانه شيئاً أقاه الشيطان حين سمع النبى صلى الله عليه وآله راجع به أصحابه قبل دخول التملة. و الآخر أنك لن تسبق قدرا لله فيك و فى أمرك ثم قال والجملة من أمره أنه كان فتنة قد امتحن الله به عباده « ليهلك من هلك عن بينه ويحيى من حى بينه » وقد افتتن قوم موسى فى زمانه بالعجل فافتتن به وأهلكوا ونجى من هدها الله وعصمه (انتهى كلامه عن الحسين بن مسعود)

ثم قال علامة المجلسى — قدس الله تربته — قال الصدوق رحمه الله بعد إيراد هذا الخبر: إن أهل العناد والجحود يصدّقون بمثل هذا الخبر ويروونه فى الدجال وغيبه و طول بقائه المدة الطويلة و بخروجه فى آخر الزمان و لا يصدّقون بأمر القائم عليه السلام و أنه يغيب مدة طويلة ثم يظهر فيملاء الأرض قسطاً و عدلاً كما ملئت جوراً و ظلماً بنص النبى صلى الله عليه وآله و الأئمة بعده صلوات الله عليه و عليهم، بإسمة و نسبه و باخبارهم بطول غيبته إرادة لإطفاء نور الله و إبطالاً لأمر ولى الله و أبى الله إلا أن يتم نوره و لو كره المشركون.

و أكثر ما يحتجّون به فى دفعهم لأمر الحجّة عليه السلام أنهم يقولون لم نرد هذه الأخبار التى تردونها فى شأنه و لا نعرفها و كذا يقول من يحدّد نبوة نبيّنا صلى الله عليه وآله من الملحدين، و البراهمة و اليهود و النصارى إنّه ما صحّ عندنا شيئ مما تردونه من معجزاته و لا نعرفها، فنعتقد بطلان أمره لهذه الجهة و متى لزما ما يقولون لزّمهم ما يقوله هذه الطوائف و هم أكثر عدداً منهم. و يقولون أيضاً: ليس فى موجب عقولنا أن يعمر أحد فى زماننا هذا عمراً يتجاوز عمر أهل الزمان، فنقول لهم: أتصدّقون على أنّ الدجال فى الغيبة يجوز أن يعمر عمراً يتجاوز عمر أهل الزمان و كذلك إبليس، و لا تصدّقون بمثل ذلك لقائم آل محمد عليهم السلام مع التصوص الواردة فيه فى الغيبة و طول العمر و الظهور بعد ذلك للقيام بأمر الله عزّوجلّ، و ما روى فى ذلك من الأخبار التى قد ذكرتها فى هذا الكتاب و مع ما صحّ عن النبى صلى الله عليه وآله و آله أنه قال كل ما كان فى الأمم السالفة يكون فى هذه الأمة مثله حدو الثعل بالثعل و القدة بالقدة. و

←

علامات و هیئات چند است که بعضی از آنها تابع بعضی دیگر است طابق التعل بالتعل^۱ و اگر خواسته باشی خبر می دهیم ترا به آن علامات. عرض کرد: بلی یا امیرالمؤمنین. پس فرمود آن حضرت که: حفظ کن پس بدرستی که علامت آن وقتی است که مردمان ترک کنند نماز را و ضایع کنند امانت را و حلال کنند دروغ گفتن و خوردن مال ربوی را و وقتیست که رشوه بگیرند و محکم کنند بناها و دینشان را به دنیا فروشند و آمد و شد کنند با سفیهان و مشاوره کنند با زنان و قطع صلۀ رحم کنند و متابعت کنند هوا و خواهشهای خود را و بر یزند خون ناحق را، و حلم کردن را ضعیف شمردند و ظلم کردن را فخر شمردند، و امرآء فاجر بوده باشند و وزراء ستمکار و عریف قبیله و قیّم به امور قبیله (که تعرّف امور ایشان را نزد امیر می کند) خائن و قراء قرآن فسقه، و ظاهر شود شهادت دروغ و علانیه معصیت کنند و بهتان زنند و افتراء و طغیان در معصیت نمایند، و قرآن را زیر بزنند و مسجدها را طلا بمالند و مناره‌ها را بلند کنند و اشرار را اکرّم کنند و جمعیت کنند صفها، و آراء مختلف شود و نقض عقود کنند و نزدیک شود وعدۀ حق تعالی و شراکت کنند زنان شوهرهای خود را در تجارت نمودن به جهة حرص بر دنیا (یعنی زنان اکتفا به نفقه مردان نکنند و مثل مردان بیازار روند در بازارها

→ قد کان فیمن مضی من انبیاء اللّٰه عزّوجلّ و حججه معمرین.

أمانوح علیه السّلام فإنّه عاش ألفی سنة وخمسائه سنة ونطق به القرآن بأنّه لبث فی قومه ألف سنة إلاّ خمسين عاماً وقد روی فی الخبر الذی أسندته فی هذا الكتاب أنّ فی القائم سنة من نوح، وهی طول العمر، فكیف یدفع أمره ولا یدفع ما یشبهه من الأمور الّتی لیس شیئی منها فی موجب العقول بل لزم الأقرار بها لأنّها روت عن النبی صلی اللّٰه علیه وآله وهکذا یلزم الأقرار بالقائم علیه السّلام من طریق السمع و فی موجب أنّ عقل من العقول أنّه یجوز أن یلبث أصحاب الکهف ثلاثمائة سنین وازدادوا تسعاً؟ هل وقع التصدیق بذلک إلاّ من طریق السمع، فلم لا یقع التصدیق بأمر القائم علیه السّلام أيضاً من طریق السمع. و کیف یصدّقون بما یرد من الأخبار عن المعمرین ولا یصدّقون بما یرد عن النبی صلی اللّٰه علیه وآله والأئمة علیهم السّلام و فی الثائم و غیبه و ظهوره بعد شکّ اکثر التاس فی أمره، وارتدادهم عن القول به، كما تنطق به الآثار الصحیحة عنهم علیهم السّلام هل هذا إلاّ مکابرة فی دفع الحقّ و حجوده؟ و کیف لا یقولون: بوقوع الغیبة مع الرّوايات الصحیحة من النبی صلی اللّٰه علیه وآله انه أخبر بوقوعها به علیه السّلام مع أنّ إنکارها و تکذیبها مستلزم تکذیب قول النبی صلی اللّٰه علیه وآله، فی أمر القائم علیه السلام بطول عمره و غیبه. (بحار الانوار ج ۵۲ ص ۱۹۷ إلى ص ۲۰۱ به نقل از کمال الدین ص ۵۲۹) [م]

۱- این اصطلاحی است که در روایات تشبیه اعمال این امت به بنی اسرائیل وارد شده است و به این معنی است که عین آن اعمال بی هیچ کم و کاستی در این امت هم انجام خواهد شد چنان که وارد شده اگر مردی در بنی اسرائیل به سوراخی رفته است در این امت هم همان خواهد شد.

گردش کنند و خرید و فروش نمایند) و بلند شود صدای قساق و بشنوند از ایشان و بزرگ و سید قوم رذل ترین مردم باشد، و پرهیزند فاجر را از ترس شرش و تصدیق کنند دروغ گورا و خائن را امین خود قرار دهند، و زنان معتیه را نزد خود طلبند و مشغول ملاهی که طار طنبور و اقسام سازها است شوند، و لعنت کنند آخر این امت اول این امت را، و زنان بر مرکب زین دار سوار شوند و زنان شبیه مردان شوند و مردان شبیه زنان شوند، و شهادت بدهند شاهد‌ها از غیر اینکه شهادت داشته باشند، و شهادت بدهد شاهد دیگری که حق را بجا آورده باشد از غیر آنکه حق شناخته باشد، و عالم شوند از برای غیر دین و اختیار کنند عمل دنیا را بر آخرت، و پوشانند پوست میش را بر قلب گرگ^۱ و قلب آنها متعفن تر از مردار است و تلخ تر از صبر است.

پس در این احوال باش سرعت کننده بسیار سرعت کننده، بهترین مسکنها در این روز بیت المقدس است. خواهد آمد زمانی بر مردمان که خواهش و تمنی کنند یکی از آنها اینکه ساکن بیت المقدس بوده باشد.

پس برخواست اصبع بن نباته پس عرض کرد: یا امیرالمؤمنین دجال کیست؟ آن حضرت فرمود باصبع که: آگاه باش اینکه دجال صاید بن صید است^۲ و شقی آن کسیست که تصدیق او کند و سعید آن کسیست که تکذیب او کند، و بیرون میآید دجال از شهری که او را اصفهان نامند از محله معروف به یهودیه، چشم راست او ممسوح است و چشم دیگر او در پیشانی او می درخشد و روشنائی می دهد که گویا ستاره صبح است در او علاقه ایست که گویا ممزوج به خون است میان دو چشم او نوشته است کافر که هر کسی می خواند و به در یاها فرومی رود و آفتاب با او راه می رود و در پیش روی او کوه سیاهی است از دود و در عقب سر او کوه سفیدی است که مردم گمان می کنند اینکه آن کوه طعامست که بیرون آمده است در سال قحط شدید، و سوار است بر خری سفید که هر گام او یک ثلث فرسخ است، پیچیده می شود از برای آن زمین، نمی رسد به آبی مگر آنکه می گذرد تا روز قیامت که ندا می کند به ندای بلند که می شنوند کَلِّ جَنِّيَّانِ و اِنْسِيَّانِ و شِيَاطِيْنَ كَه: بیائید به سوی من دوستان من، منم آنکسی

۱ - کنایه از دورونی و ریاکاری است.

۲ - در باره دجال در صفحات پیشین سخن رانیدیم بدان جا رجوع شود.

که خلق کردم پس مستوی الخلقه گردانیدم و به اندازه خلق کردم، پس هدایت نمودم، منم پروردگار بزرگ شما. و دروغ می گوید دشمن خدا، به علت آنکه او آعور^۱ است و میخورد طعام را و راه می رود در بازارها و خدای شما عزوجل^۲ نیست بأعور و طعام نمی خورد و در بازارها راه نمی رود و فانی نمی شود. آگاه باشید بدرستی که اکثر مشایعت کنندگان او در آن روز ولدالزنا و اصحاب طیالسه^۳ الخضرا^۴ که خداوند عالم می کشد ایشان را در شام در عقبه که معروف به عقبه افیق است در سه ساعت از روز جمعه بر دست کسی که حضرت عیسی — علیه السلام — در عقب آن نماز خواهد کرد. آگاه باشید که بعد از آن قیامت کبری بر پا خواهد شد.

عرض کردیم: یا امیرالمؤمنین چیست این؟ فرمود: خروج دابة الارض در نزد کوه صفا، که با اوست انگشتر سلیمان و عصای موسی که می زند انگشتر را بر روی هر مؤمن که نقش می گیرد در آن که: این مؤمن است بر راستی و می زند انگشتر را بر روی هر کافری و نوشته می شود در آن که: این کافر است بر راستی. حتی آنکه مؤمن فریاد می کند که: «ویل» از برای تست^۳ ای کافر و کافر ندا می کند که: شجره طوبی مختص به تو است، ای مؤمن، و تمتی می کنم من امروز که کاش مثل تو بودم پس فایز می شدم من به فوز عظیمی. پس دابة سر بالا می کند پس می بیند از میان زمین و آسمان به اذن خدای عزوجل، بعد از طلوع شمس از مغرب پس در این وقت برداشته می شود توبه، پس قبول نمی شود هیچ توبه ای و بالا نمی رود هیچ عملی و نفع نمی دهد به هیچ نفسی ایمان او که پیش از آن ایمان نیاورده بود، یا نبود که کسب کرده بود در ایمان خود خیری.

پس آن حضرت فرمود که: سؤال نکنید از آنچه بعد از این واقع می شود به جهت آنکه من عهد کرده ام با حبیب خودم پیغمبر آخر الزمان اینکه خبر ندهم به آن چیزها بغیر از عترت و اهل بیت خود را.

پس عرض کرد نزال بن سبره به صعصعه که: چه قصد فرمود آن حضرت

۱- یعنی یک چشمی

۲- و ظاهر این است که مراد به طیالسه خضر کلاه نمد که ادا به نشینان مثل الوار و اکراد که بر سر می گذارند بوده باشد زیرا که اکثر آنها نمد زرد رنگ می باشد. [م]

۳- یعنی بدی و بدبختی برای تو است و به قول روایات و یل چاهی در جهنم است.

به این قول؟ صعصعه گفت: یا بن سبره این آن کسی است که حضرت عیسی بن مریم — علیهما السلام — در عقب او نماز می کند، آن دوازدهم از عترت من است که نهم از اولاد حضرت امام حسین علیه السلام است، و او آفتاب طالعت که از جانب مغرب طلوع می کند و ظاهر می شود نزد رکن و مقام، که ظاهر میکند زمین را از لوث معصیت و قرار می دهد میزان عدل را، پس ظلم نمی کند احدی احدی را، پس خبر داد حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام اینکه حبیب اور رسول خدا عهد کرده با او که خبر ندهد به آنچه واقع می شود بعد از آن بغیر از عترت و اهل بیت را.

ومثله ما قال شیخ ابن شاذان: حدّثنا محمّد بن أبی عمیر قال: حدّثنا المفضّل بن عمر عن الصّادق جعفر بن محمّد، عن أبیه، عن آبائه، عن أميرالمؤمنین — علیهما السلام — قال: سئل رسول الله عن الدّجال قال أنّه یخرج فی قحط شدید من بلدة یقال لها اصفهان من قریة تعرف بالیهودیة عینه الیمنی ممسوحة والأخری فی جبهته تضییی كأنها کوكب الصّبح فیها علقه ینادی بأعلى صوته یسمع کلّ من كان ما بین الخافقین من الجنّ والأنس یقول: الیّ أولیائی، «أنا الّدی خلق فسوی وقدّرفهدی أنا ربّکم الأعلى»، ففی أوّل یوم من خروجه یتبعه سبعون ألفاً من اليهود والأخرب والنساء واولاد الزّنا والمدمنین بالخمیر والمغنین وأصحاب اللّهو ویتجمع عنده سحره الجنّ والأنس، ویکون معه إبلیس ومردة الشّیاطین وکلّ شیئی من الأطمعة والأشربة، ویدیح له ولأصحابه من البقر والغنم والجداء والحملان ویحملان ویحلب لهم البان من البقر والغنم فی آی وقت یریدون أرادوه، وهو فی کلّ یوم یقتل أحداً من أصحابه أو غیرهم فیواریه أحد من الشّیاطین ویری الناس نفسه بصورته فیخیلهم الدّجال أنّه یحیی ویمیت وبذلك یغویهم أشدّ الاغواء فیطوف البُلدان راكباً علی حمار أقرم والشّیاطین معه مع الطبول والمزامیر والبوقات وکلّ آله من آلات اللّهو، فیبیح الزّنا واللّواط وسایر المناهی حتّی یباشر الرّجال النساء والغلمان فی أطراف الشّوارع عرباناً وعلانیة ویفرط أصحابه فی أكل لحم الخنزیر وشرب الخمور وإرتکاب أنواع الفسوق والفجور وبسخر آفاق الأرض إلامکة والمدینة ومرافد الأئمة

۱ — القمرة بالضم لون الى الخضرة او بياض فيه كدرة. [م]

اهل اسلام متفقند بر بقاء دجال و حال آنکه عامّ و خاصّ روایت کرده اند که در زمان سید عالمیان متولد شد و به دعای حضرت پنهان شد با آنکه در این عالم خداوند رحمان ما را امن کرده از شر

عليهم السّلام فإذا بلغ في طغيانه وملاء الأرض من جوره وجور أعوانه يقتله من يصلى خلفه عيسى بن مريم عليهما السّلام.

یعنی مفصل بن عمر روایت کرد از حضرت امام جعفر صادق علیه السّلام و آن حضرت از آباء گرام خود، از حضرت امیرالمؤمنین — عليهم السّلام — که آن حضرت گفت که: از حضرت رسالت پناه — صلی الله علیه و آله — پرسیدند از حال دجال، آن حضرت فرمود که: در سالی که قحط سختی باشد خروج خواهد کرد دجال در اصفهان از دهی که آن ده معروف باشد به یهودیه چشم راستش هموار باشد و نباشد و جای چشم راست با پیشانی یکسان باشد و چشم دیگرش در پیشانیش باشد، و درخشنده و روشنی دهنده باشد، چنانکه گویا ستاره صبح است، و در آن لخت خونی باشد، ندا کند دجال به بلندتر آواز خود، چنانکه هرکس از جن و انس که در ما بین الخاقین باشد بشنود، (یعنی خلق مشرق و مغرب عالم از جنیان و آدمیان همه ندای او را بشنوند) و بگوید که: به سوی من آئید و به نزد من حاضر شوید ای دوستان من، منم آن خدائی که آفرید همه چیزها را و راست گردانید اجزای آن چیزها را و منم آن خدائی که مقدر گردانید هر چیزی را، پس راه نمود خلق را، منم پروردگار شما، آن پروردگاری



آن حتی آنکه مکان او را به ما نشان داده اند که از کجا ظاهر می شود و در کتب شیعه و سنی مذکور است که در اصفهان در قریه یهودیه ظاهر می شود و آن لعین در حین تولد سخن می گفت و آنچه از احادیث ظاهر می گردد آنست که اخبار کردن مغیبات به ارشاد شیاطین بوده و گاه ادعای رسالت و گاهی ادعای خدائی می کرد، چنانچه این عمر روایت کرده که بعد از آنکه خبر به حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله رسید که دجال چنان و چنان است. حضرت از جهت امتحان فرمود که این باعانت شیطان است و از بانّت سحر و کهنات و امثال آنست که بسیاری از گفته های او دروغ است و وجودش از جهت زیادتی امتحان بندگان است. راوی گفت چون آن جناب با اصحاب نماز صبح را اداء نمود فرمود: برخیزید و با من بیائید. آن جناب بیرون آمده بیرون مدینه نزد خانه دجال توقف فرمود و اصحاب ندا کردند مادر دجال خدمت رسول خدا آمد. حضرت فرمود: می خواهم بر عبدالله داخل شوم زیرا که نام دجال عبدالله بود. مادر دجال عرض کرد: مناسب رتبه و جلال تونست و کم عقلست و کودک است و جامه خود را ملوث می کنند. حضرت فرمود: باید داخل شوم عرض کرد اگر خلاف ادب کند با خود شماسست. فرمود: بلی. پس در را گشود و خود زود به نزد دجال رفته، گفت: برخیز که رسول پروردگار آمده و با ادب باش و ساکت باش. پس آن لعین از هیبت پیغمبر — صلی الله علیه و آله — بر خاسته و می گفت: چه باعث است مادرم را، لعنت باد بر او، و اگر می گذاشت هر آینه من می گفتم اخبار روزگار آینده را و امور چند اظهار می کردم. حضرت فرمود: ای عبدالله چه می بینی. گفت: حقی و باطلی و تختی می بینم بر آب. حضرت به اصحاب فرمود: این تخت از شیطانست. پس

که برتر و بلندتر است، از همه کس و همه چیز. پس در روز اول او متابعت کنند او را هفتاد هزار کس از جهودان و عربان بادیه نشین زنان و اولاد زنا و کسانى که دائم الخمر باشند و غناکنندگان و اصحاب لهو، و نزد دجال جمع خواهند شد ساحران جن و انس و در آن هنگام ابلیس پر تلبیس با متمرده شیاطین و دیوان سرکش لعین با او خواهند بود و همچنین هر چیزی از اطعمه و آشر به با او خواهد بود، و خواهند کشت از برای او و اصحاب او از گاو و گوسفند و بزها و بره‌ها، و خواهند دوشید از برای ایشان شیر گاو و گوسفند در هر وقتی که خواهند، و دجال در هر روزی خواهد کشت یکی را از اصحاب خود یا غیر از اصحاب خود و آن کشته را یکی از شیاطین پنهان خواهد کرد و خود را به صورت آن کشته به مردمان خواهد نمود، و دجال به خیال خواهد انداخت مردمان را که جان می ستاند و حیات می دهد و به آن مکر و تزویر مردمان را سخت گمراه خواهد گردانید، پس بر خر آقمر (یعنی سفید گرفته‌ای) سوار شود و شیاطین با او همراه با طبل‌ها و مزمارها و بوق‌ها و هر آلتی از آلات لهو در شهرها خواهند گردید و زنا و لواط و سایر مناهى را حلال خواهد گردانید (یعنی حکم خواهد کرد به حلال بودن جمیع محرمات) تا به مرتبه‌ای که مردان با زنان و پسران برهنه و

→

فرمود. بگو «أشهد أن لا إله إلا الله و أن محمداً رسول الله» آن لعین در جواب آن جناب گفت: تو شهادت بده بلا إلا إلا الله و اینکه منم رسول الله، به علت آنکه خدا تو را از من احق قرار نداده. پس آن جناب بعد از این خطاب با اصحاب عود نمود و در صبح دیگر باز با اصحاب نزد باب دجال آمد. مادر دجال خدمت آن جناب آمد، در را گشود، مادر دجال رفت نزد او و او را ترسانید، پس آن لعین آمد خدمت آن جناب، پس دجال به حضرت گفت: چه می شود او را، لعنت بر این زن باد، چرا نمی گذارد که من هر چه می خواهم بگویم. باز حضرت از جهت اتمام حجت تکلیف اسلام به دجال کرد. آن لعین بد فعال ادعای نبوت کرد، پس حضرت از نزد او رفته، تا صبح روز سوم بعد از نماز آن حضرت به اتفاق اصحاب به در خانه آن لعین آمد، مادر آن لعین او را خیردار نمود که با ادب بنشین که پیغمبر آخر الزمان می آید. پس آن حضرت بعضی از آیات سوره دخان را — که در همان روز نازل شده بود — بر او خواند، بعد از آن فرمود: أشهد أن لا إله إلا الله و أنتی رسول الله. آن بیکتاب جواب گفت: تو شهادت بده که منم رسول الله از کجا شد رتبه شما زیاد بر رتبه من؟ حضرت فرمود: ای مردود نصیحت تو را سود نمی دهد، من در دل تو می دانم اجل تو را و حضرت قرائت فرمود «يوم تأتي السماء بدخان مبين يغشى الناس هذا عذاب أليم» (سوره دخان آیه ۱۰) بعد از آنکه حجت خدا را بر دجال تمام نمود به او خطاب فرمود که: توبه امل خود نمی رسی (یعنی دعوی رسالت توبه جایی نمی رسد) و از اجل خود تجاوز نمی کنی و در وقت معهود کشته می شوی. پس خطاب به اصحاب کرده فرمود: بدانید که خداوند عالم هر امتی را در همه اعصار ترسانید از فتنه و فساد دجال و خیر داد همه انبیاء را که چنین لعینی را در زمین خلق می کنم

←

عریان در اطراف راهها و علانیه مباشرت نمایند. و افراط خواهند کرد اصحاب او در خوردن گوشت خوگ و شرب خمور و ارتکاب انواع فسوق و فجور و آفاق زمین را مسخر خواهد گردانید، مگر مکه معظمه و مدینه طیبه و مراقد امامان — علیهم السلام — پس چون مبالغه نماید در طغیانش، و پر شود زمین از جور او و جور اعوانش، خواهد کشت او را آن کسی که نماز خواهد گذارد در پشت سر او عیسی بن مریم علیهما السلام. (یعنی حضرت صاحب الزمان صلوات الله علیه او را بقتل خواهد رسانید)

—
 که جمعی را از دین بدر می برد و هر رسولی با امت خود پناه به خدا بردند از شر این روسیاه و خداوند عالم به علت حکمت چند امر او را تاخیر کرد الی حال و الحال او را محبوس می کند تا هر زمانی که خدا او را رخصت دهد خروج می کند، در سال قحط که مردم هر محال همه به جوع مبتلا باشند و یک کوهی از نان با اوست و نهری آب و با اوست جنت و قصور و در یائی آتش و در این زمان ادعای رسالت می کند، و در آن زمان می گوید منم خداوند زمین پس هر یک این لعین را نشان کنید و بدانید که این بیدین یک چشم است و در آن وقت بر حماری سوار است که از گوش دیگرش یک میل راهست پس هر صاحب معرفتی می داند که خدا جسم و جسمانی نیست که بر خر سوار شود و برتر است از اینکه به حاسه بصر دیده شود پس فرمود که اکثر کسانی که در آن زمان از عقب نان او می روند کافر می شوند و از رحمت خداوند محروم می گردند و فرمود که حاضران اسم و نشان این به غائبان برسانند، پس دعا فرمود خدا او را پنهان کند. و این هم دلالت واضحی است بر نبوت زیرا که اگر صادق بود مغلوب حضرت نمی شد و جماعت سنیان مثل شیعه این روایت را بیان کرده اند و گفته اند از دعای سید انبیاء خدا او را محبوس نمود تا آخر الزمان که خداوند عالم صاحب الزمان را موجود کند از نسل محمد مصطفی — صلی الله علیه و آله — و دجال را رخصت خروج دهد. [م]

این روایت را مرحوم صدوق در کمال الدین ج ۲ ص ۵۲۸ ح ۲ و علامه مجلسی رحمه الله در بحار ج ۵۲ ص ۱۹۵ ح ۲۷ آورده اند لیکن نام دجال در آن برده نشده و اسم آن شخص کافر در روایت عبدالله است. چنانچه ملاحظه می شود، عباراتی که در وصف دجال و اعمال او بکار رفته مبهم و سر بسته است و برای ما دقیقاً روشن نیست که دجال چه کسی است چنانکه در صفحات پیش توضیحاتی در این باره وارد کردیم، اما به هر جهت اطلاق دجال به هر موجود بد کردار راهی خلاف اصطلاح روایات پیمودن است.

(الحديث الرابع والثلاثون^١)

قال فضل بن شاذان: حدّثنا فضالة بن أيّوب، قال: حدّثنا عبد الله بن سنان، قال: سألت أبي عن أبي عبد الله عليه السّلام عن السّلمان العادل، قال: هومن افترض الله طاعته بعد الأنبياء والمرسلين على الجنّ والأنّس أجمعين، وهو سلطان بعد سلطان إلى أن ينتهي إلى السّلمان الثّاني عشر.

فقال رجل من أصحابه: صف لنا من هم يا بن رسول الله؟ قال: هم الذين قال الله تعالى فيهم «أطيعوا الله وأطيعوا الرّسول وأولى الأمر منكم»^٢، والذين خاتمهم الذي ينزل في زمن دولته عيسى عليه السّلام من السّماء ويصلّى خلفه وهو الذي يقتل الدّجال ويفتح الله على يديه مشارق الأرض ومغاربها ويمتد سلطانه إلى يوم القيمة.

يعنى: عبد الله بن سنان گفت که: پدرم سؤال کرد از حضرت امام جعفر — عليه السّلام — از سلطان عادل. آن حضرت فرمود که: آن کسی است که حق تعالی فرض گردانیده است اطاعت و فرمان برداری او را بعد از پیغمبر بر جمیع آدمیان و جتیان، و او سلطانی است بعد از سلطان، تا آنکه منتهی شود به سلطان

١ — كفاية المهتدي

٢ — النساء / ٥٩

دوازدهم.

پس مردی از اصحاب آن حضرت گفت که: صفت کن از برای ما که ایشان کیستند ای فرزند رسول خدا؟ فرمود که: ایشان آنکسانند که خدای تعالی در باره ایشان فرموده است که: «اطيعوا الله واطيعوا الرسول واولى الامر منكم» و آنکسانی اند که خاتم ایشان آن کسی است که حضرت عیسی — علیه السلام — در زمان دولت او فرود خواهد آمد از آسمان، و نماز خواهد کرد در عقب او، و اوست آنکسی که خواهد کشت دجال را و مفتوح خواهد ساخت خدایتعالی به دست او مشارق و مغارب زمین را و طول می کشد پادشاهی او تا به روز قیامت.

(الحديث الخامس والثلاثون^١)

قال فضل بن شاذان: حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ أَبِي عَمِيرٍ وَصَفْوَانُ بْنُ يَحْيَى، قَالَا: حَدَّثَنَا جَمِيلُ بْنُ دَرَّاجٍ عَنِ الصَّادِقِ عَلَيْهِ السَّلَامُ، عَنْ أَبِيهِ، عَنْ آبَائِهِ، عَنْ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ — عَلَيْهِمُ السَّلَامُ — أَنَّهُ قَالَ: الْإِسْلَامُ وَالسَّلْطَانُ الْعَادِلُ إِخْوَانٌ لَا يَصْلِحُ وَاحِدٌ مِنْهُمَا إِلَّا بِصَاحِبِهِ؛ الْإِسْلَامُ أَسُّ وَالسَّلْطَانُ الْعَادِلُ حَارِسٌ، مَا لَا أَسَّ لَهُ فَمَنْهَدِمٌ وَمَا لَا حَارِسَ لَهُ فَضَايِعٌ، فَلِذَلِكَ إِذَا رَحَلَ قَائِمُنَا لَمْ يَبْقَ أَثَرٌ مِنَ الْإِسْلَامِ وَإِذَا لَمْ يَبْقَ أَثَرٌ مِنَ الْإِسْلَامِ لَمْ يَبْقَ أَثَرٌ مِنَ الدُّنْيَا.

یعنی: حضرت امام جعفر از آباء گرام عظام خود نقل فرموده از حضرت امیرالمؤمنین — علیهم السلام — که آن حضرت فرمود که: اسلام و سلطان عادل دو برادرند توأم، اصلاح بهم نمی‌رسانند واحد از اینها مگر به صاحبش، اسلام اصل اساس است و سلطان عادل پاسبان و حافظ آن است چیزی که اساس ندارد پس منهدم و خراب است و آنچه حارس ندارد پس ضایع است، پس از این جهت است که چون رحلت کند قائم ما باقی نخواهد ماند اثری از اسلام و هرگاه باقی نماند اثری از اسلام باقی نمی‌ماند اثری از دنیا.

این حدیث دلالت واضحه دارد بر آنکه به رحلت صاحب علیه السّلام دنیا منقرض می‌گردد و از دنیا اثری باقی نمی‌ماند^۱
 کما قال الشیخ أبو جعفر محمد بن یعقوب الکینی - نورالله مرفده - فی کتاب الکافی، فی باب أنّ الأرض لا تخلو من حجّة، محمد بن یحیی، عن أحمد بن محمد، عن الحسین بن سعید، عن القاسم بن محمد، عن علی بن ابی حمزة، عن ابی بصیر، عن ابی عبدالله علیه السّلام قال: إنّ الله أجلّ وأعظمّ من أن یترک الأرض بغير إمام^۲.

یعنی: امام جعفر علیه السلام فرمود که: بدرستی که حق تعالی بزرگتر و عظیم‌تر است از آنکه واگذارند زمین را به غیر امام عادل. و این معنی مذکور است در چند حدیث.

۱ - علامه مجلسی رحمه الله در بحار ج ۵۳ ص ۱۴۵ باب سی ام آن هشت حدیث تحت عنوان خلفاء مهدی علیه السلام و اولاد او و آنچه بعد از او خواهد بود وارد کرده است آن چه در این احادیث به چشم می‌خورد اشاره آنها به ادامه دولت حضرت مهدی علیه السلام توسط ائمه علیهم السلام و یا اشخاص صالح دیگری است. از طرفی بعضی احادیث همچون این حدیث ظاهراً این موضوع را که بعد از حضرت حجت علیه السلام دیگر دنیایی باقی باشد رد می‌کند و چنانچه مشاهده می‌شود مرحوم مؤلف نیز همین را استنباط کرده است.

۲ - در اصل یعنی کتاب کافی بغیر امام عادل است و در ترجمه حدیث مندرج در کتاب هم بغیر امام عادل آمده است بنا بر این به احتمال لفظ «عادل» در حدیث ساقط شده است. ضمناً حدیث در کافی ج ۱ ص ۱۷۸ ح ۶ می‌باشد.

(الحديث السادس والثلاثون^١)

قال فضل بن شاذان: حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ أَبِي عَمِيرٍ قَالَ: حَدَّثَنَا جَمِيلُ بْنُ دَرَّاجٍ، قَالَ: حَدَّثَنَا يَسِيرُ بْنُ عَبْدِ الْعَزِيزِ التَّخَمِيُّ قَالَ: قَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ: إِذَا أذنَ اللَّهُ تَعَالَى لِلْقَائِمِ فِي الْخُرُوجِ صَعِدَ الْمَنِيرُ فَدَعَا النَّاسَ إِلَى نَفْسِهِ وَنَاشَدَهُم بِاللَّهِ وَدَعَاهُمْ إِلَى حَقِّهِ وَان يَسِيرَ فِيهِمْ بِسِيرَةِ رَسُولِ اللَّهِ — صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ — وَيَعْمَلُ فِيهِمْ بِعَمَلِهِ فَبَعَثَ اللَّهُ عَزَّوَجَلَّ جِبْرِئِلَ — عَلَيْهِ السَّلَامُ — حَتَّى يَأْتِيَهُ فَنَزَلَ الْحَطِيمَ فَيَقُولُ لَهُ: أَتَى شَيْئِي تَدْعُو. فَيُخْبِرُهُ الْقَائِمَ عَلَيْهِ السَّلَامُ، فَيَقُولُ جِبْرِئِلُ (ع): أَنَا أَوَّلُ مَنْ يَبَايِعُكَ أَسْطَ يَدِكَ. فَيَمْسَحُ عَلَيَّ يَدَهُ وَقَدْ وَاوَاهُ ثَلَاثُمِائَةٍ وَثَلَاثَةَ عَشَرَ رَجُلًا فَيَبَايِعُونَهُ وَيَقِيمُ بِمَكَّةَ حَتَّى يَتِمَّ أَصْحَابُهُ عَشْرَةَ أَلْفِ نَفْسٍ ثُمَّ يَسِيرُ بِهَا إِلَى الْمَدِينَةِ.

يعنى: حق تعالى هرگان اذن بدهد حضرت قائم عليه السلام را در ظهور بر منبر برآید و مردمان را به متابعت خود دعوت فرماید و سوگند دهد ایشان را به خدا و بخواند ایشان را به حق خود و اینکه به سیرت حضرت رسول در میان ایشان سلوک فرماید، و به کردار آن حضرت در زمان ایشان عمل فرماید. پس حق تعالى جبرئیل را برانگیزد تا در حطیم به نزد آن حضرت آید، پس بگوید با آن حضرت

که: به چه چیز می‌خواهی مردمان را؟ حضرت صاحب علیه السلام او را خبر دهد، پس جبرئیل گوید: منم اول کسی که بیعت کند با تو، بده دست خود را. پس دست خود را بمالد به دست آن حضرت و به تحقیق که وفا کنند با او سیصد و سیزده نفر با آن حضرت به بیعت کردن و در مکه بماند تا عدد سپاهش به ده هزار نفر رسد، و بعد از آن سیر نماید با آن لشکر به سوی مدینه.

(الحديث السابع والثلاثون^١)

قال أيضاً في الكافي: حدّثنا صفوان بن يحيى ومحمّد بن أبي عمير، عن معوية بن عمار، عن أبي عبد الله - عليه السلام - قال: إذا خرج القائم - عليه السلام - من مكّة ينادي: ألا لا يحملن طعاماً ولا شراباً. وحمل معه حجر موسى بن عمران عليه السلام وهو قربة لا ينزل منزلاً إلا انفجرت منه عيون فمن كان جابحاً سبع ومن كان ظمناً روى ورويت دوابهم حتى ينزلوا التحف من ظهر الكوفة.

يعنى: حضرت امام جعفر عليه السلام فرمود که: چون قائم عليه السلام از مکه بیرون رود، منادی آن حضرت ندا کند که: می باید که کسی آب و طعام با خود برندارد. و سنگ موسی بن عمران را با آن حضرت بردارند و آن سنگ را به شتر بار کنند و آن حضرت در هیچ منزلی نزول نفرماید، الا آنکه منفجر شود از آن سنگ چشمه ها، پس هر کس گرسنه باشد از آشامیدن آب آن چشمه ها سیر گردد و هر کس تشنه باشد سیراب شود و سیراب گردند چهار پایان ایشان، تا فرود آید در نجف از پشت کوفه.

و در حدیث دیگر فرمود که: در آن روز نفع و فائده ندهد نفسی را که

ایمان نیاورده باشد، پیش از آنکه آنحضرت با شمشیر قیام نماید، و اگر چه ایمان آورده باشد به آبی آن حضرت.

حضرت امام محمد باقر—علیه السلام— فرمود که: چون حضرت قائم علیه السلام، قیام نماید، سیر فرماید تا به کوفه، پس بیرون آیند قومی که ایشان را یزیدیه گویند، بر ایشان اسلحه باشد، یعنی مسلح باشند پس به آن حضرت گویند که: باز گرد به آنجائی که از آنجا آمده ای که ما را حاجتی به بنی فاطمه نیست. پس آن حضرت شمشیر بر ایشان گذاشته همه را به قتل رساند. بعد از آن به کوفه در آید و هر منافق مرتابی را بکشد و قصرهای کوفه را خراب کند و جنگ کنندگان آن شهر را مقتول سازد تا راضی شود خدای تعالی.

(الحديث الثامن و الثلاثون^۱)

قال ابن شاذان: حدّثنا محمّد بن أبي عمير، عن داود بن فرقد عن أبي عبد الله — عليه السلام — قال: يعطى الله تعالى لِكُلِّ واحد من أصحاب قائمنا قوّة أربعين رجلاً ولا يبقى مؤمن إلا صار قلبه أشدّ من زبر الحديد.

يعنى: حضرت امام جعفر — عليه السلام — فرمود که: عطا خواهد نمود حق تعالی به هر یک از اصحاب قائم ما، قوّت چهل مرد، و باقی نخواهد ماند مؤمنی مگر آنکه دلش سخت تر شود از آهن پاره ها.

(الحديث التاسع والثلاثون^١)

قال حدثنا أيضاً محمد بن أبي عمير، عن هشام بن الحكم، عن أبي عبد الله — عليه السلام — قال: إذا قام القائم صلوات الله عليه حكم بالعدل وارتفع في أيامه الجور وامن به السبيل وأخرجت الأرض بركاتها وردّ كلّ حقّ إلى أهله ولم يبق أهل دين حتى يظهروا الإسلام ويعترفوا بالإيمان أما سمعت قول الله عزّوجلّ «وله أسلم من في السموات والأرض طوعاً وكرهاً وإليه ترجعون»^٢ وحكم في الناس بحكم داود عليه السلام وحكم محمد — صلى الله عليه وآله — فحينئذ تظهر الأرض كنوزها وتبدى بركاتها، فلا يبدد الرجل منكم يوماً موضعاً لصدقة ولا لبرة لشمول الغنى جميع المؤمنين، ثمّ قال: إنّ دولتنا آخر الدّول ولم يبق أهل بيت لهم دولة إلّا حكموا قبلنا لئلا يقولوا إذا رأوا سيرتنا إذا ملكنا سرنا مثل سيرة هؤلاء وهو قول الله عزّوجلّ «والعاقبة للمتقين»

يعنى: هرگاه قیام نماید حضرت قائم — علیه السلام — به عدالت حکم کند و مرتفع شود در روزگار به سبب وجود آن حضرت جور و ظلم و ایمن می گردد

راه‌ها، وزمین و برکات خود را بیرون خواهد انداخت و آن حضرت رد می‌فرماید هر حقی را به صاحبش و اهلش، و اهل هر دینی اظهار اسلام کند و اعتراف و اقرار به ایمان نماید، و کسی بر دین غیر اسلام باقی نماند؛ آیا نشنیدی که حق تعالی می‌فرماید: «وله أسلم من فی السموات ومن فی الأرض طوعاً و کرها وإلیه ترجعون» و حکم خواهد نمود در میان مردمان به حکم داود — علیه السلام — و حکم محمد — صلی الله علیه و آله — پس در آن هنگام ظاهر خواهد گردانید زمین گنج‌های خود را و پدید سازد برکات خود را پس نمی‌یابد در آن روزگار مردی از شما موضعی از برای صدقه و نیکوئی کردن خود (یعنی مستحق در عالم بهم نرسد) به سبب اینکه جمیع مؤمنان توانگر باشند. بعد از آن حضرت فرمود که: دولت ما آخر دولت‌ها است و باقی نماند اهل بیتی که ایشان را دولتی باشد إلا آنکه حکم کنند پیش از ما، تا نگویند هرگاه که سیرت و روش ما را ببینند که: هرگاه ملک و دولت یا بیم ما سلوک نمائیم مثل سیرت و سلوک ایشان. و قول حق — سبحانه و تعالی — مشیر به دولت ما است که می‌فرماید: «والعاقبة للمتقين»

فضل بن یسار، روایت کرد از حضرت امام جعفر — علیه السلام — که آن سرور فرمود که: چون حضرت قائم — علیه السلام — قیام نماید، خیمه‌ها بزند (یعنی بفرماید که سرپرده‌ها بر سر پای کنند) از برای کسانی که تعلیم دهند مردمان را به قرآن بر وجهی که فرو فرستاده است حق سبحانه و تعالی؛^۱ پس دشوارتر خواهد بود قرآن بر کسی که حفظ کرد این قرآن را. از جهت آنکه این قرآن را مختلف و مغشوش جمع کرده‌اند به حسب تقدیم و تأخیر و زیاد و نقصان، چنانچه مرویست که آیات داله بر امامت و خلافت امیر مؤمنان بلافضل را إسقاط کرده‌اند، و همچنین آیات داله برخلاف اهل بیت علیهم السلام را إسقاط کرده‌اند.

۱ — کفایة المهتدی

وفی حدیث آخر عن ابي عبد الله عليه السلام حکم بين الناس بحکم داود لاحتیاج إلى بینه لہمہ الله تعالی لیحکم بعلمہ ویخیر کل قوم بما استنبؤہ ویعرف ولیہ من عدوہ بالتوسم قال الله تعالی (إن

(الحديث الرابعون^۱)

قال فضل بن يسار: حدثنا محمد بن ابي عمير، عن حماد بن عثمان عن الحلبي، عن ابي عبد الله — عليه السلام — قال: اذا قام قائمنا اشرقَت الارض بنوره و استغنى العباد عن ضوء الشمس و ذهب الظلمة و يعمر الرجل في ملكه حتى يولد له الف ذكر لا يولد له فيها انثى و تظهر الارض كنوزها حتى يراها الناس على وجهها و يطلب الرجل منكم من يقبله بماله و ياخذ منه زكاته فلا يجد أحداً يقبل ذلك منه استغنى الناس بما رزقهم الله من فضله.

يعنى هر گاه قيام نمايد قائم ما روشن شود زمين از نور او و مستغنى شوند بندگان از ضياء و روشنى آفتاب و ظلمت و تاريكى برود و مردم عمر دراز يابند و معمر گردند در زمان پادشاهى آن حضرت تا بمرتبۀ اى كه هزار فرزند مذكر از نطفۀ او به وجود آيد كه در ميان ايشان يك مؤنث نباشد، و ظاهر گرداند زمين گنج هاى

۱ — كفاية المهتدى

عن فضل بن شاذان مسنداً عن ابي جعفر — عليه السلام — انه قال: يملك المهدي ثلثمائة وتسع سنين كما لبث اهل الكهف في كهفهم و يكون كوفة دار ملكه و يمضى قبل القيامة بأربعين يوماً، و يفتح الله له شرقاً في الارض و غربها و يقتل الناس حتى لا يبقى الا دين محمد — صلى الله عليه وآله — يسير بسيرة سليمان بن داود (لمؤلفه رحمه الله) [م]

خود را تا ببینند مردمان بر روی زمین آن گنج‌ها را، و طلب کند مردی از شما کسی را که بخششی نماید به او از مال خود و بگیرد آن کس از این مرد زکات او را، پس پیدا نشود و نیابد احدی را که قبول کند آن را از او و بی نیاز و مستغنی باشند مردمان به سبب آنچه روزی داده حضرت حق سبحانه و تعالی ایشان را از فضل خود.

منهج دوّم

۱۰۹

منهج دوم — در اثبات رجعت است: بدانکه رجعت از جمله ضروریات مذهب محققه شیعه اثنا عشریه است و از جمله اجماعیات میان شیعه امامیه است، چنانچه اکثر علمای امامیه دعوی اجماع بر حقیقت رجعت کرده‌اند، مثل سید ابن طاوس و شیخ طبرسی و شیخ مفید و سید مرتضی و محمد بن بابویه در رساله اعتقادات و غیر ایشان از اعظم علمای امامیه — رضوان الله علیهم^۱ — و در میان علمای شیعه و مخالفین در این مسئله همیشه تنازع و تشاجر بوده و بسیاری از علمای شیعه و محدثین، رسائل علاحده در این مسئله نوشته‌اند، چنانکه از کتب رجال معلوم می‌شود.^۲

- ۱ — بعضی دیگر از این علماء، حسن بن سلیمان حلّی، فخرالدین طریحی، علامه مجلسی، شیخ حرّ عاملی، سید نعمه الله جزائری، ابوالحسن الشریف، حبیب الله کاشانی، علامه مجتهد اصفهانی می‌باشند برای اطلاعات بیشتر به کتاب الشیعة والرجعة ج ۲ صفحات ۲۴۳ الی ۲۹۹ رجوع شود.
- ۲ — در الذریعة ج ۱ ص ۹۰ کتبی را با عنوان اثبات الرجعة نام می‌برد که حاوی بیست کتاب می‌باشد ضمناً در کتاب الشیعة والرجعة ج ۲ ص ۳۴۹ و نیز مقدمه ترجمه کتاب الايقاظ من ההجعة ۲۹ کتاب نام برده شده است و نیز در کتاب بیان الفرقان ج ۵ ص ۲۵۴ نیز در این باره بیاناتی دارد و نیز در خود کتاب الايقاظ ص ۶۱ در این مورد کتبی را از قدامی اصحاب حدیث برمی‌شمارد.

و ابن بابویه ره از حضرت صادق — علیه السلام — روایت کرده است^۱ که: از ما نیست که ایمان به رجعت ما نداشته باشد و متعه را حلال نداند. و علامه مجلسی — نورالله مرقده — در کتاب بحار الانوار زیاده از چهل نفر از مصتفین علمای امامیه که در پنجاه اصل معتبر ایراد نموده‌اند بیرون نوشته است.^۲

و مراد به رجعت آنست که پیش از قیامت در زمان حضرت قائم — علیه السلام — نیکان بسیار نیک و بدان بسیار بد به دنیا بر می‌گردند؛ نیکان برای آنکه به دیدن دولت ائمه خود دیده‌هایشان روشن گردد و بعضی از جزای نیک‌های ایشان در دنیا به ایشان برسد و بدان برای عقوبت و عذاب دنیا و مشاهده اضعاف آن دولتی که نمی‌خواستند که به اهل بیت رسالت — علیهم السلام — برسد و برای انتقام کشیدن شیعیان از ایشان. و اما اوساط و سایر مردمان در قبرهای خود می‌مانند تا در قیامت محشور شوند، چنانچه در احادیث بسیار وارد شده است که: رجوع نمی‌کند در رجعت مگر کسی که محض ایمان داشته باشد یا محض کفر، اما سایر مردم پس ایشان را به حالت خود وا می‌گذارند.^۳

و در احادیث بسیار وارد شده که مراد از دابة الارض که در این آیه وارد است که حق تعالی فرموده است: «وَإِذَا وَقَعَ الْقَوْلُ عَلَيْهِمْ أَخْرَجْنَا لَهُمْ دَابَّةً مِّنَ الْأَرْضِ تُكَلِّمُهُمْ أَنَّ النَّاسَ كَانُوا بِآيَاتِنَا لَا يُوقِنُونَ^۴» یعنی: واجب شود عذاب خدا بر ایشان (یا آنکه وقتی که نازل شود عذاب بر ایشان) نزدیک قیامت بیرون آوریم از برای ایشان دابة زمین که سخن گوید با ایشان که: بدرستی که مردم بودند که به آیات ما یقین نداشتند، حضرت امیرالمؤمنین — صلوات الله علیه — است که نزدیک قیامت ظاهر خواهد شد و عصای موسی و انگشتر سلیمان — علیهما السلام — با او خواهد بود و عصا را بر میان دو دیده مؤمن خواهد زد و نقش خواهد بست که او مؤمن است حقا، و انگشتر را بر میان دو چشم کافر خواهد زد و نقش خواهد

۱ — بحار ج ۵۳ ص ۹۳ ح ۱۰۱ به نقل از من لایحضره الفقیه قال الصادق علیه السلام: لیس منا من لم یؤمن بکرتنا و [لم] یستحل متعتنا.

۲ — بحار الانوار ج ۵۳ ص ۱۲۳.

۳ — بحار ج ۵۳ ص ۳۹ ح ۱ و همان مدرک ص ۵۳ و نیز ص ۶۱ و نیز تفسیر قمی ج ۲ ص ۱۳۱.

بست که او کافر است حقاً.^۱

و عامه از ابوهریره و ابن عباس و اصبع بن ثباته و غیر ایشان روایت کرده‌اند که دابة الأرض علی بن ابی طالب — علیه السلام — است.^۲

و در کتب عامه از ابن عباس و غیر او مثل این اخبار روایت کرده‌اند، چنانچه صاحب کشف روایت کرده است که: دابة الارض از صفا بیرون خواهد آمد و با او عصای موسی و انگشتر سلیمان خواهد بود، پس عصا را بر محل سجود مؤمن خواهد زد، یا در میان دودیده‌اش، پس نکته سفیدی بهم خواهد رسید که تمام روی آنرا روشن خواهد کرد، مانند ستاره درخشان، یا آنکه در میان دو چشمش نوشته می‌شود مؤمن، و انگشتر را بر بینی کافر می‌زند و سیاه می‌شود و جمیع رویش را تیره می‌کند، یا در میان دودیده‌اش نوشته می‌شود کافر.^۳

و در قرآن وارد است آیات متعدده که تفسیر آنها به رجعت شده است^۴ از آنجمله حق تعالی فرموده: «وَيَوْمَ نَحْشُرُ مِنْ كُلِّ أُمَّةٍ فَوْجاً مِمَّنْ بَكَدَّبُ بِآيَاتِنَا»^۵ یعنی روزی که مبعوث گردانیم از هر امتی فوجی از آنها را، که تکذیب می‌کنند به آیات ما. و جناب حضرت فرمود که: این آیه در رجعت است که حق تعالی از هر امتی فوجی را زنده می‌کند و مابقی را وا گذارند،^۶ و اما در شأن و احوال قیامت حق تعالی فرموده است: «وَحَشَرْنَا هُمْ فَلَمْ نَعَادِرْ مِنْهُمْ أَحَدًا»^۷ یعنی محشور گردانیم ایشان، را پس ترک نکنیم احدی از ایشان که زنده نکنیم. و فرمود که مراد به آیات امیرالمؤمنین و ائمه طاهرین علیهم السلام اند.

و از آن جمله حق تعالی میفرماید: «إِنَّ الدِّيَّ قَرَضَ عَلَيْكَ الْقُرْآنَ لَرَادُّكَ إِلَىٰ مَعَادٍ»^۸ یعنی بدرستی که کسی که بر تو واجب گردانیده قرآن را (در نماز یا در عمل به آن) هر آینه تو را بر می‌گرداند به سوی محل عود در دنیا، در زمان

۱ — کمال الدین ج ۲ ص ۵۲۷ و تفسیر نورالثقلین ج ۴ ص ۹۷.

۲ — الايقاظ من الهجعة باب سوم ص ۷۶.

۳ — تفسیر کشف ج ۳ ص ۱۵۳.

۴ — این آیات را می‌توان در بحار ج ۵۳ باب رجعت و الايقاظ من الهجعة ص ۷۲ باب سوم و کتاب الشیعة والرجعة ج ۲ پیدا کرد.

۵ — نمل / ۸۳.

۶ — تفسیر قمی ج ۲ ص ۱۳۰ و بحار ج ۵۳ ص ۶۰ ح ۴۹.

۷ — کهف / ۴۷.

۸ — قصص / ۸۵.

رجعت. در احادیث بسیار وارد شده است که مراد به این آیه، رجعت حضرت رسول — صلی الله علیه و آله — است به سوی دنیا در رجعت.^۱ و از آنجمله قوله تعالی: «وَلَنْ قَتِلنَّ فِي سَبِيلِ اللَّهِ أَوْمُتُمْ لِإِلَى اللَّهِ تُحْشَرُونَ»^۲ یعنی: البته اگر کشته شوید در سبیل خدا یا بمیرید هر آینه به سوی خدا محشور می شوید. منقولست با اسانید متعدده که این آیه در رجعت است و مراد از فی سبیل الله، راه ولایت علی و ذریت او — علیهم السلام — است، پس هر که ایمان به این آیه داشته باشد، باید اعتقاد داشته باشد به آنکه او را کشته شدنی و مرگی هست، اگر در حیات دنیا کشته شود در راه ایشان در رجعت بر می گردد تا بمیرد و اگر بمیرد در رجعت بر می گردد تا در راه ایشان کشته شود.^۳ و فرمود که قوله تعالی: «كُلَّ نَفْسٍ ذَائِقَةُ الْمَوْتِ»^۴ یعنی هر که کشته شود مرگ را نچشیده است، البته در رجعت بدنیا بر می گرد تا مرگ را بچشد.

در کتاب بصائر الدرجات از حضرت صادق — علیه السلام — روایت کرده است که^۵ فرمود: به خدا سوگند که هر پیغمبری که خدا مبعوث گردانیده است از آدم و هر که بعد از اوست جمیع ایشان را بر می گرداند به دنیا تا قتال و جهاد کنند در پیش روی حضرت امیرالمؤمنین، صلوات الله علیه.

و حضرت باقر — علیه السلام — از حضرت امیرالمؤمنین — علیه السلام — روایت کرده است که^۶ فرمود که: بدرستی که خداوند عالمیان یگانه و بی مثل و نظیر است و متفرد بود در یگانگی و کسی با او نبود، پس تکلم نمود به کلمه پس آن کلمه را نوری گردانید و از آن نور، محمد — صلی الله علیه و آله — را آفرید و من را و ذریت من را نیز از آن خلق کرد، پس تکلم به کلمه ای دیگر نمود، و از آن روحی بهم رسید و آن روح را در آن نور ساکن گردانید و آن نور را در بدن های ما ساکن گردانید، پس مائیم روح برگزیده خدا و کلمات خدا که در قرآن ذکر کرده است، و به ما حجّت بر خلق را تمام کرد و ما پیش از خلق اشیا در

۱ — بحارج ۵۳ ص ۴۶ ح ۱۹.

۲ — آل عمران / ۱۵۸ — لازم به تذکر است که جمله «لألی الله تحشرون» در آیه بعدی است.

۳ — بحارج ۵۳ ص ۴۰ ح ۸ از منتخب البصائر.

۴ — آل عمران / ۱۸۵ و انبیاء / ۳۵ و عنکبوت / ۵۷.

۵ — بصائر الدرجات.

۶ — بحارج ۵۳ ص ۴۶ ح ۲۰ از منتخب البصائر.

زیر سقفی بودیم از نور سبز، در وقتی که نه آفتاب بود و نه ماه، و نه شب و نه روز، و نه دیده‌ای که نظر کند، عبادت می‌کردیم خدا را، و تنزیه و تقدیس و تسبیح او می‌کردیم، و اینها پیش از آن بود که خلائق را بیافریند. و چون ارواح پیغمبران را خلق کرد عهد و پیمان از ایشان گرفت که به ما ایمان بیاورند و ما را یاری کنند، پس حضرت فرمود ایمان بیاورید به محمد و یاری کنید وصی او را همه پیغمبران یاری او خواهند کرد و بدرستی که حق تعالی گرفت پیمان مرا و پیمان محمد را، که یاری یکدیگر بکنیم، و به تحقیق که من یاری کردم محمد را و جهاد کردم در پیش روی او، و کشتم دشمنان او را، و وفا کردم از برای خدا به آنچه گرفته است بر من از میثاق و پیمان نصرت و یاری محمد، و هنوز یاری من نکرده‌اند احدی از پیغمبران و رسولان خدا، و بعد از این در رجعت یاری من خواهند کرد و ما بین مشرق و مغرب زمین همه از من خواهد بود و البته خدا همه را مبعوث خواهد کرد از آدم تا خاتم، هر پیغمبری و رسولی که بوده است، و در پیش روی من شمشیر خواهند زد، بر سر زنده‌ها و مرده‌ها که زنده شده باشند از جن و انس، و چه بسیار عجب است و چگونه تعجب نکنم از مرده‌هایی که خدا ایشان را زنده گرداند و گروه گروه از قبرها لبیک گویان بیرون آیند و صدا بلند کنند که: لبیل لبیک یا داعی الله. و در میان بازارهای کوفه روند و شمشیرهای برهنه بر دوش‌های خود گذاشته باشند و بر سرهای کافران و جباران و اُتباع ایشان زنند از جباران اولین و آخرین، تا آنکه حق تعالی وفا کند به وعده‌ای که ایشان را داده است در قرآن. پس حضرت فرمود که عبادت کنند مرا در حالی که ایمن باشند و نترسند از احدی از بندگان من، و محتاج نباشند به تقیه کردن از کسی و بدرستی که مرا برگشتنی بعد از برگشتنی و رجعتی بعد از رجعتی خواهد بود، و منم صاحب رجعت‌ها و برگشتن‌ها و صاحب حمله‌ها و انتقام کشیدن‌ها و دولت‌های عجیب، و منم شاخی از آهن، و منم بنده خدا و برادر رسول خدا، و منم امین خدا و خازن علم خدا و صندوق سر خدا و حجاب خدا و وجه خدا که از جهت من متوجه خدا باید شد، و صراط خدا و میزان خدا و منم جمع کننده مردم به سوی خدا و مائیم آسمای حسناى خدا و امثال علیای خدا، و آیات کبرای او، و منم قسمت کننده بهشت و دوزخ ساکن می‌گردانم اهل بهشت را در بهشت و اهل جهنم را در جهنم، و با من است تزویج اهل بهشت و به اختیار منست عذاب اهل

جهنم، و بازگشت خلق به سوی من است و حساب خلق با من است و منم اذان گوینده در اعراف و منم که نزد قرص آفتاب ظاهر خواهد شد و منم دابة الأرض و منم صاحب اعراف که مؤمن و کافر را از یکدیگر جدا می کنم، و منم امیرمؤمنان و پادشاه متقیان، آیت سابقان و زبان سخن گویان، و آخر اوصیاء بی واسطه پیغمبران و وارث انبیاء و خلیفه خدا و صراط مستقیم پروردگار، و ترازوی عدالت روز جزاء و حجت خدا براهل آسمانها و زمینها و هرکه درما بین آنهاست، و منم آن که خدا به او حجت تمام کرده بر شما در ابتدای خلق شما، و منم گواه خلائق در روز جزا و منم آنکه نزد منست علم مرگها و بلاها و حکم در میان خلق خدا، و جداکننده حق از باطل و می دانم نسبهای مردم را و به من سپرده اند آیات و معجزات و کتابهای پیغمبران را و منم صاحب عصا و میسم و منم آنکه خدا مسخر من گردانیده است ابرها را و رعدها و برقها و تاریکی و روشنایی و بادها کوهها و دریاها و ستارهها و آفتاب و ماه را، و منم فاروق این امت و منم هادی این امت و منم آنکه عدد هر چیزی را می دانم، به آن علمی که خدا به من سپرده است، و به آن رازها که مخفی به پیغمبرش وحی کرده است، و آن رازها را پیغمبر پنهان به من گفته است. و منم آنکه خدا نام خود را به من عطا کرده است. ای گروه مردم از من سؤال کنید پیش از آنکه مرا نیابید، خداوند منم تو را گواه می گیرم و طلب می کنم که مرا یاری دهی برایشان (ولاحول ولاقوة إلا بالله العلی العظیم).

و از آنجمله: «و لنذیقنهم من العذابِ الأدنی دون العذابِ الأكبرِ لَعَلَّهُمْ يرجعون»^۱ یعنی: البته می چشانیم ایشان را از عذاب نزدیک تر یا پست تر پیش از عذاب بزرگتر، شاید ایشان برگردند. حضرت صادق — علیه السلام — فرمود که^۲: عذاب نزدیک تر عذاب رجعتست که به شمشیر ایشان را عذاب خواهند کرد، و عذاب بزرگتر عذاب قیامتست، و مراد از برگشتن زنده شدن در رجعتست. و از آنجمله قوله تعالی: «رَبَّنَا أُمَّتِنَا انْتَبِینَ وَ أَحِبِّیْنَا انْتَبِینَ»^۳ یعنی:

۱ — سجده / ۲۱.

۲ — تفسیر قمی ج ۲ ص ۱۷۰.

۳ — مؤمن / ۱۱.

ای پروردگارا، میراندی ما را دوبار و زنده گردانیدی ما را دوبار. در احادیث وارد است که یک زنده گردانیدن در رجعتست و دیگری در قیامتست و یک میراندن در دنیا است و دیگری در رجعتست!^۱

و حضرت امیرالمؤمنین — علیه السلام — چهل و چهار هزار سال پادشاهی کند تا آنکه یک مرد از شیعیان آن حضرت، هزار فرزند از صلب او متولد شوند، همه پسر، هر سال یک فرزند.^۲

پس در آن وقت دو باغ سبز که حق تعالی در سوره رحمن فرموده، در دو طرف کوفه بهم رسد.

و ایضاً از حضرت صادق — علیه السلام — روایت کرده است که حساب خلائق با حضرت امام حسین — صلوات الله علیه — خواهد بود در رجعت پیش از قیامت.^۳

و به چندین سند از حضرت باقر — علیه السلام — روایت کرده است که اول کسی که در رجعت بر خواهد گشت، حضرت امام حسین — صلوات الله علیه — خواهد بود و آن مقدار پادشاهی خواهد کرد که از پیری، ابروهای او بر روی دیده اش آویخته شود.^۴

و از حضرت امام موسی علیه السلام روایت کرده است که برگردند در رجعت ارواح مؤمنان با ارواح دشمنان ایشان به سوی بدنها، تا حق خود را از ایشان استیفا کنند؛ هر که ایشان را عذاب و شکنجه کرده انتقام از او بکشند و اگر ایشان را به خشم آورده باشد، او را به خشم آورند و اگر کشته باشند بعوض بکشند، پس سی ماه بعد از مردن دشمنان خود زندگانی کنند و بعد از آن همه در یک شب بمیرند و ایشان به نعیم بهشت برگردند و دشمنان به بدترین عذاب های جهنم برگردند.^۵

و ایضاً روایت کرده است که از حضرت صادق پرسیدند از تفسیر قول حق

۱ — بحار ج ۵۳ ص ۵۶ ذیل ح ۳۶.

۲ — همان مدرک ص ۴۳ ح ۱۳ از منتخب البصائر.

۳ — بحار ج ۵۳ ص ۴۳ ح ۱۳ از منتخب البصائر.

۴ — همان مدرک ص ۴۳ ح ۱۴ از منتخب البصائر.

۵ — همان مدرک ص ۴۴ ح ۱۶ از همان کتاب.

تعالی: «و جعلکم انبیاء و جعلکم مُلوکاً»^۱ یعنی: و گردانید شما را پیغمبران و گردانید شما را پادشاهان؛ فرمود که: پیغمبران حضرت رسول و ابراهیم و اسماعیل و ذریت او بند و پادشاهان ائمه علیهم السلام اند. راوی گفت: چه پادشاهی به شما داده اند؟ فرمود: پادشاهی بهشت و پادشاهی رجعت.^۲

و در روایت معتبر آورده اند که دشمنان اهل بیت در رجعت خوراک ایشان عذرة انسان خواهد بود، چنانچه حق تعالی می فرماید: «انَّ لَهُ مَعِيشَةً ضَنْکاً»^۳

و ایضاً علی بن ابراهیم از حضرت باقر و صادق — علیهما السلام — روایت کرده است که: هر قومی را که حق تعالی به عذاب هلاک کرده است، در رجعت بر نخواهند گشت، چنانچه حق تعالی فرموده است: «و حرام علی قریة اهلکنها انهم لا یرجعون»^۴

و در اخبار معتبره وارد شده است که: حضرت قائم را ولادتش را پنهان خواهیم کرد و از فراغته زمان خود او را مستور خواهیم گردانید و در رجعت ایشان را بر دشمنان ایشان غالب خواهیم کرد که انتقام خود را از ایشان بکشند و همچنین امام حسین و اصحاب او را زنده کنند و کشته گان ایشان را نیز زنده کنند تا انتقام از ایشان بکشند، چنانچه قطب راوندی و دیگران از جابر، از امام محمد باقر — علیه السلام — روایت کرده اند که^۵: حضرت امام حسین — صلوات الله علیه — در صحرای کربلا پیش از شهادت خود فرمود که: جدم رسول خدا — صلی الله علیه و آله — به من گفت که: ای فرزند تو را به سوی عراق خواهند برد در زمینی که پیغمبران و اوصیای ایشان در آنجا ملاقات یکدیگر کرده اند یا خواهند کرد و آن زمین را عمورا می گویند و در آنجا شهید خواهی شد، و با تو جماعتی از اصحاب تو شهید خواهند شد که درد و آلم بریدن آهن به ایشان نخواهد رسید و چنانچه آتش را حق تعالی بر حضرت ابراهیم برد و سلام گردانید،

۱ — مائده / ۲۰.

۲ — همان مدرک ص ۴۵ ح ۱۸ از همان کتاب.

۳ — طه / ۱۲۴ و روایت در تفسیر قمی ج ۲ ص ۶۵ می باشد.

۴ — تفسیر قمی ج ۲ ص ۷۵.

۵ — انبیاء / ۹۵.

۶ — بحار ج ۵۳ ص ۶۱ ح ۶۱ از خرائج و جرائع.

همچنین آتش جنگ بر تو و اصحاب تو برد و سلام خواهد بود. پس بشارت باد شما را، و شاد باشید که ما به نزد پیغمبر خود می رویم، پس می مانیم در آن عالم آنقدر که خدا خواهد پس اول کسی که زمین شکافته می شود و از زمین بیرون می آید من خواهم بود و بیرون آمدن من موافق می افتد با بیرون آمدن امیرالمؤمنین و قیام قائم ما علیهما السلام. پس نازل می شوند بر گروهی از آسمان از جانب حق تعالی که هرگز به زمین نیامده اند با جبرئیل و میکائیل و اسرافیل و لشگرها از ملائکه و فرود می آید محمد و علی و من و برادرم و جمیع آنها که خدا بر ایشان منت گذاشته است از انبیا و اوصیا، سوار شده بر اسبان خلائی^۱ ابلق از نور، که هیچ مخلوق پیشتر بر آنها سوار نشده است پس حضرت رسول — صلی الله علیه و آله — علم خود را به دست می گیرد و حرکت می دهد و شمشیر خود را به دست قائم ما می دهد پس بعد از این آنچه خدا خواهد می نمایم. پس حق تعالی بیرون می آورد از مسجد کوفه چشمه ای از روغن و چشمه ای از آب و چشمه ای از شیر، پس آنگاه حضرت امیرالمؤمنین — صلوات الله علیه — شمشیر حضرت رسول صلی الله علیه و آله را به من دهد و مرا بجانب مشرق و مغرب بفرستد پس هر که دشمن خدا باشد خونسش را بر یزم و هر بتی را که بیابم بسوزانم، تا آنکه به زمین هند برسم و جمیع بلاد هند را فتح کنم و حضرت دانیال و یوشع زنده شوند و بیایند به سوی حضرت امیرالمؤمنین و گویند: راست گفتند خدا و رسول او در وعده ها که دادند. پس هفتاد نفر با ایشان بفرستند بصره که هر که در مقام مقاتله درآید، او را بکشند و لشگری به سوی بلاد روم بفرستند که آنها را فتح کنند پس هر حیوان حرام گوشت که باشد بکشم تا آنکه بغیر طیب و نیکو بر روی زمین نباشد و جزیه را برطرف کنم و یهود و نصاری و سایر ملل را مخیر کنم میان اسلام و شمشیر، پس هر که مسلمان شود بر او منت گذارم و هر که اسلام را نخواهد خونسش را بر یزم و هیچ مردی از شیعیان ما نماند مگر آنکه خدا ملکی به سوی او بفرستد که خاک را از روی او دور کند و زنان و منزل او را در بهشت، به او بنماید و هر کور و زمین گیر و مبتلائی که باشد خدا به برکت ما اهل بیت آن بلا را از او رفع کند، و حق تعالی برکت را از آسمان به زمین بفرستد به مرتبه ای که شاخه های درختان

۱ — در متن چنین است لیکن در اصل جمله چنین است: ... فی حملات من حملات الرّبّ خیل بلق من نور لم یرکبها مخلوق...

میوه‌دار از بسیاری میوه بشکند و میوه تابستان در زمستان و میوه زمستان در تابستان به عمل آید.

و در منتخب البصائر از سعد بن عبدالله روایت کرده است^۱ از جابر جعفی، از حضرت صادق — علیه السّلام — که: علی — علیه السّلام — را در زمین رجعتی خواهد بود با فرزندش حسین — علیه السّلام — با عَلم خود خواهد آمد تا انتقام بکشد از بنی اُمیه و معاویه و آل معاویه و هر که با آن حضرت جنگ کرده باشد. پس حق تعالی یاوران او را از اهل کوفه زنده کند و هفتاد هزار کس از سایر مردم، پس با ایشان ملاقات کنند در صفین مثل مرتبه اول تا همه را بکشد و کسی از ایشان نماند که خیر بیرون برد. پس خدا ایشان را ببرد به سوی بدترین عذابها با فرعون و آل فرعون. پس بار دیگر امیرالمؤمنین رجوع کند با رسول خدا — صلوات الله علیهما — و او خلیفه باشد در زمین و سایر ائمه — علیهم السّلام — عاملان او باشند در اطراف زمین، تا عبادت حق تعالی آشکار کرده شود، چنانکه پیشتر پنهان عبادت کرده بودند و اضعاف آن عبادت خواهد شد و حق تعالی به پیغمبرش خواهد داد به قدر پادشاهی اهل دنیا از روزی که خدا خلق کرده است دنیا را تا روزی که دولت‌های دیگران برطرف شود، تا آنکه حق تعالی وفا کند به وعده‌ای که او را داده که غالب گرداند او را بر همه دین‌ها، هر چند نخواهند مشرکان.

و عیاشی از حضرت صادق — علیه السّلام — روایت کرده است که^۲:
اول کسی که به دنیا بر می‌گردد، حضرت امام حسین — علیه السّلام — و اصحاب او و یزید پلید و اصحاب او خواهند بود پس همه ایشان را بکشد مثل آنکه ایشان را کشته‌اند.

و ایضاً گشی از حضرت صادق — علیه السّلام — روایت کرده که^۳ فرمود:
من سؤال کردم از خدا که اسمعیل فرزند مرا بعد از من باقی بدارد، یا کرد و لیکن در باب او منزلت دیگر حق تعالی به من عطا کرد که او اول کسی باشد که در رجعت بیرون آید با ده نفر از اصحاب او که یکی از آنها عبدالله بن شریک

۱- بحارج ۵۳ ص ۷۴ ح ۷۵ از منتخب البصائر.

۲- تفسیر عیاشی ج ۲ ص ۲۸۲.

۳- بحارج ۵۳ ص ۷۶ ح ۸۲ از رجال کشی.

عامری باشد و او علمدارش خواهد بود.

و از حضرت باقر علیه السلام روایت کرده است که^۱: گویا می بینم عبدالله بن شریک را که عمامه سیاهی بر سر دارد و دو علاقه در میان دو کتفش آویخته و از دامن کوه بالا می رود در پیش روی قائم ما، با چهار هزار کس که در رجعت زنده شده اند، و صدا به تکبیر بلند کرده اند.

و ایضاً کَشی روایت کرده است^۲ از داود رقی که گفت: به خدمت حضرت صادق — علیه السلام — عرض کردم که: من پیر شده ام و استخوان هایم باریک شده است و می خواهم ختم اعمال من به آن باشد که در راه شما کشته شوم. حضرت فرمود که: چاره از این نیست، اگر در این وقت نشود در رجعت خواهد شد.

و نعمانی روایت کرده است^۳ از حضرت باقر — علیه السلام — که: چون قائم آل محمد بیرون آید، خدا او را یاری کند به ملائکه و اول کسی که با او بیعت کند محمد باشد و بعد از او علی.

و شیخ طوسی و نعمانی از حضرت امام رضا — علیه السلام — روایت کرده اند^۴ که: از علامات ظهور حضرت قائم علیه السلام آنست که بدن برهنه در پیش قرص آفتاب ظاهر خواهد شد و منادی ندا خواهد کرد که: این امیرالمؤمنین است برگشته است که ظالمان را هلاک کند.

و در اکثر زیارات، خصوصاً زیارت حضرت امام حسین علیه السلام، ذکر رجعت و اظهار اعتقاد به آن مذکور است، و شیخ در مصباح از حضرت صادق — علیه السلام — زیارت بعید حضرت رسول — صلی الله علیه و آله — و ائمه — علیهم السلام — راروایت کرده است^۵ و در آن روایت مذکور است که من قائلم به فضل شما و اقرار دارم به رجعت شما، انکار نمی کنم قدرت خدا را بر هیچ چیز و قائل نمی شوم مگر به آنچه خدا خواسته است و در دعائی که در سرداب غیبت حضرت صاحب علیه السلام باید خواند مذکور است که: پروردگارا توفیق ده مرا

۱- همان مدرک و همان صفحه ح ۸۱.

۲- همان مدرک ص ۷۷ ح ۸۴.

۳- غیبت نعمانی ص ۲۳۴ ح ۲۲.

۴- غیبت شیخ طوسی ص ۲۶۸.

۵- مصباح المتجهد ص ۲۵۳.

که به اطاعت قائم علیه السّلام قیام نمایم و در خدمت او باشم و از معصیت او اجتناب نمایم و اگر مرا پیشتر از دنیا ببری پس بگردان مرا ای پروردگار من از آن جماعتی که بر میگرددند در رجعت او و پادشاهی می کنند در دولت او، و متمکن می گردند در ایام او، و در زیر علم سعادت شیم او می باشند، و محشور می شوند در زمره او و روشن می شود دیده ایشان را بر رؤیت او.

و در کتاب اقبال و مصباح روایت کرده است که^۱ توقیعی از حضرت صاحب — علیه السّلام — بیرون آمد به سوی ابی القاسم بن العلاء که روز سوم ماه شعبان که روز ولادت حضرت امام حسین علیه السلام است می فرماید که سید قبیله است و اعانت کرده شده است به نصرت در روز رجعت و به عوض شهادت به او داده اند که امامان از نسل او باشند و شفا در تربت او باشد و رستگار گردند مردم به او در برگشتن او و برگشتن اوصیاء از عترت او بعد از قائم و غیبت او، تا طلب خون خود و اصحاب خود بکنند و خداوند جبار را راضی گرداند و در آخر دعا فرمود که مایه‌پناه به قبر او می آوریم و انتظار برگشتن او می کشیم.

و کلینی و عیاشی و شیخ مفید و سید ابن طاووس — رحمة الله علیهم — به سندهای خود روایت کرده اند^۲ از ابوبصیر که گفت: سؤال کردم از حضرت صادق — علیه السّلام — از تفسیر قوله تعالی: «ثُمَّ رَدَدْنَا لَكُمُ الْكَرَّةَ عَلَيْهِمْ»^۳ اشاره است به خروج حضرت امام حسین علیه السلام با هفتاد نفر از اصحابش که خودهای مطلا بر سر داشته باشند که هر خودی دور داشته باشد و به مردم گویند که: این حسین است که بیرون آمده است تا مؤمنان شک در او نکنند و بدانند که دجال و شیطان نیست، و حضرت قائم علیه السّلام در آن وقت در میان ایشان باشد، پس چون معرفت حضرت امام حسین — علیه السلام — در دل‌های مؤمنان قرار گیرد، حضرت قائم علیه السّلام از دنیا برود و حضرت امام حسین او را غسل دهد و کفن کند و حنوط کند و بر او نماز کند و او را در لحد بگذارد، زیرا که امور وصی را بغیر از وصی مرتکب نمی شود.

و شیخ مفید و شیخ طوسی به سندهای معتبر از جابر از حضرت باقر علیه

۱ — اقبال سید بن طاووس جزء ثانی ص ۶۸۹

۲ — روضه کافی ص ۲۰۶ ح ۲۵۰.

۳ — اسراء / ۶.

السلام روایت کرده‌اند که^۱: به خدا سوگند که مردی از ما اهل بیت پادشاهی خواهد کرد بعد از وفاتش سیصد و نه سال. گفتم این چه وقت خواهد بود؟ فرمود: بعد از آنکه حضرت قائم از دنیا برود. گفتم: قائم چند سال پادشاهی خواهد کرد؟ فرمود: نوزده سال، و بعد از وفات آن حضرت هرج وفته بسیار خواهد بود تا پنجاه سال، پس منتصر یعنی انتقام کشنده به دنیا خواهد آمد که حضرت امام حسین علیه السلام است و طلب خون خود و اصحاب خود خواهد کرد. آنقدر بکشد و اسیر بکند که مردم بگویند اگر این ذریت پیغمبران بود این قدر آدم نمی‌کشت پس بعد از آن حضرت سفاح بیرون آید یعنی حضرت امیرالمؤمنین صلوات الله علیه.

و کلینی و صفار به سندهای بسیار از حضرت — باقر علیه السلام — روایت کرده‌اند که^۲: حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود: خدا به من شش چیز داده، دانستن مرگها و بلاها و حکم به حق میان خلاق، و منم صاحب رجعت‌ها و دولت صاحب دولت‌ها و منم صاحب عصا و میسم، و منم دایه‌ای که با مردم سخن خواهیم گفت.

و سید علی بن عبدالحمید در کتاب آنوار مضمیئه روایت کرده است که^۳: از حضرت صادق علیه السلام سؤال کردند از رجعت، آیا حق است؟ فرمود: بلی. پرسیدند که: اول کسی که رجعت خواهد کرد کی خواهد بود؟ فرمود که: حضرت امام حسین علیه السلام خواهد بود که بعد از حضرت قائم علیه السلام با اصحابش که با او شهید شدند و هفتاد پیغمبران با او خواهند بود، چنانچه با حضرت موسی علیه السلام مبعوث شدند. پس حضرت قائم علیه السلام انگشتر خود را به او خواهد داد و از دنیا خواهد رفت، و حضرت امام حسین غسل و کفن و حنوط خواهد کرد او را و در قبر پنهان خواهد کرد.

و در تفسیر محمد بن العباس بن ماهیار و فرات بن ابراهیم و مناقب شاذان بن جبرئیل از حضرت صادق — علیه السلام — روایت کرده‌اند^۴ در تأویل قول

۱ — تفسیر عیاشی ج ۲ ص ۳۲۶.

۲ — بصائر الدرجات ص ۱۹۹ ح ۱.

۳ — منتخب انوار المضمیئه نسخه خطی و بحار ج ۵۳ ص ۱۰۳ ح ۱۳۰.

۴ — تفسیر فرات ص ۲۰۳.

حق تعالی: «يَوْمَ تَرْجُفُ الرَّاجِفَةُ تَتَّبِعُنَّهَا الرَّادِفَةُ»^۱ یعنی: روزی که می لرزند حرکت کننده ها و متحرک می گردند آنها که ساکن بودند و از پی آن می آید آنچه به ردیف آنست؛ فرمود که: راجفه حسین بن علی — علیهما السلام است و رادفه علی ابن ابی طالب — علیه السلام — است و اول کسی که در رجعت از قبر بیرون می آید، حسین بن علی — علیه السلام — است با هفتاد و پنج هزار کس، و آنست تاویل قول حق تعالی «أَنَا لَنَنْصُرَنَّ رُسُلَنَا»^۲

و حسن بن سلیمان از کتاب تنزیل روایت کرده است^۳ از حضرت صادق — علیه السلام — که: «كَلَّا سَوْفَ تَعْلَمُونَ»^۴ یعنی نه چنانست که شما گمان دارید ای عاصیان، که هر چه کردید جزا نخواهید دید، زود باشد که به جزا خواهید رسید، یعنی در رجعت «ثُمَّ كَلَّا سَوْفَ تَعْلَمُونَ» پس بعد از آن می فرماید: باز هم نه چنانست که جزا همین باشد بلکه زود باشد که خواهید دانست جزای اعمال خود را، یعنی در قیامت.

به سند معتبر از حضرت باقر علیه السلام روایت کرده است^۵ در تفسر قول حق تعالی: «إِنْ نَشَأْ نُزَلِّ عَلَيْهِمْ مِنَ السَّمَاءِ آيَةً فَظَلَّتْ أَعْنَاقُهُمْ لَهَا خَاضِعِينَ»^۶ یعنی: اگر خواهیم، می فرستیم برایشان از آسمان آیتی پس می گردد گردن های ایشان برای آن آیت ذلیل؛ حضرت فرمود که: گردن های بنی امیه برای آن آیت خاضع و ذلیل می گردد، و آیت آنست که علی ابن ابیطالب — صلوات الله علیه — در هنگام زوال شمس ظاهر می گردد نزد قرص آفتاب از برای مردم، تا بشناسند او را به حسب و نسبش، پس بنی امیه را بکشد حتی آنکه بنی امیه مردی از خود را پهلوی درختی پنهان کنند، درخت بسخن در آید و فریاد کند که: این مردی است از بنی امیه اینجا پنهان شده است، و او را بکشید.

شیخ حسن بن سلیمان از کتاب ابن ماهیار که از اکابر محدثین شیعه می باشد روایت کرده است^۷ از ابو مروان، که گفت: از حضرت صادق علیه

۱ — نازعات / ۶.

۲ — غافر / ۵۱.

۳ — بحارج ۵۳ ص ۱۰۷ ح ۱۳۵ از منتخب البصائر.

۴ — نکائر / ۳.

۵ — بحارج ۵۳ ص ۱۰۹ ح ۲-۱۳۸.

۶ — شعراء / ۴.

۷ — بحارج ۵۳ ص ۱۱۳ ح ۱۷-۱۳۸.

السلام سؤال کردم، از تفسیر قول حق تعالی «إِنَّ الَّذِي قَرَضَ عَلَيْكَ الْقُرْآنَ لَرَادُّكَ إِلَىٰ مَعَادٍ» فرمود: دنیا آخر نمی‌شود تا جمع شوند رسول خدا و امیرالمؤمنین — صلوات الله علیهما — در ثویه که موضع است از کوفه و در آنجا مسجدی بنا کنند که دوازده هزار در داشته باشد

و از کتاب بشارت سید علی بن طاوس روایت کرده است^۱ از حرمان و در کتاب طهر بن عبدالله از ابن مبسوط که: مجموع عمر دنیا صد هزار سال است، بیست هزار سال دولت سایر مردم است، و هشتاد هزار سال ایام دولت آل محمد — صلوات الله علیهم — خواهد بود.

و در کامل الزیارة از مفضل، از حضرت صادق — علیه السلام — روایت کرده است که^۲ فرمود: گویا می‌بینم که کرسی از نور بگذارند و بر آن نصب کنند قبه‌ای از یاقوت سرخ مکمل به سایر جواهر، و حضرت امام حسین — علیه السلام — به زانو بنشیند و بر دور او نود هزار قبه سبز بوده باشد، و مؤمنان آیند و آن حضرت را زیارت کنند و بر او سلام کنند، پس حق تعالی خطاب کند ایشان را که: ای دوستان من، آنچه خواهید از من سؤال کنید، بسیار آزار کشیدید و ذلیل و مظلوم شدید، امروز هر حاجت از حاجت‌های دنیا و آخرت که از من سؤال کنید بر می‌آورم از برای شما. پس خوردن و آشامیدن ایشان از بهشت باشد، اینست والله کرامت و بزرگواری عظیم. و حاجت‌های دنیا که در این حدیث مذکور است ظاهر این است که این حالت در رجعت بوده باشد.

و ابن بابویه — رحمه الله — در کتاب صفات الشیعه روایت کرده است^۳ از حضرت صادق علیه السلام که: هر که اقرار به هفت چیز بکند مؤمن است و از جمله آنها ایمان به رجعت است.

و از حضرت امام رضا علیه السلام روایت کرده است که^۴: هر که اقرار کند به بیگانگی خدا و اقرار به رجعت و به متعه زنان و به حج تمتع، و ایمان بیاورد به معراج و به سؤال قبر و حوض کوثر و شفاعت و خلق بهشت و دوزخ و

۱ — قصص / ۸۵.

۲ — بحار، ج ۵۳، ص ۱۱۶، ح ۲۲ — ۱۳۸.

۳ — کامل الزیارة

۴ — صفات الشیعه، ح ۴۱.

۵ — صفات الشیعه، ح ۷۱.

صراط و میزان و بعث و نشور و جزا و حساب، پس او مؤمن است به حق و راستی، و او از شیعه ما اهل بیت است.

و احادیث دیگر در این باب بسیار است و اکثر آنها در کتاب «بحار الانوار» مذکور، و از این احادیث معلوم می شود که: رجعت فی الجملة از جمله متواترات است بالمعنی و شکی در آن نیست و امری که به نصوص متواتره ثابت شده باشد، به محض استبعاد و هم انکار کردن، نهایت جرأت و بی مبالاتی در دین است. مجملأ رجعت بعضی از مؤمنان و بعضی از کافران و نواصب و مخالفان، متواتر است و انکارش موجب خروج از مذهب شیعه امامیه است، نه خروج از دین اسلام. و رجعت حضرت امیرالمؤمنین — علیه السلام — و حضرت امام حسین — علیه السلام — نیز متواتر است بلکه از حضرت رسول — صلی الله علیه و آله — نیز متواتر است یا قریب به تواتر است، و در سائر ائمه — علیهم السلام — نیز احادیث صحیحه و معتبره بسیار وارد شده است و اگر متواتر نباشد به مرتبه ای رسده است که اذعان باید کرد و انکار نباید کرد، اما خصوصیات این رجعت ها معلوم نیست که آیا با ظهور حضرت در یک زمان خواهد بود، یا پیش خواهد بود یا بعد خواهد بود، و از بعضی احادیث ظاهر میشود که به ترتیب زمان امامت رجعت خواهند کرد.

و شیخ حسن بن سلیمان — رحمه الله — قائل شده است به آنکه هر امامی زمان امامتی دارد و زمان مهدی بودن دارد و حضرت صاحب الامر — علیه السلام — اول ظاهر می شود، زمان رجعت اوست، و بعد از رجعت آباء گرام خود باز آن حضرت رجعت خواهد فرمود، و به این وجه تأویل کرده است آن حدیث را که: از ما دوازده امام و دوازده مهدی هست. و این قول اگر چه بعید از صواب نیست اما مجمل اقرار کردن، و تفاضیلش را به علم ایشان رد کردن احوط است چنانچه آخوند علامه مجلسی — اعلی الله مقامه — این قسم فرموده است، و ابن بابویه — رحمه الله — در رساله اعتقادات گفته است که اعتقاد ما در رجعت آنست که آن حق است.

و ایضاً حدیث مشهور از مفضل^۱ که شیخ حسن بن سلیمان در کتاب منتخب البصائر روایت کرده است، به سند معتبر از مفضل بن عمر، که گفت:

۱ — چنانچه مذکور شد این حدیث در بحار ج ۵۳ باب ۲۵ آمده است.

سؤال کردم از حضرت صادق — علیه السلام — که: آیا آن امامی که مردم انتظار فرج او می‌کشند و امیدوار فرج او هستند (یعنی مهدی صاحب الزمان علیه السلام) وقت معلوم معینی برای خروج آن حضرت هست؟ حق تعالی ابا فرمود از اینکه از برای ظهور آن حضرت وقتی تعیین فرماید که شیعیان بدانند. پس فرمود که: آیاتی که حق تعالی در امر قیام ساعت در قرآن مجید فرموده است، همگی در باب قیام آن حضرت نازل شده است، و هر کس برای ظهور مهدی ما وقتی معین قرار دهد خود را با خدا در علم غیب، شریک گردانیده است و دعوی اطلاع بر اسرار الهی کرده است. و حدیث طولانی بود که تمام احوالات آن حضرت و احوالات ظهور آن حضرت را مفصلاً از برای مفضل بیان فرمودند که در سابق مذکور شد، این حقیر اکتفا به محل حاجت کردم. و در آخر حدیث مذکور است که مفضل پرسید که: پس دیگر آن حضرت چه کار خواهد کرد؟ فرمود که: لشگرها بر سر سفیانی خواهد فرستاد تا آنکه او را بگیرند در دمشق و بر روی صخره بیت المقدس ذبح نمایند، پس حضرت امام حسین — صلوات الله علیه — ظاهر شود با دوازده هزار صدیق و هفتاد و دو نفر که با آن حضرت شهید شدند در کربلا، و هیچ رجعتی از این رجعت خوش تر نیست. پس بیرون آید صدیق اکبر امیرالمؤمنین علی بن ابی‌طالب — صلوات الله علیه — و برای او قبه در نجف اشرف نصب کنند که یک رکنش در نجف اشرف باشد و یکی در بحرین و یکی در صنعای یمن و چهارم در مدینه طیبه، و گویا می‌بینم قنديل‌ها و چراغ‌هایش را که آسمان و زمین را روشنی می‌دهد ز یاده از آفتاب و ماه، پس بیرون می‌آید سید اکبر محمد رسول الله — صلی الله علیه و آله — با هر که ایمان آورده است به آن حضرت از مهاجران و انصار و غیر ایشان و هر که در جنگ‌های آن حضرت شهید شده باشد، پس زنده می‌کنند جمعی را که تکذیب آن حضرت کرده بودند و شک می‌کردند در حقیقت او، یا رد گفته او می‌نمودند و می‌گفتند ساحر است و کاهن است و دیوانه است و به خواهش خود سخن می‌گوید، و هر که با او جنگ کرده باشد و نزاع کرده باشد، و همه را به جزای خود می‌رساند، و همچنین بر می‌گردانند یک یک از ائمه را تا صاحب الامر — علیهم السلام — و هر که یاری ایشان کرده تا خوشحال شوند و هر که آزار ایشان کرده تا آنکه پیش از آخرت به عذاب و خواری دنیا مبتلا گردند و در آن وقت ظاهر میشود تاویل آن آیه کریمه

که ترجمه اش گذشت که: «نريد ان نمَنَّ عَلَى الذين اسْتَضِعِفُوا فى الارض» تا آخر آیه. مفضل پرسید که: مراد از فرعون و هامان در این آیه چیست؟ حضرت فرمود که: مراد ابوبکر و عمر است. مفضل پرسید که: حضرت رسول خدا و امیرالمومنین با حضرت صاحب الامر خواهند بود؟ فرمود: که بلی ناچار است که ایشان جمیع زمین را بگردند، حتی پشت کوه قاف را و آنچه در ظلماتست و جمیع دریاها را تا آنکه هیچ موضعی از زمین را نماند مگر آنکه ایشان طی نمایند و دین خدا را در آنجا برپا دارند. پس فرمود که: گویا می بینم ای مفضل آن روز را که ما گروه امامان نزد جدّ خود رسول خدا صلی الله علیه وآله ایستاده باشیم، و با آن حضرت شکایت کنیم آنچه بر ما واقع شد از این امت جفاکار، بعد از وفات آن حضرت، و آنچه به ما رسانیدند از تکذیب و ردّ گفت‌های ما و دشنام دادن و لعن کردن ما، و ترسانیدن ما را به کشتن، و بدر بردن خلفای جور ما را از حرم خدا و رسول به شهرهای ملک خود، و شهید کردن ما به زهر و محبوس گردانیدن ما، پس حضرت رسالت پناه—صلی الله علیه وآله—گریان شود و بفرماید که ای فرزندان من نازل نشده است به شما، مگر آنچه به جدّ شما، پیش از شما، واقع شده بود.

پس ابتدا کند حضرت فاطمه — صلوات الله علیها — و شکایت کند از ابوبکر و عمر — علیهما اللعنه — که: فدک را از من گرفتند و چندانکه حجت‌ها بر ایشان اقامت کردم، سود نداد و نامه که تو برای من نوشته بودی برای فدک، عمر گرفت در حضور مهاجر و انصار، و آب دهان نحس خود را بر آن انداخت و پاره کرد، و من به سوی قبر تو آمدم ای پدر و شکایت ایشان را به تو کردم. و ابوبکر و عمر به سقیفه بنی ساعده رفتند و با منافقان دیگر اتفاق کردند و خلافت را از شوهر من امیرالمؤمنین غصب کردند پس چون آمدند که او را به بیعت ببرند و او پایا کرد، هیزم بردر خانه ما جمع کرده که اهل رسالت را بسوزاند، پس من صدا زدم که: ای عمر این چه جرأتست که بر خدا و رسول می نمائی، می خواهی که نسل پیغمبر را از زمین براندازی؟! عمر گفت که: بس کن ای فاطمه، که محمد حاضر نیست که ملثکه بیایند و امر و نهی از آسمان بیاورند، علی را بگو بیاید و بیعت کند و اگر نه آتشی می اندازم درخانه تو همه را می سوزانم. پس من گفتم:

خداوندا به تو شکایت می کنم اینکه پیغمبر تو از میان رفته و امتش همه کافر شده اند، و حق ما را غصب می کند. پس عمر صدا زد که: حرف های احمقانه زنان را بگذار، خدا پیغمبری و امامت را هر دو، به شما نداده است. پس عمر تازیانه زد و دست مرا شکست و در بر شکم من زد، فرزند محسن نام شش ماهه از من سقط شد، و من فریاد می کردم که وا ابتاه، وا رسول الله، دختر توفاطمه را دروغ گو می نامند و تازیانه بر او می زنند و فرزندش را شهید می کنند، و خواستم که گیسو بگشایم، امیرالمؤمنین دوید و مرا به سینه خود چسباند و گفت ای دختر رسول خدا، پدرت رحمت عالمیان بود، به خدا سوگند می دهم تو را که مقنعه از سر نگشائی و سر به آسمان بلند نکنی، والله اگر بکنی خدا یک جنبه بر زمین و یک پرنده در هوا زنده نگذارد، پس برگشتم و از آن درد و آزار شهید شدم.

پس حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام شکایت کند که: چندین شب با حسنین به خانه مهاجر و انصار رفتم، از آنهایی که مکرر توبیعت خلافت مرا از ایشان گرفته بودی، و از ایشان طلب یاری کردم، و همه وعده یاری کردند و چون صبح شد هیچیک به نصرت من نیامدند، و بسی محنت ها از ایشان کشیدم و قصه من مثل قصه هرون بود در میان بنی اسرائیل که با موسی گفت که: ای فرزند مادر بدرستی که قوم تو مرا ضعیف گردانیدند و نزدیک بود که مرا بکشند. پس صبر کردم از برای خدا و آزاری چند کشیدم که هیچ وصی پیغمبری از امت آن پیغمبر مثل آن نکشیده بود، تا آنکه مرا شهید کردند به ضربت عبدالرحمن بن ملجم.

پس حضرت امام حسن صلوات الله علیه برخیزد و گوید که: ای جد، چون خبر شهادت پدرم به معاویه — علیه اللعنة — رسید، زیاده ولدا الزنا را با صد و پنجاه هزار کس به جانب کوفه فرستاده که من و برادرم حسین و سایر برادران و اهالی را بگیرند تا بیعت کنیم با معاویه، و هر که قبول نکند گردنش را بزنند و سرش را برای معاویه بفرستند، پس من به مسجد رفتم و خطبه خواندم، و مردم را نصیحت کردم و ایشان را به جنگ معاویه خواندم، بغیر از بیست کس کسی جواب من نگفت، پس رو به آسمان کردم و گفتم: خداوندا تو گواه باش که ایشان را دعوت کردم و از عذاب تو ترسانیدم، و امر و نهی کردم و ایشان مرا یاری نکردند و در فرمان برداری من مقصر شدند. خداوندا تو بفرست برایشان بلا و عذاب

خود را. پس از منبر فرود آمدم و ایشان را گذاشتم و به جانب مدینه روان شدم، پس آمدند به نزد من و گفتند: اینک معاویه لشکرها به انبار و کوفه فرستاده است و مسلمانان را غارت کرده اند و زنان و اطفال بیگانه را کشته اند، بیا تا با ایشان جهاد کنیم. پس گفتم با ایشان که: شما را وفائی نیست جمعی با ایشان فرستاد. و گفتم که به نزد معاویه خواهید رفت و بیعت مرا خواهید شکست، و مرا مضطر خواهید کرد که با معاویه صلح کنم. آخر نشد مگر آنچه من ایشان را خبر داده بودم.

پس برخیزد امام مظلوم معصوم شهید، حسین بن علی — صلوات الله علیه — با خون خود خضاب کرده، با جمیع شهدائی که با او شهید شدند، پس چون حضرت رسول — صلی الله علیه و آله — نظرش بر او افتد، بگرید و جمیع اهل آسمانها و زمین به گریه آن حضرت گریان شوند، و حضرت فاطمه نعره بزند که زمین بلرزد و حضرت امیرالمؤمنین و امام حسن از جانب راست حضرت رسول — صلی الله علیهم — بایستند، و حضرت فاطمه از جانب چپ آن حضرت، پس حضرت امام شهید نزدیک آید، حضرت رسول — صلی الله علیه و آله — او را به سینۀ خود بچسباند و بگوید: فدای توشوم ای حسین دیده توروشن باد، و دیده من درباره توروشن باد. و از جانب راست حضرت امام حسین — علیه السلام — حمزه سید الشهداء باشد و از جانب چپ او جعفر طیار، و محسن را حضرت خدیجه و فاطمه بنت اسد مادر امیرالمؤمنین برداشته بیاورند فریادکنان، و حضرت فاطمه — صلوات الله علیها — آیه تلاوت فرماید، که ترجمه ظاهر لفظش اینست که: آنروز شما که به شما وعده می دادند، امروز می یابد هر نفسی آنچه کرده است از کار خیر حاضر گردانیده شده و آنچه کرده است از کار بد، آرزومی کند که کاش میان او و آن کار زشت فاصله دوری باشد.

پس حضرت صادق — علیه السلام — بسیار گریست و فرمود که: روشن مباد دیده ای که نزد ذکر این قصه گریان نگردد. پس مفضل گریست و گفت: ای مولای من، چه ثواب دارد گریستن بر ایشان؟ فرمود که: ثواب غیر متناهی، اگر شیعه باشد.

مفضل پرسید: که دیگر چه خواهد شد؟ فرمود که: حضرت فاطمه — صلوات الله علیها — برخیزد و بگوید: خداوندا وفا کن به وعده که با من کرده ای

در باب آنها که بر من ظلم کردند، و حق مرا غصب کردند، و مرا زدند و به جزع آوردند، به ستم‌هایی که بر جمیع فرزندان من کردند. پس بگریند بر او ملئکه آسمان‌های هفتگانه و حاملان عرش الهی، و هر که در دنیاست، و هر که در تحت الثری است، همگی خروش بر آورند، پس نماند احدی از کشندگان ما و ستمکاران بر ما و آنها که راضی بودند به ستم‌های ما، مگر آنکه هزار مرتبه در آن روز کشته شوند.

مفضل گوید: که عرض کردم که: ای مولای من جمعی شیعیان شما هستند که قائل نیستند که شما و دوستان شما و دشمنان شما در آن روز زنده خواهید شد. فرمود که: مگر نشنیده‌اند سخن جد ما رسول الله را و سخن ما اهل بیت را که مکرر خبر داده‌ایم از رجعت، مگر نشنیده‌اند این آیه را که: «وَلَنذِيقَنَّهُم مِّنَ الْعَذَابِ الْأَلِيمِ الَّذِي عَذَبُوا بِهٖ فِي الدُّنْيَا إِن كَانُوا لَآيْلِينَ» (بقره: ۲۷۴) عذاب پست‌تر عذاب رجعت است، و عذاب بزرگتر عذاب قیامت است. پس حضرت فرمود که: جمعی از شیعیان که در شناخت ما تقصیر کرده‌اند می‌گویند که: معنی رجعت آنست که پادشاهی به ما برگردد و مهدی ما پادشاه شود. وای برایشان، کی پادشاهی دین و دنیا را از ما گرفته است تا به ما برگردد پادشاهی نبوت و امامت و وصایت همیشه با ماست ای مفضل اگر تدبیر نمایند شیعیان ما در قرآن، هر آینه در فضیلت ما شک نکنند.

پس فرمود که: بعد از آن برخیزد جدم علی بن الحسین و پدرم امام محمد باقر — علیهم السلام — پس شکایت کنند به جد خود رسول خدا — صلی الله علیه و آله — آنچه از ستمکاران بر ایشان واقع شده است، پس من برخیزم و شکایت کنم آنچه از منصور دوانقی به من رسیده است، پس برخیزد فرزندم امام موسی علیه السلام، و شکایت کند به جدش از هرون الرشید، پس برخیزد علی بن موسی الرضا، و شکایت کند از مأمون ملعون، پس برخیزد امام محمد تقی و شکایت کند از مأمون و غیر او، پس برخیزد امام علی نقی علیه السلام و شکایت کند از متوکل، پس برخیزد امام حسن عسکری علیه السلام و شکایت کند از معزز، پس برخیزد مهدی آخرالزمان هم نام جدش حضرت رسول — صلی الله علیه و آله — با جامه خون آلود حضرت رسالت پناه — صلی الله علیه و آله — در روزی که پیشانی نورانش را در جنگ احد مجروح کردند و دنیا ان مبارکش را شکستند به

خون آلوده شد، و ملائکه بردورکنار او باشند تا بایستند نزد جد امجدش و بگویند: مرا وصف کردی برای مردم و دلالت فرمودی و نام و نسب و کنیت مرا از برای ایشان بیان کردی، پس امت تو انکار حق من کردند و اطاعت من نکردند و گفتند: متولد نشده است و نیست و نخواهد بود، یا گفتند که: مرده است و اگر می بود اینقدر غایب نمی ماند. پس صبر کردم از برای خدا تا الحال که حقتعالی مرا رخصت فرمود که ظاهر شوم.

پس حضرت رسول — صلی الله علیه و آله — فرماید «الحمد لله الذي صدقنا وعده و أوفى لنا الأرض نبوء من الجنة حيث نشاء فنعم أجر العاملين^۱» و گوید که: آمد یاری الهی و ظاهر شد گفته حق سبحانه و تعالی: «و هو الذي أرسل رسوله بالهدى و دین الحق ليظهره على الدين كله و لو كره المشركون^۲»، بخواند «انا فتحنا لك فتحاً مبيناً ليغفر لك الله ما تقدم من ذنبك و ما تأخر و يتم نعمته عليك و يهديك صراطاً مستقيماً و ينهرك الله نصرأ عزيزاً^۳» مفضل پرسید که: چه گناه داشت حضرت رسول — صلی الله علیه و آله — که حق تعالی میفرماید که: تا پیامرزد از برای تو الله تعالی آنچه گذشته است از گناهان تو و آنچه مانده است و بعد از این خواهد شد؟ حضرت صادق علیه السلام فرمود که: ای مفضل رسول خدا — صلی الله علیه و آله — دعا کرد که: خداوند گناهان شیعیان برادر من علی بن ابیطالب و شیعیان فرزندان من که اوصیای منند، گناهان گذشته و آینده ایشان را تا روز قیامت بر من بار کن و مرا در میان پیغمبران به سبب گناه شیعیان رسوا مکن. پس حق تعالی گناه جمیع شیعیان را بر آن حضرت بار کرد و همه را از برای آن حضرت آمرزید. پس مفضل بسیار گریست و گفت: ای سید من اینها فضل خداست بر ما به برکت شما امامان ما. حضرت فرمود: ای مفضل این مخصوص تو و امثال تو است از شیعیان خالص، و این حدیث را نقل مکن برای جماعتی که در معصیت خدا رخصت می طلبند و بهانه می جویند، پس اعتماد بر این فضیلت می کنند و ترک عبادت می کنند، پس ما هیچ فائده به حال ایشان نمی توانیم رسانید، زیرا که حق تعالی می فرماید که: شفاعت نمی کند مگر از

۱ — زمر/ ۷۴.

۲ — توبه/ ۳۳ و فتح/ ۲۸ و صف/ ۹.

۳ — فتح آیه ۱ تا ۴.

برای کسی که پسندیده باشد و شفیعان از خشیت الهی ترسانند. مفضل پرسید که: این آیه که حضرت رسول - صلی الله علیه وآله - خواهند خواند که: «لیظهره علی الدین کله» مگر آن حضرت بر همه دین ها هنوز غالب نشده اند؟ فرمود که: ای مفضل اگر بر همه غالب شده بودند، مذهب یهود و نصاری و مجوس و صابئان و غیر ایشان از دین های باطل در زمین نمی ماند، بلکه این در زمان مهدی و رجعت حضرت رسول - صلی الله علیه وآله - خواهد بود و آن آیه نیز در آن زمان به عمل خواهد آمد: «وفا تلوهم حتی لا تکون فتنة ویکون الدین کله لله» پس حضرت صادق - صلوات الله علیه - فرمود که: پس برگردد حضرت مهدی - علیه السلام - به سوی کوفه و حق - سبحانه و تعالی - از آسمان به شکل ملخ از طلا برایشان بباراند، چنانچه بر حضرت ایوب (ع) بارید و قسمت نماید بر اصحابش گنجهای زمین را از طلا و نقره و جواهر. مفضل پرسید که: اگر یکی از شیعیان شما بمیرد و قرضی از برادران من در ذمت او باشد، چگونه خواهد شد؟ حضرت فرمود که: اول مرتبه حضرت مهدی علیه السلام ندا می فرماید در تمام عالم که: هر که قرضی بر یکی از شیعیان ما داشته باشد، بیاید و بگوید. پس همه را ادا فرماید حتی یک کله سیر و یک دانه خردل.

و این حدیث را ما به این قدر که مناسب این مقام است اکتفا کردیم، و از جهت اطمینان شیعیان در حقیقت رجعت جناب سیدالشهداء و حضرت سید انبیاء و جناب سید اوصیاء و رجعت سایر ائمه هدا، اعاده این حدیث را نمودم تا شکی در رجعت از برای احدی باقی نماند.

الحمد لله الذی منّ علیّ بختم هذه الرسالة الوجیزة ووقفنی بجمع هذه الاخبار فی احوال امام ثانی عشرمقوم الشریعة، و صلی الله علی أشرف خلقه محمد وآله أجمعین. التمسّت من الناظرین والتالین والقارین والستمعین، ان اتلوبعین الشفقة و من علی باصلاح مافی نظرهم محتویا علی الاغلاط تمت الرسالة المختصرة فی السابع والعشرین من شهر ذیحجة الحرام ۱۲۶۳.

فهرست مصادر تصحيح و تعليق

- ۱ - قرآن كريم
- ۲ - اثبات الهداة: شيخ حرّ عاملی (طبع حروفی دارالکتب الاسلامیه)
- ۳ - اثبات الوصیة: مسعودی (طبع بصیرتی، قم)
- ۴ - الزام الناصب: شيخ علی حائری يزدي (طبع أعلمی، بيروت)
- ۵ - الإرشاد (مترجم): شيخ مفيد (طبع علمیه اسلامیه)
- ۶ - اقبال الاعمال: سيد بن طاووس (طبع دارالکتب الاسلامیه)
- ۷ - الايقاظ من الهجعة: شيخ حرّ عاملی (به تصحيح سيد هاشم رسولی همراه با ترجمه)
- ۸ - بحار الانوار: علامه مجلسی (طبع جديد)
- ۹ - بصائر الدرجات: صفّار قمی (طبع حروفی، تصحيح ميرزا محسن كوچه باغی)
- ۱۰ - بيان الفرقان ج ۵: شيخ مجتبی قزوینی .
- ۱۱ - تفسير فرائد (افست داوری قم از روی طبع نجف)
- ۱۲ - تفسير قمی (طبع حروفی کتابفروشی علامه، قم)
- ۱۳ - تفسير عیاشی (طبع علمیه اسلامیه، تصحيح رسولی محلاتی)
- ۱۴ - تفسير نور الثقلین: حویزی (حروفی، تصحيح رسولی محلاتی)
- ۱۵ - التوحيد: شيخ صدوق (طبع مكتبة الصدوق)
- ۱۶ - تنقيح المقال: شيخ عبد الله مامقانی (رحلی، انتشارات جهان)
- ۱۷ - ثواب الاعمال: شيخ صدوق (طبع مكتبة الصدوق، همراه با ترجمه)

- ۱۸ - جامع الرواة: اردبیلی (طبع مصطفوی، قم)
- ۱۹ - الخرائج والجرائح: قطب راوندی (طبع ۱۳۰۵ همراه با اربعین مجلسی)
- ۲۰ - الخصال: شیخ صدوق (طبع مكتبة الصدوق)
- ۲۱ - دلائل الامامة: طبری (مطبعة الحيدرية نجف)
- ۲۲ - الذريعة: شیخ آقابزرگ تهرانی (طبع اسلامیه)
- ۲۳ - رجال نجاشی (طبع داوری. قم)
- ۲۴ - الشيعة والرجعة: طبسی (مطبعة الآداب نجف)
- ۲۵ - صفات الشيعة
- ۲۶ - علل الشرايع: شیخ صدوق (افست از روی طبع نجف)
- ۲۷ - الغيبة: كاتب نعمانی (طبع مكتبة الصدوق)
- ۲۸ - الغيبة: شیخ طوسی (افست از روی طبع حروفی مصتح نجف)
- ۲۹ - قصص العلماء: تنكابنی (طبع حروفی)
- ۳۰ - كمال الدين: شیخ صدوق (طبع دارالكتب الاسلاميه)
- ۳۱ - كنزالفوائد: كراچكى (مكتبة المصطفوی، قم)
- ۳۲ - كشف الغمّة: اربلی (طبع دارالكتب الاسلاميه)
- ۳۳ - كفاية الاثر: خراز قمي
- ۳۴ - كفاية المهتدي: ميرلوحی (فتوكبي از نسخه خطي كتابخانه وزيري يزد)
- ۳۵ - الكافي (اصول وروضة): شیخ كليني (طبع دارالكتب الاسلاميه)
- ۳۶ - كامل الزياره: ابن قولويه (طبع نجف، ۱۳۵۶ق)
- ۳۷ - مدينة المعاجز: سيدهاشم بحراني (طبع مكتبة المجمودي، تهران)
- ۳۸ - مصباح المتعبد: شیخ طوسی (تصحیح ونشر اسماعيل انصاری)
- ۳۹ - مستدرک سفینه البحار: شیخ علی نمازی شاهرودی (طبع مؤلف)
- ۴۰ - مجمع البحرین: طریحی (طبع مصطفوی - تهران)
- ۴۱ - مقتضب الاثر: جوهری (طبع حروفی نجف)
- ۴۲ - منتخب الاثر: شیخ لطف الله صافی گلپایگانی (طبع کتابفروشی صدر)
- ۴۳ - منتخب الانوار المضية (فتوكبي از نسخه خطي كتابخانه آقاي مرعشي نجفی)
- ۴۴ - مهدي موعود: ترجمه و تألیف آقاي دواني (طبع دارالكتب الاسلاميه)
- ۴۵ - مهج الدعوات: سيدبن طاووس
- ۴۶ - منتهی الامال: محدث قمي (طبع علميه اسلاميه)
- ۴۷ - نجم ثاقب: محدث نوری (طبع اسلاميه)